

نسخ سنگسار توسط اسلام

نسخ سنگسار توسط اسلام، یعنی اسلام با ظهورش این
مجازات موجود در مکاتب قبلی را در آیین خود بی اعتبار کرد

شامل:

بازنگری در روایات رجم
روایات خلاف رجم و سنگسار
نظریه نسخ سنگسار توسط اسلام

امیر ترکاشوند

Ketabton.com

پرداخت وجه:

لطفاً پیش از مطالعه، مبلغ ۳۰۰۰ تومان از طریق زیر به حساب نویسنده پرداخت کنید:

شماره حساب سیبا (بانک ملی ایران) ۱۰۲۱۲۴۶۶۰۰۲

شبا IR80,0170,0000,000,2124,6660,02

شماره کارت ۶۰۳۷,۹۹۱۱,۳۸۶۷,۷۳۷۶

نام صاحب حساب: امیرحسین ترکاشوند

توجه: می‌توان پیش از پرداخت، پیش‌گفتار را مطالعه کرد و چنان‌چه مورد پسند افتاد پرداخت را انجام داد. با پرداخت مبلغ، دیگر اعضاء خانواده نیز می‌توانند تحقیق را مطالعه کنند. این اثر فعلاً به صورت فایل پی‌دی‌اف منتشر می‌شود.

شناسنامه کتاب:

عنوان: نسخ سنگسار توسط اسلام

نویسنده: امیرحسین ترکاشوند

تاریخ نشر: شهریور ۱۳۹۱

نوع عرضه: فایل پی‌دی‌اف

ناشر: سایت بازنگری در متون دینی

قطع: معادل رقعی، برابر با کاغذ A5 (۱۴,۸۵×۲۱)

تعداد صفحات: ۲۰۰ صفحه

زمان پژوهش: حدود ۱۸ ماه؛ در فاصله آذر ۸۸ تا شهریور ۹۱ به صورت ناپیوسته

مشخصات نویسنده: متولد ۴۳، متاهل، ساکن تهران، بازنیسته سیاه، فوق لیسانس علوم

قرآن و حدیث، نویسنده کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر

مشخصات فنی: متن ۱۱×۱۷، قلم بی‌بدر، اندازه ۱۳، فاصله خطوط ۰/۷۷، ۲۶ سطر در

هر صفحه

قیمت: سی هزار ریال

Baznegari.persianblog.ir/post/۲۸

Sites.google.com/site/baznegari/۲

نسخ سنگسار توسط اسلام:

- ✓ پیش‌گفتار
- ✓ بخش ۱ - بازنگری در روایات رجم
- ✓ بخش ۲ - روایات خلاف رجم و سنگسار
- ✓ بخش ۳ - نسخ سنگسار توسط اسلام
- ✓ بخش ۴ - گفتار همفکران (در چاپ بعد)
- ✓ فهرست

نویسنده: امیرحسین ترکاشوند

پیش‌گفتار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در این کتاب می‌خواهم نتیجهٔ تحقیق در مورد "موقع اسلام" نسبت به کیفر سنگسار" را برای شما خوانندهٔ دین باور توضیح دهم تا بینیم اسلام پس از ظهورش در قبال این حکم، که در میان اهل کتاب و چه بسا برخی مشرکان بدّوی وجود داشت، چه موقعی اتخاذ کرد؟ مقدمتاً باید دانست محققان در بارهٔ نسبت سنگسار با شرع اسلام، پنج نظریه دارند:

شرعی مطلق

شرعی مشروط

شرعی وقت

نیمه‌شرعی

غیر شرعی

اینک شرح کوتاهی در بارهٔ هر یک می‌دهم:

۱- شرعی مطلق: رأی مشهور فقهاء حاکی از شرعی بودن سنگسار است. از آن گذشته ایشان سنگسار را، نه حکمی وقت و خاص صدر اسلام می‌دانند و نه اجرایش را متوقف به حضور پیغمبر^(ص) و معصوم می‌کنند؛ اما علیرغم اعتقاد به این حکم سخت، چنان شرط‌هایی برای احرازش می‌آورند که وقوع آن را تقریباً ممتنع می‌کند زیرا سنگسار را فقط سزای آن دسته از افراد متأهّلی^۱ می‌دانند که شرایط زیر را داشته باشند:

الف- امکان دسترسی جنسی به همسر، در هر صبح و شام برای شان فراهم باشد؛ بنابراین اگر مردی به سفر، ولو سفری دو سه روزه، رُود و خودش در سفر و زنش در حضر مرتکب زنا شوند در این صورت هیچ‌یک از این زن و شوهر را سنگسار نمی‌کنند زیرا در وقت زنا، به همسرشان دسترسی نداشته‌اند.

۱- افراد مجرّد اساساً سنگسار نمی‌شوند حتّی اگر با فرد متأهّلی زنا کنند.

ب- یا باید چهار فرد عادل به رأی العین، جزء ناگفتنی تماس جنسی را کالمیل فی المکحله (همچو میل در سرمه‌دان) ببینند و هویت هر دو طرف را نیز شناسایی کنند و یا این که زانی، خودش چهار نوبت نزد قاضی رَوَد و به خطایش اقرار کند. کار وقته پیچیده‌تر می‌شود که شخص مسلمان، از نظر فقهی مجاز نیست به عوره دیگری نگاه بدو زد با این حساب معلوم نیست شاهد چگونه می‌تواند گواهی کالمیل فی المکحله دهد ؛ نیز فرد معترف، اوّلاً اجباری به حضور در نزد قاضی ندارد و همین که از عملش پشیمان شود و توبه نماید کفایت می‌کند و ثانیاً قاضی باید در هنگام اقرار اول، به گونه‌ای با معترف برخورد کند که وی را از ادامه مراجعات بعدی (و اعترافات دوم تا چهارم) پشیمان و به صرف توبه ترغیب نماید. به همین دلایل است که قائلین به این رأی، در اجرا آن را تقریباً ممتنع الوقوع می‌دانند.

۲- شرعی مشروط (ملق): دیگر رأی مشهور در میان فقهاء شیعه، این است که با وجود شرعی بودن حکم سنگسار و اعتبار دائمی اش، اما در عین حال اجرای آن مشروط به حضور معصوم است و چون اینک در عصر عدم حضور معصوم هستیم پس این حکم و اجرایش تا ظهور امام دوازدهم به حال تعليق درآمده است. برخی، علت توقف حکم در زمان غیبت معصوم را ناشی از این می‌دانند که در چنین شرایطی، بسترها لازم و کافی برای یک زندگی سالم و متعالی و نیز امکان رشد و آگاهی به نحو مطلوب اسلام برای بشریت فراهم نیست و در نتیجه نمی‌توان احکام اسلام (و از جمله سنگسار) را بدلیل ناهمخوانی اوضاع با استانداردهای اسلامی اجرا کرد زیرا مدیریت ناصحیح جامعه نیز در بروز خطایش سهیم است؛ اما اگر معصوم حضور داشته باشد در این صورت زمینه‌ها و مقتضیات یک زندگی سالم، مرفه و معنوی را آماده‌سازی می‌کند و چنان‌چه کسی در آن شرایط مرتبک زنای محضنه شود، از آن‌جا که حجّت (با ایجاد بسترها لازم) بر او تمام گشته بنابراین می‌توان وی را، البته با اثبات شرایط مصّرح در کلام معصومین، سنگسار کرد. به عبارت دیگر اجرای حکم سنگسار، سزای کسی است که در طول حیاتش از مواهب مدیریت معصوم در عرصه زندگی بهره‌مند بوده باشد.

۳- شرعی موقت (غیر دائم): برخی محققان، حکم سنگسار (و بعضاً دیگر احکام کیفری) را نه حکمی ثابت و دائم، بلکه موقت و مربوط به برهه صدر اسلام با ویژگی‌های خاص آن دوران، به ویژه وجود طبع‌های خشن، می‌دانند؛ و اینک که چهره بشریت از حیث اخلاقی و انسانی متحوّل و متعالی تر شده را، سازگار با آن حکم نمی‌دانند؛ به عبارت دیگر امروز آن ظرف و شرایطی که در عصر پیامبر موجب انشاء حکم سنگسار گردید (از جمله عادی بودن مجازات‌های سخت و خشن) از میان رفته و در نتیجه به دلیل از دست رفتن مؤلفه‌های موجود در ظرف و موضوع، شرایط تنفیذ و تسری سنگسار به عصر کونی موضوعاً وجود ندارد. بر این اساس کیفر سنگسار از ابتدا حکمی محدود به عصر پیامبر (و اعصار مشابه) و متناسب با طبع خشنوت‌ورز آن روزگار بوده و نه طبیعت‌های درداندیش و ملايم کنونی.^۲

۴- نیمه‌شرعی: برخی نیز معتقدند گرچه اصل رجم یک حکم شرعی مطلق است اما در عین حال بنا به توضیح و تعریفی که در باره آن در کلام معصومین وجود دارد تنها می‌توان نیمی از تعریف مشهور کنونی اش را شرعی دانست ولی نیمی دیگر که دال بر مرگبار بودن رجم (و حتی شدید الجراحه بودنش) است مطابقت با شرع ندارد.

رجم در این دیدگاه فقهی، صرفاً تتبیه و ابراز تنفسی رسمی است که طبیعاً (بنا به روایات وارده) می‌باشد اجرایش محدود به استفاده از سنگ‌های ریز (ریگ) و بدون اصابت به جاهای حساس (سر، صورت، دامن و...) باشد و [پس از دقایقی] با صدق مفهوم رجم پایان می‌پذیرد.

۵- غیر شرعی: و اما برخی از فقهای معاصر معتقدند چنین حکمی اساساً تشریع نگردیده است. ایشان معمولاً این حکم را مربوط به اردوگاه یهودیت (و بعضاً ناشی از سیاست عمر بن خطاب) می‌دانند که در جامعه اسلامی نفوذ یافت. اینان معتقدند کیفر متاهلان را به خوبی می‌توان در قرآن پیدا کرد و با این وجود دیگر نیازی به

۲- در این باب برخی محققان فقه و قضا، به اصل موضوعیت نداشتند روش خاصی در مجازات‌ها رسیده‌اند و بعضاً معتقدند راه‌های مقابله با جرم می‌تواند بر حسب مقتضیات زمان و مکان مختلف شود.

مراجعه به سایر ادله نیست و چون قرآن هرگز کیفر رجم و سنگسار را مطرح نکرده، بنابراین آن را حکمی غیر شرعی می‌دانند.

در این دیدگاه، روایات سنگسار به دو دلیل اصلی رد می‌شود: اول به دلیل تعارض با قرآن؛ زیرا چنان‌که گفته شد قرآن خود، ناطق به کیفر زنای محضنه بوده و آن، چیزی غیر از سنگسار است. دوم با تضعیف روایات کلیدی، که طبیعتاً اعتبار استناد را از دست می‌دهد.

و اینک ششمین نظریه؛

نسخ سنگسار توسيط اسلام

سنگسار یعنی قتل زانی به وسیله پرتاب پیاپی سنگ به وی؛ نسخ یعنی لغو اعتبار حکمی که پیش‌تر وجود داشته، بر این اساس در نظریه "نسخ سنگسار توسيط اسلام" می‌خواهم توضیح دهم که نه تنها چنین حکمی در اسلام تشرع و حتی امضا نشده! بلکه اسلام پس از ظهورش این حکم موجود در نزد اهل کتاب را مورد نسخ قرار داد و آن را بی‌اعتبار شمرد!!!

چه نظریه شگفانگیزی!؛ تا به حال گمان می‌رفت که سنگسار حکمی اسلامی است اما اینک نظریه‌ای عنوان می‌شود که ۱۸۰ درجه (و بلکه بیش‌تر) مخالف آن است زیرا می‌گوید اسلام آمد و سنگسار را منسوخ کرد و ملغی و بی‌اعتبار نمود!!! برای رساندن شما به این نظریه خیره‌کننده شتاب نخواهم کرد زیرا اگر نظریه و استنادش را در همان ابتدا بیاورم در این صورت به دلیل تفاوت ۱۸۰ درجه‌ای آن با نظر مشهور، غیر قابل هضم می‌شود پس خواننده را آرام‌آرام به نظریه نزدیک می‌کنم و موانع پذیرش آن را یکی پس از دیگری از سر راه برمی‌دارم.

در راستای همین تدریج؛

ابتدا بخش یکم را سامان دادم و در آغازش اصطلاح رجم را بررسی می‌کنیم و سپس روایات رجم را مورد بازنگرانی دقیق قرار می‌دهیم تا اوّلاً بینیم این واژه در میان اعراب حامل چه معنایی بوده و در مقام مجازات، چه تعریفی داشته و ثانیاً از دل روایات به "قانون جامع رجم" شامل راه ثبوت رجم، کیفیت اجرای رجم و

غایت و منتهای رجم برسیم. در این قانون علوی معلوم می‌شود که هر سه بند قانون با آنچه اینک در ذهن‌مان است تفاوت دارد زیرا نه راه ثبوتش اقرار و اعتراض است، نه کیفیت اجرایش با سنگ‌های کُشنه و به نقاط مرگبار است و نه غایت آن مرگ و قتل است. نام بخش یکم را بازنگری در روایات رجم^۳ نامیدم. در این بخش، قسمت مهمی از مسیرمان برای نزدیک شدن به نظریه طی می‌گردد.

سپس در بخش دوم، از روایات مخالف رجم و سنگسار پرده‌برداری می‌کنم و چند دسته روایت، برای اولین بار به خوانندگان ارجمند معرفی می‌شود که در آن‌ها سزای زنای متأهلان، چیز دیگری غیر از رجم و سنگسار است. به این ترتیب می‌توان احتمال داد چه بسا روایات رجم که در بخش یکم مورد اشاره قرار گرفت سخن قطعی و اصلی ائمه نبوده و یا از باب تقيیه صادر شده باشد؛ بر این اساس، امامان از آنجا که اعتقاد به رجم و سنگسار نداشتند در برخی موارد حرف دلشان را می‌زدند و در تعیین کیفر زنای محضنه، حرفی از رجم و سنگسار به میان نمی‌آورند ولی در برخی موارد که در صدد بیان "قانون روز" و حکم جاری در نظام حقوقی حاکم بر جامعه بودند اصل رجم را البته و البته با شاخه‌هایی انسانی و متفاوت از کم و کيفیت جاری در قانون روز مطرح می‌کردند و چنان‌که گفته شد آن، هرگز معادل سنگسار قانونی نبود. با پایان بخش دوم که آن را روایات خلاف رجم و سنگسار نامیدم، به اهداف کتاب نزدیک می‌شویم و ذهن در یک قدمی بخش پایانی قرار می‌گیرد و آماده شنیدن نظریه می‌شود.

و سرانجام در بخش سوم با آوردن بیست و یک سند قرآنی نشان می‌دهم چگونه اسلام، حکم اهل کتاب دایر بر قتل و سنگسار زانی را مطلقاً نسخ کردا. نام بخش سوم کتاب، همان عنوان نظریه‌ام است.

چه بسا خواننده خُردِ گیرد که چرا برخلاف برنامه تدریجی، نظریه‌ات را به عنوان اسم کتاب بر روی جلد قرار دادی، و این خود نقضی بزرگ بر این تدریج است؟ من این انتقاد را می‌پذیرم ولی چاره‌ای نداشم زیرا اسم، خیلی مهم است و من با

۳- گفتنی است رجم در قرآن هیچ نشانی ندارد و به همین خاطر استناد قائلین، به روایات رجم است.

انتخاب این اسم استثنایی یعنی "نسخ سنگسار توسط اسلام" می‌خواستم به جامعهٔ مسلمین و به مردم دین باور ایران زمین "روحیه‌بخشی" کنم تا سرشان را بالا و بالاتر بگیرند و با صدایی از عمق جان بگویند: اسلام ما آمد و حکم به نسخ سنگسار موجود در میان اهل کتاب داد! البته برای کاستن از میزان این نقض، به این نتیجه رسیدم که عنوانین بخش‌های کتاب را نیز بر روی جلد بیاورم تا خواننده، هم با دیدن عنوان کتاب به ذوق درآید و هم با دیدن عنوانین بخش‌ها تحقیقی و تدریجی بودن مطالب را به دست آورد.

بخش ۱- بازنگری در روایات رجم:

- ✓ گام‌به‌گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم
- ✓ ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینه اصطلاح رجم)
- ✓ تلاش‌های متضاد ۱- تلاش ائمّه برای نزدیکسازی کیفر به رجم عربی ، ۲- تلاش حدیث‌سازان برای نزدیکسازی کیفر به سنگسار یهودی)
- ✓ راه‌های ثبوت رجم (نzd ائمّه)
- ✓ کیفیّت اجرای رجم (نzd ائمّه)
- ✓ غایت و منتهای رجم (نzd ائمّه)
- ✓ تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عربی)
- ✓ علل رد روایات مرگبار (تولیدات جاعلان)
- ✓ گزارشی متفاوت در باره ماعزین مالک

بخش ۱- بازنگری در روایات رجم

مقدمه: مجازات رجم در روایات مربوطه دارای دو تفسیر است: ۱- قتل زانی؛ با پرتاب سنگ‌های کُشنده. ۲- تأدیب زانی؛ با پرتاب سنگ‌ریزه به اندام غیر حساس. روایاتی که در آن‌ها هدف، کشتن زانی نیست و برای اجرا، امر به استفاده از سنگ‌های کوچک شده و حتی پرتاب کنندگان را از زدن به جاهای حساس و نیز از رو برو زدن بر حذر داشته (و چه بسا تدابیری در شدت نداشتن ضرب پرتاب نیز اتخاذ شده) را می‌توان در ذیل همین تفسیر اخیر جای داد.

گام به گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم:

اکثريت فقهاء رجم را با اتکا به روایات متعدد، حکم اسلام می‌دانند ولی اقلیتی از ایشان، تشریع آن را بدليل عدم مطابقت با قرآن (و سپس با تضعیف روایات مربوطه) زیر سوال برد و به ردش می‌پردازند.

اینک برای این‌که کیفر رجم را بتوان حکمی اسلامی قلمداد کرد و در عین حال دغدغه‌های هر دو گروه اکثريت و اقلیت را مورد ملاحظه قرار داد می‌باشد
گام‌های زیر را پذیرفت:

گام اوّل - پذیرش صدور روایات:

هم‌اینک با انبوهی از روایات رجم در جوامع حدیثی رو برو هستیم. یک برشورد با این روایات این است که آن‌ها را به دليل تقابل با حکم قرآن (البته اگر رجم را عبارت از سنگسار کنونی بدانیم) نپذیریم و با تضعیف سند یا متن، کنارشان گذاریم؛ اما دیگر راهِ مواجهه، اذعان به صدور آن‌ها است. کثرت روایات چنان است که احمد قابل را بر آن داشته که قائل به "تواتر اجمالی" در این باره شود به این صورت که اصل رجم در روایات مربوطه را به عنوان امری متواتر پذیرفته ولی البته

تعريف، هدف و کم‌وکیفش را اختلافی و قابل بحث می‌داند^۴. برای آگاهی از کثرت روایات رجم می‌توان به وسائل الشیعه (نیز کنز العمال) و صفحات زیادی که در آن به این امر اختصاص یافته مراجعه کرد.
بنابراین اولین گام در این مسیر، عبارت از پذیرش اجمالی صدور روایات رجم است.

گام دوم- هدف از رجم تنبیه و تنفیر است و نه قتل و معصوم ساختن:
همان‌طور که توضیح دادم غایت رجم در روایات مربوطه، یکی از این دو مورد است:

۱- قتل، با رعایت تمهیدات منجر به قتل (استفاده از سنگ‌های کُشته، زدن به هر جایی از بدنه، بستنِ محکوم و...)

۲- تنبیه، با رعایت تمهیدات منجر به تنبیه، نه بیش‌تر نه کم‌تر (استفاده از سنگ‌های ریز، زدن به جاهای غیر حساس، خاتمه رجم با اصابت شمار معنابهی سنگ‌بیزه به اندامِ محکوم).

اگر اجمالاً قائل به صحت روایات رجم باشیم در این صورت بنا به دلایل فقهی و حدیثی، که شرح خواهی داد می‌باشد آن دسته از روایات متعددی را پذیرفت که فاقد قصد قتل بوده و هدف از رجم را عبارت از تنبیه و ایذاءِ محکوم و ابراز تغیر از کار زشتن می‌دانند.

فقیه تازه‌گذشته صادقی تهرانی^۵ و نیز جواد فخار طوسی^۶، به خوبی همین تعریف از رجم را مورد توجه و پردازش قرار داده‌اند.

۴- احمد قابل فقیه دقیق‌النظری است که مشغول تحقیق عمیقی در این موضوع، با عنوان "بررسی حکم رجم" می‌باشد. بخش‌های آماده آن را می‌توان در فضای مجازی بدست آورد. مطلب مورد بحث در بخش هشتم تحقیق آمده است. گفتنی است گویا تحقیق وی شامل هفده بخش است که هشت بخش آن تاکنون منتشر شده ولی نه بخش باقی‌مانده بدلیل بیماری صعب‌العلاج وی فعلاً متوقف شده است. بی‌تردد تحقیق وی می‌تواند کتابی منحصر به فرد در این زمینه باشد. برای ایشان آرزوی سلامتی داریم.

بنابراین دومین گام در این مسیر، توصیف رجم به تأدیب و طرد با پرتاب ریگ و سنگریزه است.

گام سوم - عدم تعارض رجم تنبیهی با قرآن:

قدم سوم این است که رجم موصوف را سازگار با کیفر موجود در قرآن (و یا دستکم فاقد تعارض با آن) بدانیم. برای این مهم می‌توان به یکی از این دو توجیه پرداخت (گفتنی است این اقدام توجیهی بدان دلیل است که اسمی از کیفر رجم در قرآن نیامده):

توجیه ۱ - چه بسا این رجم تنبیهی تنفیری، مصدق رایجی در عصر پیامبر، برای ایداء مذکور در آیه ۱۶ سوره نساء (واللذان يأتیانها منکم فَآذوهما) بوده باشد همچنان که کتک زدن با لنجکه کش^۷ نیز از دیگر مصادیق ایداء زانی بوده است. بر این اساس باید مثنی بودن اللذان را در اشاره به مرد و زن دانست.

توجیه ۲ - رجم موصوف را مجازاتی مازاد بر جلد قرآنی، البتّه نه بدلیل عمل زنا (زیرا قرآن به ذکر کیفر زنا و فاحشه پرداخته) بلکه بدلیل خیانت جنسی (که سنت به ذکر کیفر آن پرداخته) بگیریم.

توضیح این که مجازات جلد را بنا به اطلاق آیه ۲ سوره نور و بنا به روایات متعدد (که خواهم آورد) ناظر به همه (چه متأهل چه مجرد) و ناشی از وقوع زنا بدانیم ولی رجم را بنا به سنت، ناظر به متأهل‌ها و ناشی از خیانت جنسی (که در مجردها وجود ندارد) بگیریم. به این ترتیب مجازات متأهlan (که از آن به زنای محضنه یاد

۵- شیخ محمد صادقی تهرانی، فقیه صاحب رساله و تازه‌گذشته است که در این دو کتابش می‌توان به بی‌گیری موضوع پرداخت: پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا ص ۵۰ به بعد)، ترجمان فرقان؛ تفسیر مختصر قرآن کریم (انتشارات شکرانه ج ۳ ص ۴۱۴ به بعد).

۶- جواد فخارطوسی از فضلای حوزه قم است که در کتاب ممتاز و فقیهانه‌اش (با عنوان "احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی" انتشارات گنج معرفت، چاپ اول ۱۳۹۰) به خوبی در تتبیهی بودن رجم و رد غایت قتل از آن، روشنگری کرده و زوایای مختلف بحث را بی‌گیری نموده است.

۷- فَآذوهما ... هو التعبير باللسان و الضرب بالتعال، عن ابن عباس (مجمع البيان ج ۳ ص ۴۱).

می شود) عبارت از جلد+ترجم می گردد که از آن به کیفر جمع تعبیر می شود و شواهد روایی متعددی دارد^٨ و نیز رأی غالب فقها نیز همین بوده است.

٨- احادیثی که دلالت بر کیفر جمع دارد:
«عن محمدبن مسلم عن أبي جعفر^(٩) في المحسن والمحسنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ٤ ص ٢٠١ ح ٧٥٣).

«عن زرارة عن أبي جعفر^(٤) في المحسن والمحسنة جلد مائة ثم الرجم» (استبصار ج ٤ ص ٢٠١ ح ٧٥٦).
«عن الفضيل قال: سمعت أبا عبد الله^(٤) يقول: ... فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم يرجمه» (استبصار ج ٤ ص ٢٠٣ ح ٧٦١).

«عن علي^(٤) ... إذا زنى المحسن والمحسنة جلد كل واحد منها مائة جلدة ثم رجم» (دعائم الاسلام ج ٢ ص ٤٤٩ ح ١٥٧٣ ، جامع احاديث الشیعه ج ٢٥ ص ٣٣٥ ح ٩٠٤).
و چند روایت دیگر

ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینهٔ اصطلاح رجم)

رجم در میان اعراب عملی شناخته شده بود و تعریف مشخصی داشت و آن عبارت از این بود که به منظور مخالفت و اعراض و تنبیه و تحقیر، کسی را با سنگ‌ریزه برانی و از اقلیم جغرافیایی و دینی خود دور کنی. این رجم و سنگ‌پرانی و ریگباران، چنان‌که در ادامه می‌آورم، از سوی برخی مشرکان نسبت به حضرت پیامبر (ص) نیز روی داد.

چنان‌که پیداست رجم در میان ایشان، برای کُشن و حتی ایجاد صدمهٔ جدی نبود چه، اولًاً از ریگ و سنگ‌ریزه استفاده می‌شد و نه سنگ‌های کُشنه شانیاً به جاهای خطرناک زده نمی‌شد و ثالثاً چنان هدفی اساساً تعقیب نمی‌شد بلکه همان‌طور که گفتم رجم، تنبیه و تنفری بود که از طریق پرتاب ریگ و سنگ‌ریزه شار فرد می‌گردید (امروزه گاه برای این ابراز تنفر به جای ریگ و سنگ‌ریزه از تخم مرغ و گوجه‌فرنگی استفاده می‌کنند و آن‌ها را به سمت افرادی که از دیدگاه پرتاب‌کنندگان محکوم شمرده می‌شوند پرست می‌کنند).

این تعریف از واژهٔ رجم، مؤید به قرآن نیز هست چه، قرآن هم به زبان عربی نازل شده، هر چند می‌دانیم کاربرد آن در قرآن، هیچ ارتباطی به کیفر زنا ندارد^۹.

۹- عبد‌الحميد معصومی تهرانی کاربرد مشتقات رجم در قرآن را چنین شرح می‌دهد: «در قرآن کریم دوازده بار از مشتقات واژهٔ "رجم" استفاده شده که در ۱۱ آیه مفهوم واژه، "دور کردن"، "طرد نمودن" و "اظهار مخالفت، تنفر و انزحجار" است و در یک آیه نیز معنای "گمان" و "حرفي بدون سند" می‌دهد: قالوا يأ شعيب ما نفقة كثيراً مِمَّا تَقْولُ وَ إِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِيزٌ؛ گفتند: ای شعیب، بسیاری از چیزهای را که می‌گوینی فهمیم، تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم، اگر به خاطر قبیله‌ات نبود، طردت [اخراج] می‌کردیم و تو بر ما پیروزی نیایی (هدود-۹۱). - قال راغب أَنْتَ عَنْ آنَّهُتَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِنْ لَمْ تَتَّهَّلْ لَأَرْجُمَنَكَ وَ أَهْجُرْنَيْ مَلِيْلَ: گفت: ای ابراهیم، آیا از خدایان من بیزار هستی؟ اگر باز نایستی لعنات می‌کنم. اکنون زمانی دراز از من دور باش (مریم-۴۶). - وَ إِنَّى عَذَّتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونَ: و اگر بخواهید بر من اظهار تنفر کنید، من به بروردگار خود و بروردگار شما پناه می‌برم (دخان-۲۰). - قَالُوا إِنَّا نَظَرَيْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَتَّهَّلُ لَأَرْجُمَنَكُمْ وَ لَيَمْسَنَنَكُمْ مَنَا عَذَابُ أَلِيمٌ: گفتند: ما شما را به فال بد گرفتمایم. اگر بس نکنید مطرودان خواهیم کرد و شما را از ما شکجهای سخت خواهد رسید (یس-۱۸). - إِنَّهُمْ إِنْ يُظْهِرُوا عَلَيْكُمْ بِرُجُمُوكُمْ أَوْ بِعِيدُوكُمْ فَيَ مُلَهِّمُمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبْدَأُ: زیرا اگر شما را بیاند اظهار تنفر خواهند کرد، یا به کیش خویش درآورند. و اگر چنین شود تا ابد رستگار نخواهید شد (کهف-۲۰). - وَ لَقَدْ

معادل رجم در کتاب مقدس و در زبان عبری (راگم - ۵۶) نیز همین معنا و تعریف (و نه قتل از طریق سنگسار) را دارد.^{۱۰} در پی اختلاط مسلمانان با یهودیان، و با پیوستن اهل کتاب به مسلمانان، سیل احکام و تعالیم کتاب مقدس به جامعه اسلامی سرازیر شد. یکی از این موارد، کیفر زنا (و از جمله زنای محضنه) بود؛ کیفر زنا در میان اهل کتاب و در کتاب مقدس شان عبارت از قتل از طریق سنگسار بود که برای بیان آن از واژه ساقل (۵۶) استفاده می‌شد. این کیفر توراتی، برای اعراب شناخته شده بود زیرا یهودیان زیادی در سرزمین اعراب می‌زیستند؛ اما نکته مهم این است که هنگام ترجمه و انتقال متن کتاب مقدس به جامعه عرب و سپس اسلامی، اشتباہی رخ داد زیرا در تورات و کتاب مقدس از دو واژه نزدیک به هم استفاده می‌شود: الف- راگم (۵۶) که معادل رجم عربی (سنگ‌ریزه‌پرانی) است ب- ساقل (۵۶) که معادل سنگسار مشهور (یعنی قتل از طریق سنگسار) است.

زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَ أَعْنَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ: ما آسمان فرودين را به جراغهایی بیاراستیم و آن چراغها را وسیله راندن شیاطین گردانیدیم و برایشان شکجه آتش سوزان آمده کرده‌ایم (ملک-۵). - وَ حَظِظَنَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ: و از هر شیطان رانده‌شده‌ای حفظشان کردیم (حجر-۱۷). - قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: گفت: از آنجا بیرون شو که مطرود هستی (حجر-۳۴). - قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ: گفت: از آینجا بیرون شو که تو مطرودی (ص-۷۷). - وَ مَا هُوَ بِقُولٍ شَيْطَانٍ رَّجِيمٍ: و آن سخن، سخن شیطان رانده شده نیست (تکویر-۲۵). - قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَتَّهِي يَا نُوحُ لَتَكُونُ مِنَ الْمُرْجُومِينَ: گفتند: ای نوح، اگر بس نکنی رانده [خروج] می‌شوی (شعراء-۱۱۶). [آیای که به معنای گمان و حرف بدون سند است:] سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةَ رَاعُوهُمْ كُلُّهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةَ سَادِسُهُمْ كُلُّهُمْ رَجِيمًا بِالْغَبَّ وَ يَقُولُونَ سَعْةً وَ ثَامِنُهُمْ كُلُّهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُتَّهِي فِيهِمْ إِلَّا مِرَأَةٌ ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفِتَ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا: خواهد گفت: سه تن بودند و چهارمی شان سگ‌شان بود و می‌گویند: پنج تن بودند و ششمی شان سگ‌شان بود- حرفی بی‌دلیل از گذشته می‌زنند- و می‌گویند: هفت تن بودند و هشتمین شان سگ‌شان بود. بگو: پروردگار من به عدد آنها داناتر است و شمار ایشان را جز اندک کسان نمی‌دانند. و تو در باره آنها جز به ظاهر مجادله مکن و از کس نظر مخواه (کهف-۲۲)» نشانی: رجم سنگسار، گردآوری امیرحسین ترکاشوند (مقاله مخصوصی تهرانی) ص ۵۲. این کتاب به صورت اینترنتی در سایت بازنگری در متون دینی منتشر شده است.

۱۰- ر.ک: سنگسار؛ بدعتی سخیف. نوشته عبدالحمید مخصوصی تهرانی (این مقاله علاوه بر سایت منسوب به وی همچنین در کتاب رجم سنگسار (مقاله مخصوصی تهرانی) ص ۵۰ آمده است.

ناقلانی که در صدد تشریح و انتقال احکام توراتِ عبری به زبان عربی و جامعهٔ اسلامی بودند دچار اشتباه شدند و به جای این‌که از معادله‌های ساقل (سنگسار) برای بیان حکم تورات استفاده کنند، از واژهٔ راگم (رجم = سنگ‌پرانی، سنگ‌ریزه‌پرانی) استفاده کردند در صورتی که مجازات مذکور در تورات، سنگسار است. البته خودِ واژهٔ رجم به ایجاد چنین اشتباهی کمک کرد زیرا این واژه (با این‌که کاربردش در جوامع عرب عبارت از پرتاب سنگ‌ریزه با هدف اعراض، تنبیه، راندن و ابراز تتفّر بود اما) معناً و ذاتاً تاب پذیرش هر نوع پرتاب سنگ (ولو سنگ‌ها کشنه باشد و منجر به قتل گردد) را دارا بود؛ به عبارت دیگر معنای رجم در زبان عربی عبارت از پرتاب سنگ به طور کلی است (هرچند تعریف کیفری و تنبیه‌ی رجم و به اصطلاح کاربرد اصلی اش محدود به پرتاب سنگ‌ریزه با هدف پیش‌گفته بود) و همین قابلیت و اتساع معنایی (و فقدان معادله‌های جزا برای هر یک از راگم و ساقل) سبب شد که ساقل (= سنگسار) را نیز به رجم ترجمه کنند.

یعنی در این انتقال، رجم (که تا دیروز در میان اعراب عبارت از پرتاب سنگ‌های ریز و کوچک با هدف تنبیه و اعراض و راندن بود) لباس سنگسار بر تن کرد و کاربرد جدیدی به خود گرفت. کم‌همین کاربرد جدید رجم در میان اعراب جا باز کرد و آنان نیز رجم در مقام کیفر زنا را به معنای سنگسار یعنی شلیک سنگ به زناکار با هدف قتل وی دانستند.

تلاش‌های متضاد ۱۱- تلاش ائمه برای نزدیکسازی کیفر به رجم عربی ۲-
تلاش حدیث‌سازان برای نزدیکسازی کیفر به سنگسار یهودی):

تلاش ائمه^(ع)

امامان از یک سو "کیفر زنای محسنه را قتل و سنگسار نمی‌دانستند زیرا منبعث از قرآن نبود" و از سوی دیگر با "جو سنگین غالب ناشی از حکم حاکم و فقه عامه (یعنی تعیین کیفر قتل و سنگسار) رو برو بودند؛ ایشان با توجه به هر دو مطلب فوق برای این‌که از شدّت حکم حاکم بکاهند و آن را به حکم قرآنی نزدیک سازند مفهوم رجم را از تعریف عربی، توراتی آن به تعریف عربی، قرآنی‌اش بازگردانند! همان‌طور که گفتم معنای رجم در میان اعراب همین طرد و تأدیب با سنگریزه (و به این وسیله ابراز تنفس از مرجوم) بود:

۱) چه در عهد رسول خدا و آغاز بعثت: «... يرجمه بالحجارة ...^{۱۱} * ... من الرجل الذي يرجمه؟ ...^{۱۲}» (مطابق این دو گزارش که متن کاملش را در پاورپوینت آوردم، زمانی که رسول خدا^(ص)، با دو رشته موهای بافتہ در پشت سرش، خود را در بازار ذو‌مجاز به قبائل عرب عرضه کرد و جمله "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بِكُوْيِيدْ تا رَسْتَگَارْ شُويْدْ" را سر می‌داد، دو نفر دنبالش بودند که یکی‌شان او را دروغگو می‌شمرد و خواهان عدم توجه مردم به او بود و دیگری‌شان یعنی أبو لهب، وی را رجم می‌کرد که پای حضرت را خون انداخت).

۱۱- عن أبي طارق قال رأيت رسول الله^(ص) يسوق ذى المجاز يعرض نفسه على قبائل العرب يقول يا أيها الناس قولوا لا إله إلا الله تقلحوا و خلفه له غديرتان أى ذؤابتان يرجمه بالحجارة حتى أدمى كعبه يقول يا أيها الناس لاتسمعوا منه فإنه كذاب فسألت عنه فقيل إنه غلام عبدالمطلب قلت و من الرجل الذي يرجمه فقيل هو عمه عبدالعزيز يعني أبياللهب (السيرة الحلبية ج ۲ ص ۱۵۴-۱۵۳).

۱۲- عن طارق [بن] عبد الله المجازى قال: رأيت رسول الله^(ص) مرتين رأيته يسوق ذى المجاز - و أنا في بياعة لي - فمر و عليه حالة حمراء، فسمعته يقول: يا أيها الناس! قولوا: لا إله إلا الله تقلحوا، و رجل يتبعه يرميه بالحجارة، قد أدمى كعبه، و هو يقول: يا أيها الناس لاتطيعوا هذا فإنه كذاب، فقلت: من هذا؟ فقيل: هذا غلام من بنى عبدالمطلب، قلت: من الرجل الذي يرجمه؟ قيل لي: هو عمه عبدالعزيز أبو لهب (إمتاع الأسماع مقريزى ج ۸ ص?).

۲) چه در نیمه دوم قرن اول و عهد امام باقر: الف - «... و أخرجوهم من المدينة واتبعوهم يرجمونهم بالحجارة ...»^{۱۳} (بزید، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را والی مدینه کرد پس این مینا عامل خالصجات معاویه نزد وی آمد و به او خبر داد که می خواسته آن چه همه ساله گندم و خرما از آن خالصجات حمل می کرده، حمل نماید لیکن مردم او را جلوگیری کرده اند؛ عثمان پی جماعتی از آنان فرستاد و سخنی درشت به ایشان گفت، پس بر او و همراهانی که از بنی امية در مدینه داشت تاختند و آنان را از مدینه بیرون رانده، و از پشت سر سنگباران شان کردند)^{۱۴} ب- «... فوثب الناس على أبيهاشم يرمونه بالحصاة و يضربونه بالتعال حتى أخرجوه من المسجد»^{۱۵} (... پس مردم به أبوهاشم [که با امام باقر درگیری لفظی پیدا کرد] حمله ور شدند و به سمتش سنگریزه پرتاب کردند و با لنگه کفش او را زدند و بدین وسیله از مسجد بیرون شن کردند).

۳) و چه حتی در قرن سوم؛ به این تعریف راهگشای امام زمان دقت کنید: «... و إذا سحقت وجب عليها الرجم والرجم خزى و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعده و من أبعده فليس لأحد أن يقر به»^{۱۶} (منظور از فاحشة آشکار، مساحقه

۱۳- ولی بزید عثمان بن محمد بن ابی سفیان مدینه فأتاه این مینا عامل صوفی معاویه فأعلمه أنه أراد حمل ما كان يحمله في كل سنة من تلك الصوفى من الحنطة والتمر، وأن أهل المدينة منعوه من ذلك فأرسل عثمان إلى جماعة منهم فكلمهم بكلام غليظ، فوثبوا به و بنى كان معه بالمدينة من بنى امية و أخرجوهم من المدينة واتبعوهم يرجمونهم بالحجارة، فلما انتهى الخبر إلى بزید بن معاویه وجه إلى مسلم بن عقبة ... (تاریخ البیعقوبی ج ۲ ص ۲۵۰).

۱۴- تاریخ یعقوبی ترجمه محمد ابراهیم آیتی ج ۲ ص ۱۸۹

۱۵- عبدالله بن الحسین قال: وقف أبوهاشم عبدالله بن محمد بن ابی الحسن^(۴) و هو في المسجد و حوله جماعة من الناس قد اختلفوا يأثرون عنه و يستفتونه، فحسده أبوهاشم فشنته و شتم أباه و قال: تدعون وصيحة رسول الله بالأباطيل و هي لنا دونكم. فأقبل عليه أبو جعفر غير مكترت فقال: قل ما بدا لك، أنا ابن فاطمة وأنت ابن الحنفية، فوثب الناس على أبيهاشم يرمونه بالحصاة و يضربونه بالتعال حتى أخرجوه من المسجد (شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج ۳ ص ۲۸۴).

۱۶- عن سعد بن عبد الله عن صاحب الزمان، في حديث، انه سأله عن الفاحشة المبيبة التي إذا أتت المرأة بها في أيام عدتها جاز للزوج أن يخرجها من بيته؟ فقال^(۴): الفاحشة المبيبة هي السحق دون الزنا فان المرأة إذا زلت و أقيمت عليها الحد ليس لمن أرادها ان يتمتنع بعد ذلك من التزویج بها لأجل الحد و إذا سحقت وجب عليها الرجم

است نه زنا؛ زیرا اگر زن مرتكب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد، نباید (تنها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ولی اگر مساخره کرده باشد محکوم به رجم خواهد بود؛ و رجم، خواری و ذلتی از جانب خدا است و کسی که خدا فرمان به رجم او داد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده است و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نمی‌تواند به او نزدیک گردد^{۱۷}.

(۴) بارزترین موردی که به خوبی صحنه اجرای رجم را در میان اعراب به تصویر می‌کشد مربوط به رجم پیامبر از سوی قبیلهٔ ثقیف هنگام دعوت حضرت در طائف در آغاز بعثت است: «... قعدوا له صفين فلما من رسول الله رجموه بالحجارة ...^{۱۸}» (عرضه‌داشتن رسول خدا خود را بر قبیله‌ها و رفتش به طائف: ... پس آهنگ قبیلهٔ ثقیف کرده به طائف رفت و با سه نفر برادر که آن روز سروران ثقیف بودند یعنی ... برخورد کرد و خود را بر آن‌ها عرضه داشت ... پس رسول خدا را مسخره کردن و گفتار خود را با او در میان مردم ثقیف شهرت دادند و بر سر راهش دو صف شدند و چون رسول خدا می‌رفت سنگبارانش کردند تا آنجا که پای حضرتش را مجروح ساختند [خون انداختند] و رسول خدا گفت "ما کنت ارفع قدماً و لا اضعها الا على حجر": جز بر سنگ قدمی برنمی‌داشتم و نمی‌نهادم^{۱۹}.

به همین دلایل چند و چون رجم را امامان به گونه‌ای ترسیم کردند تا از آن نتوان به قتل و سنگسار رسید!

والرجم خزى و من أمر الله برجمه فقد أخزاه و من أخزاه فقد أبعده و من أبعده فليس لأحد أن يقربه (وسائل الشيعة ۳۶۰۳۲).

۱۷- ترجمه از جواد فخارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۸۴)

۱۸- عرض رسول الله نفسه على القبائل و خروجه إلى الطائف ... فعمد لثقب بالطائف، فوجد ثلاثة نفر إخوة ... و تهزأوا و أثثروا في قومهم ما قالوه له، و قعدوا له صفين فلما من رسول الله رجموه بالحجارة حتى أدموا رجله، فقال رسول الله: ما كنت أرفع قدماً و لا أضعها إلا على حجر (تاریخ العقوبی ج ۲ ص ۳۶).

۱۹- تاریخ یعقوبی (ترجمة محمدابراهیم آیتی) ج ۱ ص ۳۹۴

در این راستا نظر به اهمیت موضوع، الگوی ائمہ در سه مورد زیر را به دقّت
پی‌گیری می‌کنیم:

راه‌های ثبوت رجم
کیفیّت اجرای رجم
غایت و انتهای رجم

اینک شرح هر یک از این موارد را آغاز می‌کنیم:

راههای ثبوت رجم (نzd ائمّه)

مطابق روایات مؤکّد در فقه جعفری، تنهای و تنها راه ثبوت رجم عبارت از گواهی شهود است که از آن به بینه یاد می‌شود! (در واقع رجم، کیفری است برای فاش بودن عمل و نه مجازاتی برای زنایی که در خفا و پستو صورت می‌گیرد و دیده نمی‌شود).

مطلوب فوق را باید به خاطر سپرد زیرا به کمک آن می‌توان همه افسانه‌های سنگسار را شناسایی کرد و پی به جعلی بودنشان بُرد. این روایات دروغین همگی به جای بینه، متکی به اقرار و اعترافات افسانه‌وار است (که در مباحث "تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم" و "علل ردّ روایات مرگبار" به آن‌ها می‌بردازم). این در حالی است که رجم اساساً مطابق احادیث آتی، فقط از راه بینه محقق می‌شود:

در کافی کلینی پنج حدیث با عنوان «باب ما يوجب الرجم» آمده که تماماً ناظر به انحصار تحقّق رجم به گواهی شهود است؛ آن‌هم شهودی که عیناً صحنه ادخال و اخراج مرد بر روی زن را دیده باشند. نظر به اهمیّت موضوع تمام احادیث را مرور می‌کنیم:

حدیث ۱- «عن أبي عبد الله قال: حد الرجم أن يشهد أربعة أنهم رأوه يدخل و يخرج»^۱. (امام صادق: حدّ رجم موقوف به این است که چهار نفر گواهی دهنند که صحنه ادخال و اخراج مرد را دیده‌اند).

حدیث ۲- «عن أبي جعفر قال: قال أمير المؤمنين لا يرجم رجل ولا امرأة حتى يشهد عليه أربعة شهود على الإيلاج والاخراج»^۲. (امام باقر به نقل از امیرالمؤمنین گفت: هیچ مردی یا زنی رجم نمی‌شود مگر این که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهنند).

۱- کافی ج ۷ ص ۱۸۳ ح ۱

۲- کافی ج ۷ ص ۱۸۳ ح ۲

حدث ۳- «عن أبي عبدالله قال: لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة [شهود^{*}] أنهم قد رأوه يجتمعها»^{۲۲} (امام صادق: رجم واجب نمی شود مگر وقتی که بینه باشد و هر چهار نفر شهادت دهنده که مرد را مشغول آمیزش با زن دیده‌اند).

حدث ۴- «قال أبو عبدالله: لا يرجم الرجل والمرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهادة على الجماع والإيلاج والإدخال كالميل في المكحولة»^{۲۳} (امام صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر عليه‌شان به آمیزش و ادخال و اخراجی چون میل در سرمه‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد).

حدث ۵- عن أبي عبدالله قال: حد الرجم في الزنى أن يشهد أربعة أنهم رأوه يدخل و يخرج^{۲۴} (امام صادق: حد رجم در زنا موقوف به این است که چهار نفر شهادت دهنده که مرد را هنگام ادخال و اخراج دیده‌اند).

و همچنین است احادیث زیر از استبصار شیخ طوسی:

حدث ۶- «عن الكتاني قال: سألت أبا عبد الله عن الرجل والمرأة يوجدان في لحاف واحد قال: أجلدهما ماءة ماءة، قال: و لا يكون الرجم حتى تقوم الشهود الأربعة أنهم رأوه يجتمعها»^{۲۵} (راوی گوید: از امام صادق در باره مرد و زنی که زیر یک لحاف پیدا شوند پرسیدم که پاسخ داد: به هر یک، صد ضربه وارد کنید اما رجم نمی‌شوند مگر این که شهود چهارگانه قیام کنند که مرد را در حال آمیزش با زن دیده‌اند).

حدث ۷- «عن أبي بصير عن أبي عبدالله قال: سأله عن امرأة وجدت مع رجل في ثوب واحد قال: يجلدان ماءة جلد و لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة بأنه قد رأوه يجتمعها»^{۲۶} (ابو بصیر از امام صادق در باره زنی که با مردی، زیر یک لحاف باشد پرسید که گفت: آن دو، مجازات جلد می‌شوند ولی رجم واجب نمی‌شود تا

۲۲- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۳ // تهذیب ج ۱۰ ص ۲ ح ۲ : عن أبي بصير عن أبي عبدالله^(ع) قال : لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربعة شهود انهم قد رأوه يجتمعها

۲۳- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۴

۲۴- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۵

۲۵- استبصار ح ۸۰۷

۲۶- استبصار ح ۸۰۵

این که بینه شکل گیرد و چهار نفر شهادت دهنده که مرد را در هنگام مجامعت با زن دیده‌اند).

در حدیث زیر نه فقط، تنها راه منجر به رجم را شهود می‌داند بلکه صریحاً راه اقرار را رد می‌کند:

حدیث ۸- «عن الفضیل قال: سمعت أبا عبد الله يقول: من أقر على نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا كان أو عبدا أو حرمة كانت أو أمة فعلی الامام أن يقيیم الحد على الذى أقر به على نفسه كانتا من كان إلا الزانى المحسن فإنه لايرجمه حتى يشهد عليه أربعة شهداء فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جلدة ثم يترجمه»^{۷۷} (امام صادق گفت: هر کس، چه مرد آزاد چه برده چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هر کس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محسن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این که چهار نفر بر علیه او شهادت دهنند. پس اگر شهادت دادند ابتدا حد جلد و سپس رجم در موردش اجرا می‌شود).

و طبق حدیث زیر، با این که رسول خدا^(ص) با توجه به قرائن و شواهد یقین آور، به ارتکاب زنا در مورد فردی مطمئن بود اما از آن‌جا که مطابق تأکید موجود در کلامش، ثبوت مجازات رجم را فقط در وجود شهود می‌دانست و نه هیچ طریق دیگر، بنابراین اقدام به کیفر وی نکرد:

حدیث ۹- «عن ابن عباس أن رسول الله^(ص) قال لو كنت راجماً أحداً بغير بينة لرجمت فلانة قد ظهرت منها الريبة في هيأتها و منطقها و من يدخل عليها»^{۷۸} (ابن عباس روایت کرد که رسول خدا گفت: اگر قرار بود آحدی را بدون بینه رجم کنم هر آینه فلان خانم را رجم می‌کرم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است).^{۷۹}

۷۶۱- استبصار ح ۲۷

۷۸- المعجم الكبير طبراني ح ۱۰ ص ۲۹۶ ح ۱۰۷۱۶ + ج ۱۱ ص ۱۶۴ ، کنز العمال ح ۱۳۱۰۹

۷۹- فهذا يعني أن رسول الله^(ص) لايرجم بغير بينة، و ظاهر الحال أنه^(ص) كان متيناً ببعيدها، و إلا فما معنى أنه لو كان راجماً من غير بينة لرجمها؟ (القضاء في الفقه الإسلامي سيد كاظم حائزی ص ۲۳۶).

این انحصار از دیگر کلام حضرت^(ص) که در پاسخ به پرسش سعدین عباده مطرح شد نیز به دست می‌آید:

حدیث ۱۰/۱ «عن أبي عبدالله عن أبيه عليهما السلام قال: قال سعد بن عبادة: أرأيت يا رسول الله إن رأيت مع أهلى رجلاً فأقتلته؟ قال: يا سعد فأين الشهداء الأربعه؟»^{۳۰} (امام صادق روایت کرد که پدرش [امام باقر] گفت: سعد بن عباده به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! اگر مردی را با همسرم ببینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول خدا^(ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟).

حدیث ۱۰/۲ «امام صادق: اصحاب پیامبر به سعدین عباده گفتند: اگر مردی را روی شکم زنت ببینی با وی چه می‌کنی؟ سعد پاسخ داد: با شمشیر به او می‌زنم. در این حال رسول خدا^(ص) وارد شد و از سعد جریان را پرسید و سعد گفت: این‌ها می‌گویند اگر مردی را روی شکم زنت ببینی چه می‌کنی که من گفتم مرد را با شمشیر می‌زنم. رسول خدا^(ص) گفت: پس تکلیف چهار شاهد چه خواهد شد؟ سعد گفت: یا رسول الله بعد از آن‌که با چشم خود ببینم و خدا را شاهد پلیدکاری او ببایم باز هم بروم و چهار شاهد بیاورم؟ حضرت^(ص) گفت: آری بخدا، با آن‌که خدا شاهد است و با آن‌که شخصاً شاهد باشی باید بروم و چهار شاهد حاضر کنی از آن‌رو که خداوند عزوجل برای هر پدیده‌ای حدی مقرر کرده است و برای هر متجاوزی کیفری معین فرموده است»^{۳۱}.

۳۰- وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۱۳ ح ۳۴۴۱۲

۳۱- عن داوین فرقہ قال: سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: إِنَّ أَصْحَابَ النَّبِيِّ^(ص) قَالُوا لِسَعْدِنَ عَبَادَةَ: أَرَأَيْتَ لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَكَ رَجُلًا مَا كَنْتَ صَانِعًا؟ قَالَ: كَنْتَ اضْرِبَهُ بِالسِّيفِ، قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللهِ^(ص) فَقَالَ: مَاذَا يَا سَعْدَ قَالَ سَعْدٌ: لَوْ وَجَدْتَ عَلَى بَطْنِ امْرَأَكَ رَجُلًا مَا كَنْتَ تَصْنَعُ بِهِ؟ قَلْتَ اضْرِبَهُ بِالسِّيفِ فَقَالَ: يَا سَعْدَ فَكِيفَ بِالْأَرْبَعَةِ الشَّهَدَوْدَ؟ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ بَعْدَ رَأَيِّ عَيْنِي وَعَلَمَ اللَّهُ أَنَّ قَدْ فَعَلْ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ رَأَيِّ عَيْنِكَ وَعَلَمَ اللَّهُ أَنَّ قَدْ فَعَلَ لَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ لِكَ شَيْءًا حَدَّاً وَجَعَلَ لِكُلِّ مَنْ يَتَعَدَّ ذَلِكَ حَدًا (تهذیب ج ۳ ح ۵ + ر.ک: گزیده تهذیب محمد باقر بهبودی ج ۵ ص ۲۷۵ ح ۴۱۲۰).

حدیث ۱۰/۳ - «... فقال النبي ﷺ: لا إلا بالبيبة ... فقال النبي ﷺ: يأبى الله إلا بالبيبة»^{۲۲} (شخصی از پیغمبر ﷺ پرسید: شوهر اگر زنش را با مردی بیابد آیا می‌تواند مرد را بکشد؟ پیغمبر گفت: بدون بینه؟ سعد بن عباده گفت: کدام بینه گویاتر از شمشیر است؟ پیغمبر خطاب به جمع گفت: نمی‌شنوید رئیس تان [سعد] چه می‌گوید؟ حاضران گفتد: ای رسول خدا! او را سرزنش مکن؛ زیرا وی مرد غیرتمندی است بخدا قسم با هیچ زنی ازدواج نکرده مگر این که با کره بوده و هیچ زنی را هم طلاق نمی‌دهد که ما بتوانیم با او ازدواج کنیم. با این حال پیغمبر گفت: خدا از غیر بینه ایا دارد).

همین منطق در کلام امام علی:

حدیث ۱۱ - «راوی گفت: شنیدم ابن مسیب می‌گوید: یکی از اهالی شام زنش را با مردی یافت پس مرد (یا هر دو) را کشت. قضاؤت در این مسئله بر معاویه مشکل [و مبهم] شد پس به ابوموسی اشعری نامه نوشت تا در آن باره از علی^(ع) سوال کند پس سوال نوشتند شد و علی^(ع) گفت: این کار در بلاد ما اتفاق نیفتاده، باید بگویند سوال از کجا آمده. ابوموسی گفت: معاویه به من نامه نوشت تا مسئله را از تو بپرسم. علی^(ع) پاسخ داد: قاتل باید با ریسمان بُرد شود [تا قصاص شود] مگر این که چهار شاهد بیاورد [که زنش با مردی زنا کرده]^{۲۳}.

۲۲ - أخبرنا عبد الرزاق قال: أخبرنا معامر عن الزهري قال: سأَلَ رجُلَ النَّبِيِّ فَقَالَ: الرَّجُلُ يَجِدُ مَعَ امْرَأَتِهِ رجلاً فِيهِ لَهُ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: إِلَّا بِالْبَيْبَةِ، فَقَالَ سَعْدُ بْنِ عَبَادَةَ: وَأَيْ بَيْبَةٍ أَبَيَنَ مِنَ السَّيْفِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ: إِلَّا تَسْمَعُونَ إِلَى مَا يَقُولُ سَيِّدُكُمْ، قَالُوا: لَا تَلْمِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَإِنَّهُ رَجُلٌ غَيْرُهُ، وَاللَّهُ مَا تَرْوَجُ امْرَأَةً قَطُّ إِلَّا بَكْرًا، وَلَا طَلَقَ امْرَأَةً قَطُّ، فَاسْتَطَاعَ أَحَدُ مَنْ يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ: يَأبِي اللهِ إِلَّا بِالْبَيْبَةِ (المصنف عبد الرزاق ج ۹ ص ۴۳۴ ش ۱۷۹۱۷ + ر.ک: کنز العمال ش ۱۳۶۱۴).

۲۳ - عبد الرزاق عن ابن حريج والثورى قالا: أخبرنا يحيى بن سعيد قال: سمعت ابن المسبب يقول: إن رجلاً من أهل الشام [يدعى] جبيراً وجد مع امرأته رجلاً، فقتله أو قتلها - قال الثورى: فقتله - وأن معاویةً أشكل عليه القضاء فيه، فكتب إلى أبي موسى الأشعري أن يسأل له علياً عن ذلك، فسأل علياً، فقال: ما هذا ببلادنا، لنخبرني، فقال: إنه كتب إلى أنأسألك عنه، فقال: أنا أبوحسن القرم يدفع برمهته إلا أن يأتى بأربعة شهاء (المصنف عبد الرزاق الصناعى ج ۹ ص ۴۲۴ - ۴۲۳ ح ۱۷۹۱۵).

گفتنی است تنها مورد خاصی که علاوه بر بینه معتبر است مربوط به زمانی است که شوهر ادعا می‌کند همسرش را با مرد دیگری دیده؛ که در این صورت ضمن تأکید بر انحصار ثبوت به بینه در مورد عموم، لعان نیز در خصوص اتهام شوهر به همسرش معتبر می‌باشد. حدیث زیر به روشنی گویای این انحصار است:

حدیث ۱۲ - «ان هلال بن أمية قد ذف زوجته بشريك بن سمحاء فقال النبي ﷺ: "البينة، والا حد في ظهرك" فقال يا رسول الله: يجد أحدنا مع امرأته رجالا، يلتمس البينة؟ فجعل رسول الله ﷺ يقول: "البينة، والا فحد في ظهرك" فقال: والذى بعثك بالحق انتى لصادق و سينزل الله ما يبرئ ظهرى من الجلد. فنزل قوله تعالى: (والذين يرمون أزواجهم) الآية»^{۳۴} (هلال بن أمية [نzd پیامبر آمد و] زنش را متهم به زنا با شریک بن سمحا کرد پس پیامبر ﷺ گفت: "بینه بیاور در غیر این صورت حد [تهمت] بر تو جاری می‌شود". هلال گفت: کسی از ما زنش را [در حال زنا] با مردی ببیند باید دنبال بینه بگردد!؟ رسول خدا پاسخ داد: "حكم خدا بینه است اگر نیاوری، بر پشت حد جاری می‌شود". هلال گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاد، من قطعاً راست می‌گویم و به زودی خدا آیه‌ای نازل می‌کند که مرا از مجازات جلد تبرئه می‌کند. در همینجا بود که آیه والذین يرمون أزواجهم ... نازل شد).

سخن را با کلام محدث فقید، علی‌اکبر غفاری به پایان می‌رسانم: «در اخبار اهل بیت^{۳۵} اقرار موجب جلد (تازیانه یکصد بار) است ولو مجرم، مُحصَن باشد، و رجم به اقرار، سنت عمر است نه مذهب علی^{۳۶} که فرموده است: "لَا يرجم رجُلٌ و لَا امرأة حتى يشهد عليه أربعة شهودٍ على الإيلاج والإخراج" که ظهور در حصر دارد و ظاهرش ليس إِلَّا است».

۳۴- عوالی اللئالی ابن أبي جمهور الأحسانی ج ۳ ص ۴۱۱ ، مستدرک الوسائل ح ۱۸۷۴۰ + صحیح بخاری ج ۶ ص ۴ و سایر منابع

۳۵- ترجمه و متن من لا يحضره الفقيه (نشر صدوق) ج ۵ ص ۳۵۸ شرح مرحوم علی‌اکبر غفاری

انتساب اقرار به عمرین خطاب را به روشنی می‌توان در این روایت مشاهده کرد: «... رجم در کتاب خدا [!] حق است بر علیه زن و مرد متأهل، اگر بینه اقامه شود یا حاملگی رخ دهد یا اقرار صورت گیرد».^{۳۶}

پُر واضح است کلام ائمّه در انحصار ثبوت رجم به بینه، مستند به قرآن است که در مباحث آتی به آن خواهم پرداخت اماً اینک به سخنی از فقیه فقید، شیخ محمد صادقی تهرانی بسنده می‌کنم: «... با "فاستشهدوا عليهم أربعة منكم" [سوره نساء آیه ۱۵] این عمل مداوم را زمینه شهادت چهار مرد دانسته است ... با جمله "لولا جاءوا عليه باربعة شهداء" [سوره نور آیه ۱۳] زمینه حد زنا را تنها همان رؤیت چهار نفر مرد عادل دانسته است. روی این اصل تنها معیار اثبات و اجرای حد، شهادت چهار مرد عادل واجد شرایط شهادت است، و حتی اقرارهای چهارگانه یا بیشتر با شروطش هرگز حدتی را ثابت نمی‌کند».^{۳۷}

چنان‌که گفتم داستان‌هایی که ناظر به اعتبار اقرار است را تماماً در عناوین (تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم) و (علل رد روایات مرگبار) مورد بررسی قرار می‌دهم تا افسانه بودنشان اثبات شود.

گفتنی است نه تنها رجم، موكول به بینه است بلکه بنا به برخی روایات، حتی جلد نیز وابسته به بینه بوده و از طریق اقرار اعتبار ندارد (و به همین دلیل اگر از طریقی غیر از چهار شاهد عادل اثبات شود، به تتبیه کمتر از صد ضربه [۹۹ یا ۹۸ ضربه] منجر می‌شود):

ح-۱- «امام باقر روایت کرد که امیر المؤمنین گفت: "هیچ مرد و زنی مورد جلد قرار نمی‌گیرند تا این‌که چهار شاهد بر ادخال و اخراج گواهی دهند. من اولین فرد از

٣٦- ... الرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ!! حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا حَصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ أَوْ كَانَ الْحِلْ

أَوْ الاعْتَرَافُ (صحیح بخاری [كتاب الحدود باب رجم الجبلی من الزنا إذا احصنت] ح ۴۲۲۸).

٣٧- ترجمان فرقان، انتشارات شکرانه، جلد سوم ص ۴۱۵

شهود چهارگانه نخواهم بود زیرا بیم دارم برخی از شهود بعدی منصرف شوند و در نتیجه من [بدلیل کامل نشدن شهود] مورد جلد واقع شوم"».^{۳۸}

ح-۲- «امام صادق گفت: مرد و زن محسن رجم نمی‌شوند مگر این‌که چهار مرد عادل مسلمان بر علیه‌شان شهادت دهنند که مرد را دیده‌اند که مشغول جماع با زن است و صحنه‌ادخال و اخراج را همچو میل در سرمهدان نگاه کرده‌اند. همچنین مرد و زن غیر محسن نیز جز با همان شهادت دقیق بینه، مورد حد جلد واقع نمی‌شوند».^{۳۹}

ح-۳- «سماعه و ابوبصیر روایت کردند که امام صادق گفت: زناکار مورد حد واقع نمی‌شود جز با این‌که چهار شاهد بر علیه‌ش گواهی به آمیزش و ادخال و اخراجی همچو میل در سرمهدان دهنند».^{۴۰}

ح-۴- «امام صادق گفت: امیر المؤمنین به مردی که با زنی در اتفاقی یافته شد یکی دو ضربه کمتر از صد تا نواخت [۹۸ یا ۹۹ تا]. راوی از امام صادق پرسید: بدون بینه چنین کرد؟ امام گفت: مگر نمی‌دانی که امیر المؤمنین قائل به درء حد بود [بنابراین] اگر با بینه بود در این صورت حد را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می‌کرد».^{۴۱}

-۳۸ عن محمدبن قیس عن أبي جعفر^(ع) قال: "قال أمير المؤمنين^(ع): لا يجلد رجل ولا امرأة حتى يشهد عليه أربعة شهود على الإيلاج والاخراج، وقال: لا تكون أول الشهود الأربع أخشي الروعة أن ينكث بعضهم فاجلد من لا يحضره القبيح ج ۴ ص ۲۴ حديث ۴۹۹۱".

-۳۹ ... قال جعفر بن محمد^(ع): لا يرمي الرجل ولا المرأة حتى يشهد عليهما أربعة رجال عدول مسلمين، أنهم راؤه يجامعتها ونظروا إلى الإيلاج والاخراج كالميل في المكحلة، وكذلك لا يحдан إذا لم يكوننا محسنين إلا بمثل هذه الشهادة ... (دعائيم الإسلام ج ۲ ص ۴۴۹ ح ۱۵۷۳).

-۴۰ عن سماعة و أبي بصير قالا: قال الصادق^(ع): لا يحد الزاني حتى يشهد عليه أربعة شهود على الجماع والإيلاج والاخراج كالميل في المكحلة (مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۵۱ ح ۲۱۹۹۷).

-۴۱ عن أبي عبدالله^(ع) قال: إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه ضرب رجلاً وجد مع امرأة في بيت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطين قلت: بلا بینه؟ قال: ألا ترى أنه قال: "ادرأوا" لو كانت البينة لأتمه (بحار الانوار ج ۷۶ ص ۹۳)

کیفیت اجرای رجم (نzd ائمّه)

اصلی ترین شاخصه‌های رجم در کلام معصومین عبارت است از:

بکارگیری سنگ‌های کوچک و غیر کُشنده
پرتاب نکردن به جاهای حسّاس
بسته نبودنِ محکوم و امکانِ فیزیکی برای فرار

اینک به شرح هر یک از این شاخصه‌ها می‌پردازیم.

۱- ریز بودن سنگ‌ها:

از کلام ائمه به روشنی می‌توان اندازه سنگ رجم را کوچک و خرد دانست و جالب است بدایم که این احادیث، معارض ندارد:

«عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله: تدفن المرأة إلى وسطها إذا أرادوا أن يرجموها و يرمي الإمام ثم الناس بعد بأحجار صغار».^{۴۲}

«عن سمعاعة بن مهران عن أبي عبدالله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمي الإمام ثم الناس بأحجار صغار».^{۴۳}

«عن سمعاعة عن أبي عبدالله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمي الإمام و يرمي الناس بأحجار صغار و لا يدفن الرجل إذا رجم إلا إلى حقوقه».^{۴۴}

توضیح مرجع فقید حسینعلی منتظری، در باره روایات فوق و ریز بودن سنگ‌ها چنین است: «در روایات باب ۱۴ از ابواب زنا از وسائل الشیعه آمده است: هنگام رجم زن زناکار محسنه، بیشتر از نصف بدن او نباید در گودال باشد اما مرد زناکار محسن تا شانه‌ها در گودال قرار می‌گیرد. و نیز سنگ‌هایی که اصابت می‌شود مطابق روایات همین باب، سنگ‌ریزه باشد نه درشت. از لحن این روایات فهمیده

۴۲- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ باب صفة الرجم ح ۱ + تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

۴۳- کافی ج ۷ ص ۱۸۴ ح ۲ ، تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

۴۴- کافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۴ ، تهذیب ج ۱۰ ص ۳۴

می شود که زن به خاطر ضعف بنیه جسمی که نسبت به مرد دارد نباید بیشتر از نصف بدنش در گودال باشد تا بتواند فرار کند. و سنگ‌ها نیز نباید بزرگ و به شکلی باشد که کُشنده باشند زیرا در این صورت حق و فرصت فرار از آنان از بین می‌رود».^{۴۵}

با این‌که در باره حجم این سنگ‌های کوچک سند مستقیمی در کیفر رجم در دست نداریم ولی می‌توان از روایات رجم شیطان بهره گرفت که طی آن‌ها از تعبیر سنگریزه و ریگ (حصاء / حصی) استفاده شده و بزرگایی مایین نخود و فندق و یا به اندازه سر انگشت را توضیح داده‌اند.^{۴۶}

مرحوم شیخ محمد صادقی تهرانی در ترجمه رجم به جای سنگسار، از تعبیر دقیق و حدیث محور ریگسار (ریگ افکنند) استفاده می‌کند.^{۴۷}

همان‌طور که گفتم روایات سنگریزه، فاقد معارض است یعنی روایات دیگری وجود ندارد که اندازه سنگ‌های رجم را متوسط یا درشت توصیف کند به همین خاطر کسانی که قائل به مرگبار بودن رجم‌اند دچار تناقض می‌گردند زیرا از طرفی غایت رجم را به نادرستی عبارت از قتل و مرگ تصور می‌کنند و از سویی مطابق روایات

۴۵- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص ۱۵۳

۴۶- على بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر قال: سأله عن رمي الجمار لم جعل؟ قال: لان إيليس لعنه الله كان يتراء لابراهيم^(ص) في موضع الجمار فرجمه إبراهيم^(ص) فجرت به السنة (وسائل الشيعة ح ۱۹۱۵۷).

أخبرنا سليمان بن عمرو بن الأحوص عن أمه قالت: رأيت رسول الله^(ص) يرمي الجمرة من بطん الوادي و هو راكب يكبر مع كل حصاء و رجل من خلفه يستره، فسألت عن الرجل فقالوا: النضل بن العباس، و ازدحم الناس فقال النبي^(ص): يا أيها الناس لا يقتل بعضكم بعضاً و إذا رأيتم الجمرة فارموا بمثل حصى الخذف (سن أبو داود ح ۱۹۶۶).

ويستحب أن تكون صغاراً قدر كل واحدة منها مثل الأنملة لأن النبي^(ص) أمر بحصى الخذف، والخذف إنما يكون بأحجار صغار. ومن طريق الخاصة: قول الرضا^(ص): "حصى الجمار تكون مثل الأنملة". وقال الشافعي: أصغر من الأنملة طولاً وعرضًا. ومنهم من قال: كقدر النواة. ومنهم من قال: مثل الباقلا. وهذه المقاييس متقاربة (تذكرة الفقهاء ج ۸ ص ۲۱۹).

قال رسول الله^(ص) يا أيها الناس إذا رأيتم الجمرة فارموا بمثل حصى الخذف" رواه أبو داود. قال الأثرم يكون أكبر من الحمص و دون البندق (المغني عبد الله بن قدامة ج ۳ ص ۴۴۵).

۴۷- ر.ك: رجم سنگسار (مقاله صادقی تهرانی)

رجم، فقط می‌توان از سنگریزه، که طبیعتاً کُشنده نیست، استفاده کرد. ایشان برای رفع این تناقض، ناخواسته دچار تحریف معنای لغت شده و می‌گویند سنگ‌های ریز به معنای سنگ‌های متوسط است!! این‌همه در اثر تلقی نادرست از تعریف و غایت رجم است که علاوه بر مطلب پیش‌گفته همچنین در مبحث "غایت و منتهای رجم" به آن می‌پردازم.

جواد فخارطوسی پس از نقل سخن شماری از فقهاء که دچار اشتباه یادشده گردیده و احجار صغار (سنگ ریز) را به سنگ متوسط تفسیر می‌کنند چنین پاسخ می‌دهد: «...می‌بینید که مبنای این دیدگاه که احجار صغار را به سنگ متوسط تفسیر می‌کند صرفاً برداشت شخصی این دسته از فقهاء است و در روایات، هیچ دلیل یا مؤیدی برای آن وجود ندارد. این در حالی است که ظهور کلمهٔ صغار، مؤید آن است که منظور از احجار صغار، سنگریزه است و آن‌جهه به دلیل نیاز دارد حمل لفظ بر معنای خلاف ظاهر است پس دیدگاه فقهاء نامبرده خلاف ظاهر است و از این رو وظیفه آنان است که دلیلی برای دیدگاه خویش ارائه کنند. شاهد دیگر بر درستی ادعای ما، تفسیر همین فقهاء در باب حج و در مبحث رمی جمرات است؛ آن‌جا که بحث پرتاب سنگ مطرح می‌شود عنوان احجار صغار را به معنای سنگریزه دانسته‌اند. از باب مثال، علامهٔ حلی در کتاب منتهی‌المطلب همین عنوان را به معنای سنگریزه‌هایی به اندازهٔ سر انگشت و یا کوچک‌تر به کار برده و نوشته است: "مستحب است که سنگ‌ها به اندازهٔ سر انگشت، کوچک باشد؛ ولی شافعی گفته است: طولاً و عرضًا کوچک‌تر از سر انگشت باشد. برخی دیگر از اهل سنت گفته‌اند: به اندازهٔ هستهٔ خرما باشد و برخی گفته‌اند: به اندازهٔ بالقلاء! روشن است که این اندازه‌ها تقریبی و حدسی است و ریشهٔ این حکم، سخن پیامبر اکرم^(ص) است که فرموده: (رمی، با سنگریزه‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند، انجام گیرد) و پرتاب به صورت خذف، فقط با سنگ‌های ریز امکان پذیر است. در حدیثی هم که احمد بن محمد ابی‌نصر از امام کاظم^(ع) نقل کرده، می‌خوانیم: سنگ‌هایی که به روش خذف پرتاب می‌شوند به اندازهٔ سر انگشت‌اند". همو در تذکرة الفقهاء نیز عباراتی شبیه این آورده و کوچکی سنگ‌ها را در رمی جمرات به اندازهٔ سر انگشت تعیین

کرده است. وی این معنا را علاوه بر حدیث نبوی به روایتی از امام رضا^(ع) نیز مستند کرده که از طریق شیعه نقل شده است»^{۴۸}.

۲- نزدن به نقاط حساس (سر ، صورت ، دامن و اساساً جلو):

مطابق روایات زیر، سنگریزه‌ها را نباید به سر، صورت و دامن فرد پرتاب کرد! و به همین خاطر اساساً نباید از روپرتو اقدام به پرتکردن نمود بلکه سنگ‌های رجم فقط می‌بایست به پشت اصابت کند:

حدیث ۱- «عن محمدبن مسلم عن أبي جعفر قال: الذى يجب عليه الرجم يرجم من ورائه و لا يرجم من وجنه لأن الرجم والضرب لا يصيّان الوجه، وإنما يضر بـان على الجسد على الأعضاء كلها»^{۴۹} (محمدبن مسلم روایت کرد که امام باقر گفت: کسی که رجم بر او واجب شده را، می‌بایست از پشت وی مورد رجم قرار داد و نه از روپرتو؛ زیرا چهره را در رجم و جلد نمی‌توان هدف قرار داد...).

مرجع فقید حسینعلی منتظری با توجه به همین حدیث به نتایج مهمی می‌رسد ولی ای کاش حدیث سوم (منع پرتاب به سر اساساً) و حدیث دوم (منع پرتاب به دامن) در اختیارش قرار می‌گرفت و احادیث غایت رجم را که در جای خود می‌آورم مورد امعان نظر قرار می‌داد تا به قطعیت بیشتری در صرف تنبیه‌بودن رجم می‌رسید. توضیح وی چنین است: «در روایت ۶ باب فوق [باب ۱۴ از ابواب زنا] آمده است: کسی که مورد حد رجم و ضرب (جلد) واقع می‌شود نباید صورت او مورد حد واقع شود و باید از پشت بر او حد جاری گردد. روشن است که اجرای حکم رجم به این روش با داشتن فرصت فرار برای او مناسب‌تر است زیرا اگر هدف شارع کشتن قطعی شخص مورد رجم بود این هدف با رجم صورت و پیشانی و از پیش رو زودتر حاصل می‌شد چون امکان اصابت سنگ‌ها به قلب و دو طرف

۴۸- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخارطوسی) ص ۷۱ (منتهی المطلب ج ۲ ص ۷۳۰، تذكرة الفقهاء ج ۱ ص ۳۷۶).

۴۹- تهذیب ج ۱۰ ص ۵۱ ح ۱۹۱ [وسائل الشیعه باب ۱۴ از ابواب حد الزنا ح ۶ ح مسلسل ۳۴۲۹۶] + کافی ح ۶ ص ۱۶۵ ح ۱۰.

پیشانی که از موضع حسّاس بدن می‌باشد بیشتر بود و از پیش رو هم کم‌تر فرصت فرار پیدا می‌نمود، در نتیجه زودتر فوت می‌شد».^{۵۰}

حدیث ۲- «[عن أبيالحسن الرضا] ... و يكون الرجم من ورائهما و لاترجم من وجهها لان الضرب والرجم لا يصيّبان الوجه، يضرّان على الجسد على الأعضاء كلها و يتقي الوجه و الفرج»^{۵۱} (امام رضا گفت: عملیات رجم باید از پشت محکوم انجام شود نه از رو برویش؛ زیرا جلد و رجم نباید به چهره اصابت کند ... صورت و دامن باید مصون از اصابت باشد).

حدیث ۳- «فقه الرضا... روى أن لا يعتمد بالرجم رأسه»^{۵۲} (از امام رضا روایت شده که در رجم نباید سر را هدف گرفت).

بنابراین مطابق کلام صریح معصومین، نمی‌بایست سنگ‌های رجم را به صورت ، سر ، دامن و اساساً قسمت جلوی فرد پرتاب کرد. علاوه بر این مطلب، حتی در افواه چنین مطرح است که پرتاب سنگ نباید چنان باشد که اگر کتابی در زیر بغل رجم‌کننده است از دستش بیفتد یعنی بازو را در زمان پرتاب نباید بالا برد (و به اصطلاح، زیر بغل نمایان نشود) و در نتیجه سنگ‌ها فقط به کمک ساعد پرتاب شود تا از ضرب آن کاسته شده و با شدت فرود نیاید. گرچه این مطلب با تعریف رجم عربی، سازگاری دارد اما به روایتی که مستقیماً به بحث رجم مربوط باشد برخوردم؛ با این حال اگر بتوان از احکام جلد، به دلیل همانندی‌هایش با احکام رجم، کمک گرفت (چنان‌که این تشابه را در دو حدیث اول دیدیم) در این صورت روایات، دلالت بر کاستن از ضرب جلد و نمایان نشدن زیر بغل کسی که می‌زند دارد.^{۵۳} بر این اساس می‌توان قائل شد که رجم‌کنندگان حتی نباید همان سنگ‌بیزه‌ها

۵۰- مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر ص ۱۵۳

۵۱- من لا يحضره الفقيه ج ۳ ص ۵۳۶ ح ۴۸۵۳

۵۲- مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۵۳ ح ۲۲۰۵ ، بحار الانوار ج ۷۶ ص ۴۸. بدليل همین حدیث یا موارد مشابه است که ابن حمزة طوسی، پرتاب سنگ‌بیزه به سر را مورد نهی شرع می‌داند: يعتبر في الرجم أربعة أشياء: الرجم بـصغار الأحجار ، والرمي من خلفه ، وأن لا يضرب على رأسه ، ولا على وجهه (الوسيلة ص ۲ - ۴۱۱).

۵۳- ذکر چند سند و مدرک:

را هم با قدرت به سمت محکوم پرتاب کنند و نباید چنان باشد که زیر بغل و بازوشان نمایان گردد.

۳- بسته‌نبودن محکوم (امکان فرار از صحنه رجم):

روایات زیر به خوبی نشان می‌دهد که صحنه رجم به گونه‌ای است که شرایط فیزیکی فرار وجود دارد یعنی اندام زانی محبوس و بسته نیست و می‌شود با آغاز سنگریزهباران (حداکثر با مقداری تلاش) از مهلکه پا به فرار گذارد. ترجمه روایات هنگام تکرارشان در مبحث "غایت و منتهای رجم"، آورده می‌شود.

حدیث ۱ - «قال أبو عبد الله^(ع) ... فأمر به رسول الله^(ص) أن يرجم فحفروا له حفيرة فلما أُنِّي وجد مس الحجارة خرج يشتد فلقىه الرَّبِير فرمَاه بساقه بغير فعله به فأدركه الناس فقتلوه فأخبروا النبي^(ص) بذلك فقال: هلا تركتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب كان خيراً له».^{۵۴}

حدیث ۲ - «عن أبي بصير و غيره عن أبي عبدالله قال: قلت له: المرجوم يفرّ من الحفيرة فيطلب؟ قال: لا، ولا يعرض له إن كان أصابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل أن تصيبه الحجارة ردّ حتى يصيبه ألم العذاب».^{۵۵}

حدیث ۳ - «روى في المرجوم إذا فر أنه إن كان أصابه ألم الحجارة فلا يرد و إن لم يكن أصابه ألم الحجارة فليرد حتى يصيبه ألم الحجارة».^{۵۶}

روى عن علي^(ع) و ابن مسعود و غيرهما أنهم قالوا: لا يرفع يده في الضرب حتى يرى بياض أبطه (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۸ و ۶۹).

عن ابن مسعود أنه ضرب رجلاً حداً فدعى ببساط فأمر فدق بين حجرين حتى لأن ثم قال: اضرب ولا تخرج إيطك وأعطي كل عضو حقه [أحكام القرآن ج ۲ ص ۳۴۱] (السنن الكبرى بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶: عن أبي عثمان النھدی قال اتی عمر بن الخطاب عنه برجل في حد فاتی بسوط فيه شدة فقال أريد الین من هذا ثم اتی بسوط فيه لین فقال أريد أشد من هذا فاتی بسوط بين السوطین فقال اضرب ولا يرى إيطك وأعطي كل عضو حقه].

في حدیث ابن مسعود: أنه قال للجلاد: اضرب وارجع يدك، قيل: معناه أن لا يرفع يده إذا أراد الضرب كأنه كان قد رفع يده عند الضرب فقال: ارجعها إلى موضعها (السان العرب ج ۸ ص ۱۱۷).

۵۴- وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۸

۵۵- وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۹ [تهذیب ج ۱۰ ص ۵۰]

حدیث ۴- «عن أبي بصير عن أبي عبدالله أنَّه إنْ كانَ أَصَابَهُ الْحِجَارَةُ فَلَا يَرِدُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَصَابَهُ الْحِجَارَةُ رَدًّا».^{۵۷}

حدیث ۵- «روى الحسين بن خالد قال قلت لأبي الحسن^(ع) أخبرني عن المحسن إذا هرب من الحفيرة، هل يرد حتى يقام عليه الحد؟ فقال: يرد و لا يرد، قلت: كيف ذلك؟ قال: إذا كان هو المقر على نفسه ثم هرب من الحفيرة بعد ما يصيبه شيء من الحجارة لم يرد، وإن كان إنما أقيمت عليه البينة و هو يجحد ثم هرب يرد و هو صاغر حتى يقام عليه الحد».^{۵۸}

حدیث ۶- «محمد بن علي بن الحسين قال: سئل الصادق^(ع) عن المرجوم يفر، قال: إن كان أقر على نفسه فلا يرد و إن كان شهد عليه الشهود يرد»^{۵۹}

پس می توان ادعا کرد چنین فردی که آزادانه می تواند از میدان رجم بگریزد، با طناب ، رسمنان یا چیزهای دیگر، به جایی بسته نشده و نیز حتی اگر در گودال قرار دارد امکان جست و خیز دارد. گفتنی است این توضیح و احادیث را نیاوردم تا بگوییم روایات، تشویق به گریختن می کنند و یا خواسته باشم ترجیح فرار را نتیجه بگیرم بلکه آن را بیشتر با هدف ترسیم "بسته و محبوس نبودن زانی" و ممکن بودن فرارش آوردم. فرار از ریگباران، گرچه در لسان روایات به استفاده از آن توصیه نمی شود ولی به هر حال عکس العملی طبیعی است که احادیث به آن رسميّت داده و فضای رجم را برای تحقیق آماده می کند.

وجود گودال: در برخی روایات آمده که محکوم را می بایست برای رجم، در گودال (محیط عمیقی به ارتفاع کمی بیش از نیم قامت) قرار داد. ابتدا باید دانست لزوم قرار دادن در گودال، امری قطعی نیست چه، در این رابطه گزارشات متناقضی وجود دارد اما اگر هم دستوری شرعی باشد در این صورت علاوه بر نوع حکم استنباطی

۵۶- مختلف الشیعه ج ۹ ص ۱۵۴

۵۷- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۱ [الفقیه ح ۴ ص ۲۴ ح ۳۵]

۵۸- عوالي الثنائي ج ۳ ص ۵۵۶ (+ رک: وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۷ [الكافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۵]). در پاورقی عوالي الثنائي آمده: ... اختار الأکثر انه لا يرد مطلقا لأن الحدود مبنية على التخفيف.

۵۹- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۰

(وجوب ، استحباب یا جواز) همچنین در فلسفه آن اختلافی به شرح زیر وجود دارد:

الف- برای کُند شدن فرار: این رأی را می‌توان برخاسته از روایات شیعی دانست زیرا در مجموع روایات شیعه، هم از گودال و حفره سخن به میان آمده و هم جواز فرار (و طبیعی بودنش) را مورد گوشزد قرار داده است. بر این اساس، پس از قرار گرفتن فرد در داخل گودال، چه خاک به درونش ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد و فقط در محاصره گودال خالی باشد) در هر دو صورت، وجود گودال موجب می‌شود که فرد به راحتی تواند از صحنه رجم بگریزد. طبیعی است در صورت ریختن خاک، رَوَّند فرار کُندر می‌گردد زیرا تلاش بیشتری نیاز است تا نیم قامتِ مدفون در خاکِ نرم را از گودال ببرون آورد.

گفتنی است اختلاف مربوط به ریختن خاک یا عدم آن، ناشی از وجود کلمه دفن است که در برخی روایات پیش گفته^{۶۰} آمده بود؛ در این رابطه مرجع فقید حاج شیخ حسینعلی منتظری پس از نقل آراء فقهای گذشته، دو معنای متفاوت برای واژه دفن قائل می‌شود و خود، یکی از آن دو یعنی "صرف قراردادن در گودال بدون ریختن خاک در آن" را، به محتوای احادیث نزدیک‌تر می‌داند: «در رابطه با دفن به هنگام رجم، ظاهر روایات باب مذکور، لزوم آن است و بسیاری از فقهاء نیز به آن فتوا داده‌اند هر چند صدق، سلاط و ابن‌سعید در کلمات‌شان ذکری از لزوم دفن نکرده‌اند. حلیبی در کافی و ابن‌زهره در غنیه نیز دفن را در صورتی لازم دانسته‌اند که زنای محسنه با بینه ثابت شود نه با اقرار. شیخ مفید نیز دفن را مطلقاً در مورد مرد زناکار لازم نمی‌داند. شهید ثانی نیز در مسائل کافی به استحباب دفن به هنگام رجم شده است و لزوم آن را موکول به نظر امام کرده ... لازم به تذکر است کلمه دفن به دو معنا آمده است: یکی دفن چیزی زیر خاک به نحوی که با خاک پوشانده شود و دیگری صرف مستور بودن چیزی. در روایات باب فوق اسمی از دفن با

۶۰- از جمله: عن سماعة عن أبي عبدالله قال: تدفن المرأة إلى وسطها ثم يرمي الإمام و يرمي الناس بأحجار صغار و لا يدفن الرجل إذا رجم إلا إلى حقوقه (امام صادق گفت: زن تا وسط جسمش دفن شود سپس امام و مردم سنگ‌های ریز به سمتش پرتاب کنند. مرد هم در هنگام رجم نباید تا بیش از کمر دفن شود).

خاک برده نشده، بلکه به طور مطلق ذکر شده است. بعید نیست بتوان گفت به قرینه^{۶۱} این که در صورت اقرار باید امکان فرار برای شخص مورد رجم وجود داشته باشد، باید دفن نصف یا بیشتر بدن او با خاک نباشد زیرا معمولاً کسی که نصف بدنش در حفره‌ای زیر خاک باشد مخصوصاً اگر زن باشد کمتر امکان فرار دارد»^{۶۲}.

گفتنی است چه خاک در گودال ریخته شود و چه این کار صورت نگیرد فرقی در صرف تنبیهی بودن رجم ندارد زیرا (حتی اگر شخص نتواند خاک مفروض را برای فرار کنار زند و یا تمایلی به گریز نشان ندهد و نخواهد فرار کند) باز هم مطابق آن چه در عنوان "غایت و منتهای رجم" می‌آورم اساساً قرار نیست رجم به اعدام و حتی جراحت شدید وی بینجامد.

ب- برای استئثار اندام: مطابق تحقیقی که احمد قابل انجام داده، رأی اکثر مذاهب فقهی بر این است که وجود گودال، اولًاً الرامی نیست و ثانیاً در صورت وجود، برای "استئثار اندام" است: «در فقه حنفی: قراردادن محکوم به رجم در حفره، جزو حکم و حد رجم نیست. این کار در مورد زن برای حفظ بدن او از دید نامحرمان توصیه شده است ولی هیچ الزام شرعی در این مورد نیست. در فقه شافعی: دستوری برای قراردادن محکوم به رجم در حفره از سوی شارع نرسیده است ولی در مورد زن برای آنکه از دید نامحرمان در امان بماند حفره‌ای تا سینه وی حفر شده و او را در آن قرار می‌دهند و رجم می‌کنند. در فقه حنبلی: نظریه رایج در فقه حنبلی، عدم مشروعیت قرار دادن محکوم به رجم در حفره است. خواه مجرم مرد باشد یا زن. حکم با بینه اثبات شده باشد یا با اقرار. البته نظریه غیر رایجی هم در بین فقهای حنبلی وجود دارد که برای مرد، مطلاقاً قراردادن در حفره مشروع نیست ولی برای زن، اگر با اقرار ثابت شده باشد حفره نباید باشد و اگر با شهود به اثبات رسیده باشد او را در حفره‌ای که تا قسمت سینه او را پیوشاورد قرار می‌دهند. در فقه مالکی: برای اجرای حکم رجم، نیازی به قرار دادن محکوم در حفره نیست. خواه محکوم مرد باشد یا زن. حکم با بینه و شهود اثبات شده باشد یا با اقرار. ضمناً

۶۱- پاسخ به پرسش‌هایی پیرامون مجازات‌های اسلامی و حقوق بشر، حسینعلی منتظری (نشر گواهان) ص

محکوم را نباید به چیزی بست، خواه زن باشد یا مرد. در فقه شیعه: شیخ طوسی گزارش داده است که؛ اگر حکم با اقرار ثابت شده باشد، محکوم را در حفره قرار نمی‌دهند [زیرا پیامبر برای ماعز حفره درست نکرد]، چه زن باشد و چه مرد. اگر حکم با بینه و شهود ثابت شده باشد [چنان‌چه مرد باشد برای او حفره درست نمی‌کنند زیرا مرد، عورة و واجب‌الستر نیست و] تنها برای زن باید حفره‌ای که تا سینه او را پوشش دهد فراهم کنند و او را درون حفره قرار داده و حکم را اجرا کنند. البته خود وی گزارش داده که برخی فقهاء برای محکوم به رجم، قرار دادن در حفره را لازم شمرده‌اند، خواه مرد باشد یا زن، با اقرار ثابت شده باشد یا با شهود^{۶۲}.

بر این مبنای، ایجاد گودال اساساً ربطی به خود کیفر رجم ندارد بلکه برای استتار اندام (و جلوگیری از دیده‌شدن لختی‌های فرد در اثر انجام رجم) است به ویژه که البسه آن دوران بدلیل نادوخته‌بودنش به راحتی در جریان رجم از اندام جدا می‌شود و بر زمین می‌افتد. به همین دلیل است که وجود این گودال برای زنان از اهمیت بیش‌تر (و به همین خاطر، از ارتفاع بیش‌تری) برخوردار است^{۶۳} و چنان‌که ملاحظه شد معلوم نیست در مورد مردان اساساً لازم باشد و سرانجام به همین دلیل است که انجام رجم، متوقف به ایجاد گودال نیست و به نظر می‌آید این کار واجب نباشد.

ج- برای تعیین مقدار رجم: بر این اساس، گودال به وسیله سنگریزه‌ها و ریگ‌هایی که به سمت مرجوم پرتاب می‌شود پُر می‌گردد و اندام داخل گودال، با همین ریگ و سنگریزه‌ها مدفون می‌گردد و در همین هنگام یعنی پس از این‌که اندام داخل گودال با سنگ‌های رجم پوشیده شد و ارتفاع این سنگ و ریگ‌ها به لبه گودال (و

۶۲- رجم سنگسار (مقاله احمد قابل) ص ۲۰۴ تا ۲۰۸ (... در فقه شیعه: فأما الحفر فإنه إن ثبت الحد بالاعتراف لم يحفر له لأن النبي (ص) لم يحفر لمعذرة، وإن ثبت بالبينة، فإن كان رجلاً لم يحفر له لأنَّه ليس بعورة، وإن كانت امرأة حفر لها لأن النبي (ص) حفر للعامريَّة إلى الصدر، وروى أصحابنا أنه يحفر لمن يجب عليه الرجم ولم يفصلوا)

۶۳- در بحث جلد نیز شاهد بستن لباس بر اندام زنان هستیم که در آن جا نیز برای اطمینان از استتار وی در حین جلد است و ضمناً آن لباس بستن را نمی‌توان مربوط به اصل کیفر جلد دانست (تحریر الاحکام علامه ج ۵ ص ۲۴۹ : تضرب المرأة جالسة وقد ربطت عليها ثيابها ، لئلا تتكشف).

کمر محکوم) رسید عملیات رجم و تنبیه و ابراز تنفر به پایان می‌رسد و سپس مر جوم می‌تواند با شرمندگی (بابت آن خیانت جنسی و این مجازات سبک) از گودال بیرون آید. تلقی بالا در ذهن برخی محققان وجود دارد و گویا گزارشاتی همچون مورد زیر به همین معنا اشاره دارد: «فَلَمَّا وُلِيَ عُمرُ خطُبَ النَّاسُ فَقَالَ ... وَلَا أَقْدَرُ عَلَى رَجُلٍ تَزَوَّجُ امْرَأَةً إِلَى أَجْلٍ إِلَّا غَيْبَتِهِ بِالْحَجَارَةِ ...»^{٦٤} (عمر در ضمن سخنانی اش گفت: ... مگر دستم به مردی که زنی را صیغه کرده نرسد و إِلَّا او را بـ سنگ ناپدید و مدفون می‌کنم).

٦٤- السنن الکبری بیهقی ج ٧ ص ٢٠٦ : فلما ولی عمر خطب الناس فقال إن رسول الله (ص) هذا الرسول و ان هذا القرآن هذا القرآن وانهما كانتا متعانا على عهد رسول الله (ص) وانا انهي عنهم و اعقاب عليهم إحداهما متعة النساء ولا أقدر على رجل تزوج امرأة إلى أجل الا غيبيته بالحجارة والأخرى متعة الحج افصلوا حجكم من عمر تکم فإنه أتم لحجكم وأتم لعمر تکم.

غايت و منتهای رجم (نzd ائمه)

غايت و منتهای رجم در احاديث معتبرمان صرفاً عبارت از اصابت شمار معنابهی سنگریزه به اندام محکوم (و چشاندن درد آن به وی) است و پس از اصابت این شمار، که صدق مفهوم رجم را به دنبال دارد عملیات پایان یافته تلقی می‌شود. با توجه به اهمیت فوق العاده مطلبی که گفتم، احاديث مربوطه را با حوصله تمام بی‌می‌گیریم. در این احاديث به دو مسئله مهم و متفاوت می‌پردازد که نباید آن‌ها را با هم خلط کرد: یکی حق فرار محکوم، دیگری غایت و منتهای رجم؛ ولی تمکنمان را در این قسمت از بحث فقط بر روی مسئله دوم معطوف می‌کنیم تا بینیم در کلام معصومین، عملیات پرتاب سنگریزه (در صورت عدم فرار محکوم) تا کی باید ادامه یابد؟ گفتنی است مسئله اول یعنی حق فرار را پیش‌تر (در مبحث: امکان فرار از صحنۀ رجم، بسته‌بودن مرجوم) با استفاده از همین احاديث توضیح داده بودم که اینک کاری با آن نداریم و همان‌طور که گفتم در اینجا حواس خود را فقط متوجه غایت رجم می‌کنیم:

حدیث ۱- «عن أبي بصير وغيره عن أبي عبدالله قال: قلت له: المرجوم يفرّ من الحفيرة فيطلب؟ قال: لا، ولا يعرض له إن كان أصحابه حجر واحد لم يطلب فان هرب قبل أن تصيبه الحجارة رد "حتى" يصيبه ألم العذاب»^{٦٥} (ابو بصیر از امام صادق پرسید اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید او را دنبال کرد و بازگردانید؟ امام پاسخ داد: خیر، نباید متعرض او شد. [حتی] اگر یک سنگ به وی اصابت کند نباید او را بازگرداند ولی اگر پیش از اصابت سنگ بگریزد باید وی را بازگرداند تا درد سنگ را بچشد).

حدیث ۲- «... و روى فى المرجوم إذا فر أنه إن كان أصحابه ألم الحجارة فلا يرد و إن لم يكن أصحابه ألم الحجارة فليرد "حتى" يصيبه ألم الحجارة»^{٦٦} (روایت شده که اگر مرجوم پس از رسیدن درد سنگ فرار کند نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگریزه به وی نرسیده باشد باید برگردانده شود تا درد سنگ به وی برسد).

٦٥- وسائل الشیعه ح ٣٤٢٩٩ [تهذیب ج ١٠ ص ٥٠٧]

٦٦- مختلف الشیعه ج ٩ ص ١٥٤

حدث ۳ - «عن أبي بصير عن أبي عبدالله أنَّه إنْ كان أَصَابَهُ الْحِجَارَةُ فَلَا يَرِدُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ أَصَابَهُ الْحِجَارَةُ رَدًّا [حتى يصبهُ الْحِجَارَةُ]»^{٦٧} (امام صادق گفت: اگر درد سنگ به محکوم رسیده باشد نباید برگردانده شود ولی اگر درد سنگ به او نرسیده باشد باید برگردانده شود [تا درد سنگ را بچشد]). عبارت درون [...] از متن خود روایت و نیز بر اساس حدیث ۲ و ۱ استخراج گردید.

حدث ۴ - «روى الحسين بن خالد قال قلت لأبيالحسن^(ع) [الكافم] أخبرنى عن المحسن إذا هرب من الحفيرة، هل يردد حتى يقام عليه الحد؟ فقال: يردد و لا يردد، قلت: كيف ذلك؟ قال: إذا كان هو المقرب على نفسه ثم هرب من الحفيرة بعد ما يصبه شئ من الحجارة لم يردد، وإن كان إنما أقيمت عليه البينة و هو يجحد ثم هرب يردد و هو صاغر حتى يقام عليه الحد [أى: حتى يصبهُ الْحِجَارَةُ / حتى يصبهُ الْعذابُ]»^{٦٨} (حسین بن خالد از امام کاظم پرسید: اگر مر جوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر به گناه خویش اعتراف کرده باشد و در جریان رجم، سنگی به وی اصابت کند برگردانده نمی شود ولی اگر اعتراف نکرده باشد و در مقام انکار شهود برآمده باشد در این صورت، ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حال زار برگردانده می شود تا حد [یعنی اصابت شمار معنایه سنگ] بر علیه ش اقامه شود).

عبارة داخل [...] را عیناً بر اساس احادیث ۱ و ۲ استخراج کرد. اشتراک ^{حتی} در هر سه مورد، راهنمای خوبی برای تفسیر "يقام عليه الحد" به "يصبهُ الْحِجَارَةُ" [یعنی رسیدن درد سنگ (البته شمار معنایه سنگ، بجای یک سنگ معترف)] و نه "يقتل" است. از آن گذشته، استفاده از تعبیر "حتى يقام عليه الحد" بجای تعبیری همچون "حتى يقتل" خود وافي به مقصود است زیرا اين تعبير را در مورد کسی به

٦٧- وسائل الشيعة ح ٣٤٣٠١ [الفقيه ج ٤ ص ٢٤ ح ٣٥]

٦٨- عوالي الثنائي ج ٣ ص ٥٥٦ (+ رک: وسائل الشيعة ح ٣٤٢٩٧ [الكافي ج ٧ ص ١٨٥ ح ٥]). در پاورقی عوالي الثنائي آمده: ... اختار الأكثر انه لا يريد مطلقا لان الحدود مبنية على التخفيف.

کار می‌برد که پیش از گریختنش یکی دو سنگ به وی خورده و بهمین خاطر اگر قصد معصوم از بازگرداندن قتل (یعنی چیزی غیر از خود رجم) بود در آن صورت باید می‌گفت سنگ زدن را "حتی یقتل" ادامه دهید. در واقع بازگرداندن، برای اعلام کافی نبودن اصابت "شیع" من الحجارة، و این‌که مفهوم رجم (یعنی سنگباران و به تعبیر دقیق‌تر سنگریزه‌باران یا ریگسار) با یکی دو سنگ حاصل نمی‌گردد می‌باشد و به عبارت دیگر نیاز به تحقق دقیق "حتی یصیبه ألم الحجارة" است.

گفتنی است اقرار در حدیث بالا، به قرینه عبارت "أَفِيمْتُ عَلَيْهِ الْبَيْنَةَ وَ هُوَ يَجْحَدُ" در مقابل انکار است و نه در مقابل بینه!^{۶۹} زیرا چنان‌که توضیح داده شد اقرار اساساً در ثبوت رجم اعتباری ندارد ولی حتی اگر معتبر باشد باز هم غایت رجم، اطمینان از اصابت سنگ بر اندام مر جوم است و نه قتل وی:

حدیث ۵- «محمد بن علی بن الحسین قال: سئل الصادق^(ع) عن المرجوم يفر، قال: إن كان أقر على نفسه فلایرِد و إن كان شهد عليه الشهود يرد [حتی یصیبه ألم الحجارة]».^{۷۰} (امام صادق در پاسخ به پرسشی در مورد فرار مر جوم، پیش از اصابت سنگ، گفت: اگر وی بر علیه خویش اقرار کرده باشد برگردانده نمی‌شود ولی اگر شهود بر علیه‌ش گزارش داده باشند بازگردانده می‌شود [تا درد سنگ به وی برسد]).

عبارت داخل [...] را به صراحت احادیث ۱ و ۲ و نیز به کمک حدیث ۳ استخراج کردم. در این حدیث شاهد تخفیف پیش‌تری برای مُقر هستیم زیرا وی در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از معركه دور شود را اساساً نمی‌توان بازگردانید اما غیر مُقر از چنین تخفیف کلانی برخوردار نیست و در صورتی که بدون اصابت سنگ (یا فقط اصابت یک سنگ) از صحنه اجرای حکم

۶۹- پس عبارت إذا كان هو المقر، در واقع چنین است: إذا كان إنما قامت عليه البينة و هو المقر. توضیحات مربوط به این برداشت را در عنوان (بی‌اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم) می‌آورم.

۷۰- وسائل الشیعه ح ۳۴۳۰۰ ش

بگریزد باید بازگردانید شود و مورد اصابت سنگ‌ها قرار گیرد (فلیرد حتی یصیبه ألم الحجارة / ردّ حتی یصیبه ألم العذاب / إن لم يكن أصابه ألم الحجارة رد). بنابراین غایت بودن صرف اصابت سنگ‌ریزه و رسیدن درد (و نه قتل و مردن) اطلاق دارد: چه با بینهٔ صرف ثابت شود، چه با بینهٔ توأم با اقرار به اثبات رسد و چه با اقرار صرف (با فرض صحّت آن؛ که البته جایی در احادیث شیعی ندارد) ثابت گردد.

نیز حتی اگر رجم ماعزین مالک واقعی باشد باز هم از فرمایش رسول خدا^(ص) "هدف نبودن قتل او" و "کفایت اصابت سنگ‌ریزه بر انداشتم" بدست می‌آید: حدیث ۶- «قال أبو عبد الله^(ع) ... فأمر به رسول الله^(ص) أن يرجم فحفروا له حفيرة فلما أُنْجِدَ مس الحجارة خرج يشتهد فلقىه الزبير فرمأه بساقه بغير فعقله به فأدركه الناس فقتلوه فأخبروا النبي^(ص) بذلك فقال: هلا تركتموه ثم قال: لو استتر ثم تاب كان خيرا له»^{۷۱} (امام صادق گفت: ... رسول خدا دستور به رجم ماعز داد پس گودالی برای این کار کندند. ماعز به محضی که تماس سنگ را بر انداشتم حس کرد پا به فرار گذاشت که در این حین با زبیر مواجه شد؛ زبیر با استخوان شتر او را به زمین زد آنگاه مردم سر رسیدند و او را کشتند. خبر را به پیامبر رساندند و حضرت واکنش نشان داد که: چرا او را رها نکردید...)^{۷۲}.

نتیجه: بحث در بارهٔ غایت و مُنتهای رجم است در این رابطه، کلمه "حتی" که عیناً برای بیان غایت و انتهای می‌باشد و در احادیث ۱، ۲ و ۴ صریحاً و در حدیث ۳ و ۵ استنباطاً وجود داشت به پاسخ بحث پرداخته و آن را عبارت از رساندن درد سنگ (و به عبارت دیگر اصابت سنگ) می‌داند و نه قتل یا حتی جراحت شدید. شاید رساترین تعبیر را در این باره، فقیه فقید شیخ محمد صادقی تهرانی دارد که

٧١- وسائل الشیعه ح ۳۴۲۹۸

٧٢- گزارشی که در بی می‌آید نیز تا حدودی بر مرگبار نبودن رجم دلالت دارد: عن قنادة عن جابر بن زيد أنه قال: إذا مات أحدهما قبل الملاعنة إن هي أقرت بها رجمت وصار إليها الميراث وإن التعتن ورثت وإن لم تقر واحدة منها فلا ميراث لها ولا عدة عليها (المصنف ابن أبي شيبة ج ۴ ص ۱۶۹ ح ۶).

غايت رجم را عبارت از صدق مفهوم رجم دانسته که دقیقاً برخاسته از محتوای موجود در احادیث است.

پایان مباحث سه‌گانه:

مباحث مربوط به راه ثبوت، کیفیت و غایتِ رجم از دیدگاه معصومین، به پایان رسید. اینک در نقطهٔ پایانی، سه مطلب زیر را می‌خوانیم:
 ۱) صحنهٔ رجم: از آن‌چه تا به حال گفته شد می‌توان صحنهٔ اجرای رجم را با این شاخه‌ها معرفی کرد:

- در سخت‌گیرانه‌ترین فرض، می‌بایست محکوم را در گودال (به ارتفاع کمی بیش از نیم قامت وی) قرار داد. کارکرد این گودال، یا برای کُند شدن فرار یا استئار اندام یا تعیین میزان رجم و یا تدبیر و راهکاری برای آغاز عملیات رجم است. همان‌گونه که اشارت رفت لزوم این گودال، به ویژه در بارهٔ مردان، چندان قطعی نیست.

- افراد رجم‌کننده، در پشت محکوم قرار گیرند.

- ایشان ریگ و سنگریزه در دست گیرند.

- و آن‌ها را با ضرب و آهنگی معمولی (و نه شدید و نه تند تُند)، به پشتِ محکوم بزنند. زنان محکوم در امر شدید نبودن پرتاب از تخفیف بیش‌تری برخوردارند.

- ریگ و سنگریزه‌ها تأکیداً نباید به سر و صورت و دامن برخورد کند.

- این پرتاب‌ها تا صدق مفهوم رجم یعنی اصابت چندین و چند سنگریزه، و به مدت چند و بلکه چندین دقیقه ادامه می‌یابد.

- گویا همزمان با پرتاب ریگ‌ها می‌بایست محکوم را زباناً نیز مورد سرزنش و ملامت قرار داد و با بیان جملاتی حکیمانه، دال بر مقام والای انسان و تباينش با این خیانت‌های جنسی، روان وی را با نقش توأمانِ ضربات ریگ و تلنگرهای اندرز، آماده تحول کرد.

- اگر محکوم، پیش از اتمام معمول رجم (که در بند بالا آمد) و فقط پس از اصابت تعداد کمی سنگریزه (مثلاً سه، چهار و چه بسا یکی) از میدان گریخت، نباید وی را

بازگردانید؛ هرچند محکوم، خود بهتر است تا انتهای وقت معمول رجم (و نیز برای حفظ کرامت انسانی اش) نگریزد و اجازه دهد نواخت ریگ‌ها بر جسم وی، چونان تلنگری باشد که ذهنش را در خود فرو می‌برد و روحش را بیدار می‌کند.

- می‌توان بر اساس آموزه‌های دینی انتظار داشت در پایان رجم، پس از خلوتی که برای رجم شده (در اثر ترک محل رجم از سوی رجم‌کنندگان) پدید می‌آید، فردی خردمند به سمتش رواد، وی را در بیرون آمدن از گودال احتمالی کمک کند و سپس مهریانی پروردگار و راه فراخ توبه و بخشش را به وی گوشزد کند.

۲ توضیح یکی از فقهاء: سخن شیخ محمد صادقی تهرانی (که مطالبش راهگشای اینجانب بود و به نتایج نزدیک می‌باشد) از این قرار است: «* رجم به معنی قتل با سنگباران نیست حتی باید از سنگ زدن به سر و صورت و یا هر جایی که موجب قتل است خودداری کرد و با صدق واقعی سنگباران ادامه دادنش، تا چه رسد کشتن محکوم، حرام است. و فرار محکوم اگر پیش از صدق رجم باشد، وی محکوم به برگردانیدن برای اصل رجم است و نه کشتن و چنانچه رجم، برخلاف آنچه قبلاً گفتیم، با اقرار هم ثابت شود! که هرگز چنان نیست، میان آن با شهادت فرقی نیست! و چنانچه فرار محکوم پس از صدق رجم باشد، نباید او را برگشت داد زیرا حدش اجرا شده است. در سنت قطعیه که رجم با شرایطش وارد است نامی از قتل، هرگز پیش نیامده و رجم هم اعم از قتل است و هرگز به قصد قتل نیست مانند دفاع در مقابل مهاجم که هرگز قصد قتلش جایز نیست، مگر این که بدون قصد، دفاع منجر به قتل وی گردد. ** رجم در لغت به معنای ریگ‌افکنند است و نه سنگسار کردن "سنگباران"!! و همین قدر که افکنند ریگ بر زانی محسن یا محسنه صدق کرد، دیگر اضافه بر آن جایز نیست، تا چه رسد به کشتن او به وسیله سنگسار کردن و در روایات ما نیز وارد است که بایستی ریگ‌ها به مواضع خطرناک و کشنده نخورد، ریگ هم متوسط بوده و میانگینی از درشت و ریز باشد و اگر مجرم به هنگام ریگ‌افکنند فرار کرد نباید برگردانده شود، بر این مبنای رجم به معنای اعدام به وسیله سنگبار کردن "سنگباران" نیست. *** رجم به معنای سنگسار و سنگباران نیست، چرا که هدف و مقصد، تعزیر و تعدیب و در نهایت

تأدیب و تنبیه زناکار است، نه اینکه منظور اعدام و نابودی او باشد. لذا بر حسب روایاتی، حد رجم باید با پرتاب و اصابت چند عدد ریگ متوسط به بدن انجام شود، بطوری که خطر مرگ و قتل برایش در پی نداشته باشد، و جاهای حساس و مرگ‌پذیری از بدنش، باید مصون از اصابت ریگ‌ها، و دردش هم به اندازهٔ صد ضربه شلاق باشد، با چنین شیوه و روشی، رجم شرعی تحقق پیدا می‌کند، و سپس فرد محکوم آزاد و رها است. و این رجم بسی بدتر و بالاتر از شلاق و تازیانه است، و در امر تنبیه متخلف قویاً تأثیرگذار می‌باشد».^{۷۳}

(۳) نتیجه: بنا به مطالبی که در مباحث سه‌گانه آوردم، رجم در روایات معصومین: اولاً فقط از طریق بینه واجب می‌شود ثانیاً با پرتاب سنگریزه به اندام غیر حساس اجرا می‌شود ثالثاً با اطمینان از اصابت شمار معتبرهٔ سنگریزه پایان می‌پذیرد. این، آن چیزی است که از کلام ایشان به دست می‌آید و کاملاً با رجم عربی مطابقت دارد. اما مبحث بعدی را بخوانید تا ببینید چگونه حدیث‌سازان با تولید افسانه، خط دیگری انتخاب کردند تا طبع خشن خود را ارضاء کنند.

* پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی (انتشارات امید فردا) ص ۵۱ / ** همان ص ۵۷ /

*** ترجمان فرقان (انتشارات شکرانه) ج ۳ ص ۴۱۷

تلاش جاعلان در تغییر ویژگیهای رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عبری)

به موازات تلاش امامان قرآن محور، در دیگر سو کسانی بودند که غفتاً یا تعصباً پذیرای سنگسار توراتی شده و رجم را به شکل کنونی سامان دادند. در واقع، برخلاف توضیحات ائمه‌ی هدی در مورد "طريق ثبوت ، کیفیت اجرا و غایت" رجم، اما در طرف مقابل شاهد "تولید افسانه‌های تکراری و دروغین" با آرم حدیث و روایت بودیم که هم در عرضه به قرآن رد می‌شوند هم با روایات مرجع و معترض نمی‌خواند هم با قواعد اختصاصی فقه جعفری ناسازگار است و هم برخلاف مصروفات فقهی و روایی می‌باشد.

نکتهٔ بسیار مهم در چنین روایاتی، که قتل! زانی را هدف گرفته، این است که تمام‌شان از راه اقرار و اعتراف به اثبات رسیده و نه بیّنه و شهود که تنها طریق قرآنی (و تنها راه روایی در جواز رجم) است؛ تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلل. چه بسا این روایات را در عین حال برای جا انداختن و شرعی شمردن اقرار در رجم، که مُبدعش عمر بن خطاب بود، ساخته باشند. حال، این روایات افسانه‌وار، که متأسفانه در ذهن‌ها بدليل شهرت‌شان جا خشک کرده، را می‌خوانیم تا در ادامه مشروحاً به رددشان بپردازیم. (خواننده در هنگام مطالعه این روایات، نه تنها نباید به چشم حدیث واقعی به آن‌ها بینگرد بلکه باید خود به تقاضی متن بپردازد و علائم افسانه را از آن‌ها استخراج کند و هرگز طبع افسانه‌گرای آدمی را حاکم، و خردکننده را به کناری ننهد):

afsaneh 1: «سلیمان بن‌بریده از پدرش نقل کرد که ماعزبن‌مالک نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا مرا [از آلودگی زنا] پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از خدا طلب بخشش کن و توبه کن. پس از مدتی مجدداً نزد پیامبر بازگشت و گفت: ای رسول‌خدا مرا پاک گردان. پیامبر گفت: وای بر تو، برگرد و از درگاه خدا استغفار نما و به سویش توبه کن. به فاصله نه چندان درازی دوباره نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا پاکم کن. پس پیامبر همان سخنان پیشین را تکرار کرد؛ تا

این که نوبت چهارم رسید که این مرتبه رسول خدا به وی گفت: از چه چیزی تو را پاک گردانم؟ او پاسخ داد: از زنا. رسول خدا [از حاضران] پرسید: آیا او دیوانه است؟ پاسخ دادند: خیر. پرسید: آیا خمر نوشیده؟ کسی برخاست و دهانش را بوبید و پاسخ داد: خیر. رسول خدا دوباره پرسید: آیا زنا کرده‌ای؟ او گفت: آری. پس پیامبر دستور رجم او را داد. مردم در بارهٔ او دو گروه شدند: برخی [او را سرزنش می‌کردند و] او را هلاک شده می‌دانستند و برخی [او را می‌ستودند و توبه او را مقبول می‌دانستند و] معتقد بودند که هیچ توبه‌ای از توبهٔ ماعز بالاتر نیست زیرا او خودش نزد پیامبر آمد و دستش را در دست پیامبر نهاد و گفت: مرا با سنگسار بکش. دو سه روز به همین منوال گذشت تا این که رسول خدا بر آنان وارد شد و ... گفت: برای ماعز استغفار کنید. آنان گفته‌ند: خدا رحمتش کند. رسول خدا ادامه داد: همانا او توبه‌ای کرد که اگر بر امّتی تقسیمش می‌کردند، همه آنان را در بر می‌گرفت^{۷۴}.

تمکیل افسانه^۱: «ماعزین مالک اسلامی نزد عمرین خطاب آمد و گفت که مرتکب زنا شده؛ عمر گفت: به سوی خدا توبه کن و آن را به کسی نگو زیرا خدا پوشاننده گناه است، خدا توبه را از بندگانش می‌پذیرد ولی مردم [فقط] سرزنش می‌کنند و کاری برای حل مشکلت انجام نمی‌دهند. اما این مسئله‌ای که در ذهن ماعز بود او را رها نمی‌کرد؛ او به نزد ابوبکر آمد و سخن تکرار کرد و ابوبکر نیز همان پاسخ عمر را

۷۴- عن سليمان بن بريدة عن أبيه قال جاء ماعز بن مالك إلى النبي ﷺ فقال يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال رسول الله ﷺ ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء فقال يا رسول الله طهرني فقال النبي ﷺ مثل ذلك حتى إذا كانت الرابعة قال له رسول الله ﷺ فيه أظهرك فقال من الزنى فسأل رسول الله ﷺ أبه جنون فأخر انه ليس بمحجون فقال أشرب خمرا فقام رجل فاستنكحه فلم يجد منه ريح خمر قال فقال رسول الله ﷺ أزنيت فقال نعم فامر به فرجم فكان الناس فيه فرقتين قائل يقول لمن هلك لقد أحاطت به خطيبته وقائل يقول ما توبه أفضل من توبه ماعز انه جاء إلى النبي ﷺ فوضع يده في يده ثم قال اقتلني بالحجارة قال فلبيوا بذلك يومين أو ثلاثة ثم جاء رسول الله ﷺ وهو جلوس فسلم ثم جلس فقال استغفروا لما عزبن مالك قال قال فلبيوا غفر الله لما عزبن مالك قال فقال رسول الله ﷺ لقد تاب توبة لو قسمت بين أمة لوسعتهم (صحيح مسلم، مسلم النيسابوري ج ۵ ص ۱۱۹-۱۱۶)

داد ولی همچنان آشفته‌خاطر و درگیر آن بود تا به نزد رسول خدا آمد و آن را به ایشان نیز گفت پس حضرت از وی روی گردانید ولی ماعز [دستبردار نبود و] از جانب دیگر حضرت، جلویش سبز شد و حضرت دوباره روی از وی به طرف دیگر گرداند ولی ماعز از آن جانب دیگر بر وی درآمد و دوباره اقرار به زنا کرد؛ پس پیامبر فرد یا افرادی به سوی قومش فرستاد تا در مورد جنون و مستی‌اش تحقیق کنند ... [تا آخر داستان]».^{۷۵}.

افسانه^۲: «عبدالله ابن بريده از پدرش روایت کرده که من نزد پیامبر نشسته بودم؛ يك زن از قبیله بنی غامد آمد و گفت: يا نبی الله من زنا کرده‌ام و از تو می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به خانه‌ات برگرد. روز دیگر باز آمد و نزد او به زنا اعتراض کرده گفت: يا رسول الله من زنا کرده‌ام و می‌خواهم که تطهیرم کنی. پیامبر به او گفت: به خانه‌ات برگرد. چون روز دیگر شد باز هم آمد و نزد او به زنا اعتراض کرده گفت: يا نبی الله مرا تطهیر کن. شاید می‌خواهی همان‌گونه که ماعز ابن مالک را دست به سر کردی مرا دست به سر کنی. به خدا سوگند که من حامله‌ام. پیامبر به او گفت برگرد تا وقتی که بچهات را بزایی. چون زایید پسر بچه را در آغوش گرفته آمد و گفت: يا نبی الله آنک زاییده‌ام. گفت: برو به او شیر بده تا او را از شیر برگیری. چون او را از شیر برگرفت پسر بچه را در حالی که پاره‌نانی در دست داشت

۷۵- عن ابن عبیة عن یحیی بن سعید بن المسبیب أن رجلاً من أسلم أتى عمر فقال : إن الآخر قد زنى قال : فتب إلى الله ، واستتر بستر الله ، فإن الله يقبل التوبة عن عباده وإن الناس يعيرون ولا يغيرون فلم تدعنه نفسه حتى أتني أبي بكر ، فقال مثل قول عمر ، فلم تدعنه نفسه حتى أتني رسول الله صلي الله عليه وسلم فذكر ذلك له فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر فأعرض عنه فأتاه من الشق الآخر ، فذكر ذلك له ، فأرسل النبي صلي الله عليه وسلم إلى قومه فسألهم عنه أبه جنون ؟ أبه ريح ؟ فقالوا : لا ، فامر به فرجم ، قال ابن عبیة : فأخبرنی عبد الله بن دینار قال : قام النبي صلی الله علیه وسلم علی المنبر ، فقال : يا أيها الناس ، اجتنبوا هذه القاذورة التي نهاكم الله عنها ، ومن أصاب من ذلك شيئاً فليسستره ، قال یحیی بن سعید عن نعیم عن عبد الله بن هزال أن النبي صلی الله علیه وسلم قال لهزال : لو سترته بشوبك كان خيراً لك ، قال وهزال الذي كان أمنن أن يأتي النبي صلی الله علیه وسلم فيخبره ، وعن ابن المسبیب قال : ستة الحد أن يستتاب صاحبه إذا فرغ من جلده (كتنز العمال ج ۵ ص ۴۴۴ ح ۱۳۵۵۷)

به نزد پیامبر برد و گفت: يا نبی الله آنک او را از شیر گرفته‌ام. پس پیامبر آن پسرچه را به يكى از مسلمانان سپرد و دستور داد تا گودالى برای زن کندند و او را تا سينه در گودال ايستاندند، و به مردم دستور داد تا او را سنگسار کند پس خالدين ولید سنگي برداشت و به سر وی پرت کرد که خون فوران زد و به گونه خالد پاشيد؛ خالد او را دشنام داد؛ پیامبر دشنام خالد به زن را شنید و گفت: اى خالد از دشنام به وى دست بردار، سوگند به کسی که جانم در دست اوست وى چنان توبه‌ای کرده که حتی اگر گمرکچی هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش! پس پیامبر در مورد وی دستور صادر کرد و نماز میت بر او گذارد و دفنش کردند».^{۷۶}

افسانه^۳: «مردی در کوفه به نزد امام علی آمد و گفت: اى امير المؤمنین! من زنا کردم پس پاکم کن؛ امام گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفت: از مزینه. امام گفت: آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟ گفت: بله، امام گفت: بخوان؛ پس آن مرد به خوبی قرآن خواند. امام گفت: آیا جنون نداری؟ مرد گفت: نه، امام گفت: پس برو تا در مورد تو پرس وجو کنم. پس مرد رفت سپس دیری نپایید که بازگشت و گفت: اى امير المؤمنین من زنا کردم پس پاکم کن، پس امام گفت: آیا زن داری؟ مرد گفت:

۷۶ حدثی عبدالله بن بريدة عن أبيه قال كنت جالسا عند النبي صلى الله عليه وسلم فجاءته امرأة من غامد فقالت يا نبی الله انى قد زنيت وأنا أريد ان تظهرني فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجع فلما إن كان من الغد أتته أيضاً فاعترفت عنده بالزنا فقالت يا رسول الله انى قد زنيت وأنا أريد أن تظهرني فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجع فلما إن كان من الغد أتته أيضاً فاعترفت عنده بالزنا فقالت يا نبی الله طهرني فلعلك ان ترددني كما رددت ماعز بن مالك فواهه انى لحيلي فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم ارجع حتى تلدى فلما ولدت جاءت بالصبي تحمله فقالت يا نبی الله هذا قد ولدت قال فاذهبي فارضعيه حتى تتقطمه فلما فطمته جاءت بالصبي في يده كسرة خبز قالت يا نبی الله هذا قد فطمتنه فامر النبي صلى الله عليه وسلم بالصبي فدفعه إلى رجل من المسلمين وأمر بها فحضر لها حفرة فجعلت فيها إلى صدرها ثم أمر الناس أن يرجموها فما قبل خالد بن الوليد بحجر فرمى رأسها فنضح الدم على وجهه خالد فسبها فسمع النبي صلى الله عليه وسلم سبه إياها فقال مهلا يا خالد بن الوليد لا تسبها فوالذى نفسى بيده لقد ثابت توبه لو تابها صاحب مكس لغفر له فامر بها فصلى عليها ودفنت (مسند احمدبن حنبل ج ۵ ص ۳۴۸ + رک: سنن دارمي ج ۲ ص ۱۷۹ و السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۰۴)

بله، امام گفت: آیا همسرت همراه تو در همین شهر است؟ مرد گفت: بله، پس امیرالمؤمنین امر به رفتن مرد داد و به وی گفت: تا در باره تو از قومت پرس وجو کنم. قومش گفتند: ای امیرالمؤمنین! او صحیح العقل است. مرد برای بار سوم به نزد امام آمد و سخنانی همانند قبل بیان کرد، پس امام گفت: برو تا در بارهات تحقیق کنم. پس برای بار چهارم به نزد امام رجوع کرد و وقتی اقرار به زنا کرد امیرالمؤمنین به قبر گفت: او را نگذار، چه زشت است کسی از شما مرتکب این نوع فاحشه‌ها شود پس [با اعتراف به آن] خود را در برابر مردم مفتخض کند آیا نمی‌شود در خانه توبه کرد [و کار را به صحنۀ اجتماع نکشاند] به خدا سوگند هر آینه توبه وی که مایین او و خدا است بهتر از این است که من بر او حد جاری کنم. آن‌گاه وی را بیرون آورد و در میان مردم ندا در داد که: ای مسلمانان! برای اقامه حد بر این مرد بیرون آید، البته بگونه‌ای که کسی از شما دیگری را نشناسد. پس او را به جبان بردن، مرد گفت: ای امیرالمؤمنین اجازه دهید دو رکعت نماز بخوانم؛ سپس او را در گودال قرار دادند و مردم به سمت او [برای سنگسارش] آمدند که امام گفت: ای گروههای مسلمان‌ها! این حقی از حقوق الله است پس هر که را بر گردنش حق الله است برگردد و کسی که حدی الهی بر گردنش است اقامه حدود الله نکند [شما را بخدا سوگند هر کدام از شما حدی اینچنین، خدا بر او واجب کرده است در این مورد شرکت نکند زیرا حق خدا را نگیرد آن کس که خداوند از او حقی مانند آن طلبکار است]. در اثر این جمله، همه مردم برگشتند و فقط امام علی و حسن و حسین باقی ماندند. آن‌گاه امام علی سنگی برداشت و با گفتن سه تکییر، به سوی او پرتاب کرد؛ او این کار را سه بار انجام داد، سپس حسن او را همانند امیرالمؤمنین سنگسار کرد و پس از وی حسین اقدام به سنگسار کرد که به مرگ آن مرد انجامید. پس امیرالمؤمنین او را [از گودال رجم] بیرون آورد و دستور داد برایش قبری کنند و برایش نماز خواند و دفنش کردند. ای امیرالمؤمنین پرسیده شد

آیا غسلش نمی‌دهی؟ پاسخ داد: با چیزی غسل شده است که تا روز قیامت، طاهر است؛ وی بر امر عظیمی صبوری کرد».^{۷۷}

۷۷- کافی ج ۷ ص ۱۸۸: (علی بن ابراهیم، عن احمد بن محمد بن خالد رفعه إلى أمير المؤمنین عليه السلام قال: أتاه رجل بالكوفة فقال: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني قال: من أنت؟ قال: من مزينة قال: أتقرب من القرآن شيئاً؟ قال: بلى قال: فاقرء فقرأ فأجاد فقال: أبک جنة؟ قال: لا، قال: فاذهب حتى نسأل عنك فذهب الرجل ثم رجع إليه بعد فقال: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني، فقال: الک زوجة؟ قال: بلى، قال: فمقیمة معک فی البلد؟ قال: نعم، قال: فامره أمیر المؤمنین عليه السلام فذهب وقال: حتى نسأل عنك فبعث إلى قوله فسأل عن خبره فقالوا: يا أمیر المؤمنین صحیح العقل فرجع إليه الثالثة فقال له مثل مقابلته، فقال له: اذهب حتى نسأل عنك فرجع إليه الرابعة فلما أقر قال أمیر المؤمنین عليه السلام لقبر: احتفظ به ثم غضب ثم قال: ما أقيح بالرجل منكم أن يأتي بعض هذه الفوائح فيفضح نفسه على رؤوس الملا أفلاتاب في بيته فوالله لو توبته فيما بينه وبين الله أفضل من إقامتي عليه الحد ثم أخرجه ونادي في الناس يا عشر المسلمين آخروا ليقام على هذا الرجل الحد ولا يعرف أحدكم صاحبه فأخرجه إلى الجبان فقال: يا أمیر المؤمنین أظرني أصلح رکعتين ثم وضعه في حفرته واستقبل الناس بوجهه ، فقال: يا معاشر المسلمين إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن كان الله في عنقه حق فليتصرف ولا يقيم حدود الله من في عنقه الله حد فانصرف الناس ويقى هو والحسن والحسين عليهم السلام فأخذ حجرا فكسر ثلاث تکبیرات ثم رماه بثلاثة أحجار في كل حجر ثلاث تکبیرات ثم رماه الحسن عليه السلام مثل ما رماه أمیر المؤمنین عليه السلام ثم رماه الحسين عليه السلام فمات الرجل فأخرجه أمیر المؤمنین عليه السلام فامر فحر له وصلى عليه ودفنه فقيل: يا أمیر المؤمنین ألا تغسله؟ فقال: قد اغسل بما هو طاهر إلى يوم القيمة لقد صبر على أمر عظيم

الفقيه ح ۵۰۱۷: (وروى سعد بن طريف ، عن الأصبح بن نباتة قال: "أتى رجل أمیر المؤمنین (عليه السلام) فقال: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني فأعرض أمیر المؤمنین (عليه السلام) بوجهه عنه ، ثم قال له: اجلس فأقبل على (عليه السلام) على التقو ف قال: أيعجز أحدكم إذا قارف هذه السيئة أن يستر على نفسه كما ستر الله عليه ، فقام الرجل فقال: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني ، فقال : وما دعاك إلى ما قلت؟ قال : طلب الطهارة ، قال : وأى الطهارة أفضل من التوبة ، ثم أقبل على أصحابه يحدّثهم فقام الرجل فقال: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني فقال له : أتقرب شيئاً من القرآن؟ قال: نعم، فقال: إقرأ فقرأ فأصاب ف قال له: أتعرف ما يلزمك من حقوق الله عز وجل في صلاتك و زكاتك فقال: نعم فسألته فأصاب، فقال له: هل بك من مرض يعروك أو تجد وجعاً في رأسك أو شيئاً في بدنك أو غماً في صدرك؟ فقال: يا أمیر المؤمنین لا ، فقال: ويهك اذهب حتى نسأل عنك في السر كما سأناك في العلانية ، فإن لم تعد إلينا لم نطلبك ، قال: فسأل عنه فأخبر أنه سالم الحال وأنه ليس هناك شيء يدخل عليه به الظن ، قال: ثم عاد الرجل إليه فقال له: يا أمیر المؤمنین إنى زنت فطہرني ، فقال له: لو إنك لم تأتنا لم نطلبك ولستنا بتاريكيك إذا لزمك حكم الله عز وجل ، ثم قال: يا عشر الناس إنه يجزي من حضر منكم رجمه عن غاب ، فتشدد الله رجلاً منكم يحضر غداً لما تلتم بعمامته حتى لا يعرف بعضكم بعضاً وأتوبي بغلس حتى لا ينظر بعضكم بعضاً فإنا لا نظر في وجه رجل ونحن نترجمه بالحجارة ، قال: فغدا الناس كما أمرهم قبل أسفار الصبح ، فاقبّل على (عليه السلام) عليهيم ، ثم قال:

افسانهٔ ۴: «یونس بن یعقوب از امام باقر نقل کرده که فرمود: زنی نزد امیر المؤمنین آمد و گفت: من عمل زشت زنا انجام داده‌ام، حضرت از وی روی بگردانید، زن بدان سو رفت و در مقابل آن حضرت شد و گفت: من مرتكب زنا شده‌ام، باز حضرتش روی از او بگردانید، زن نیز به آن سو شد و گفت: من زنا کرده‌ام، این بار نیز حضرت روی بگردانید، و زن به آن سو شده و گفت: من مرتكب عمل قبیح شده‌ام، پس حضرت فرمان داد او را بازداشت کردند و زن حامله بوده و در نگ کردند تا وضع حمل کرد، سپس امر فرمود برای او حفره‌ای در رحبهٔ کوفه کنند و لباسی جدید برای او دوختند و زن را تا سینه درون آن حفر کردند و دروازهٔ رحبه (میدان) را بستند و با سنگ او را هدف قرار داد و گفت: بسم الله اللهم على تصديق كتابك[!!!] و سنته نبيك، سپس به قنبر فرمان داد او را سنگ زند بعد به منزل رفت و فرمود: قنبر اجازه ده اصحاب محمد^(ص) درآیند و او را سنگسار کنند و داخل شند و هر یک با سنگی او را هدف قرار داد و سنگ‌ها تمام شد و آنان ندانستند همان سنگ‌ها را بار دوم به او بزنند یا نه، و در زن رقمی باقیمانده بود، به قنبر گفتند: ما او را با سنگ‌های مان زدیم ولی هنوز زنده است: از امام پرس اکنون چه کنیم، فرمود: با سنگ‌های تان دوباره شروع کنید، از نو سنگسار کردن تا جان سپرد، گفتند: وی بمرد اکنون با او چه کنیم، فرمود: او را به صاحبانش بسپارید و بگوئید با او همانند مردگان‌شان رفتار کنند».^{۷۸}

نشدت الله رجال منكم الله عليه مثل هذا الحق أن يأخذ الله به فإنه لا يأخذ الله عز وجل بحق من يطلبه الله بمثله
قال: فانصرف والله قوم ما ندرى من هم حتى الساعة، ثم رماه بأربعة أحجار ورماه الناس

– ترجمه و متن کتاب من لایحضره الفقيه ج ۵ ص ۳۵۰ ح ۵۰۱۶ [وروی یونس بن یعقوب، عن أبي مريم عن أبي جعفر (عليه السلام) قال : "أَتَتْ امْرَأَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ فَجَرْتُ ، فَأَعْرَضْ بِوْجَهِهِ عَنْهَا فَتَحَوَّلَتْ حَتَّى اسْتَقْبَلَتْ وِجْهَهُ ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ فَجَرْتُ ، فَأَعْرَضْ عَنْهَا بِوْجَهِهِ ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْهُ ، فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ فَجَرْتُ فَأَعْرَضْ عَنْهَا ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَتْهُ فَقَالَتْ : إِنِّي قَدْ فَجَرْتُ فَأَمْرَرْ بَهَا فَحْبِسَتْ وَكَانَتْ حَامِلاً فَتَرَبَّصَ بِهَا حَتَّى وَضَعَتْ ، ثُمَّ أَمْرَرْ بَهَا بَعْدَ ذَلِكَ فَحَفَرَ لَهَا حَفْرَةً فِي الرَّحْبَةِ وَخَاطَ عَلَيْهَا ثُوبًا جَدِيدًا وَادْخَلَهَا الْحَفْرَةَ إِلَى الْحَقْوَةِ وَمَوْضِعِ النَّدِيَنِ وَأَغْلَقَ بَابَ الرَّحْبَةِ وَرَمَاهَا بِحَجْرٍ وَقَالَ : بِسْمِ اللهِ الْلَّهِمَّ عَلَى تَصْدِيقِ كِتَابِكَ وَسَنَةِ نَبِيِّكَ ، ثُمَّ أَمْرَ قَنْبَرَ فَرَمَاهَا بِحَجْرٍ ، ثُمَّ دَخَلَ مَنْزِلَهُ ، وَقَالَ : يَا قَنْبَرَ ائْذُنْ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

افسانه ۵: «زنی خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت: يا امیرالمؤمنین من زنا کردهام مرا از گناه پاک ساز خداوند شما را پاک دارد زیرا عذاب دنيا آسان تر است از عذاب آخرت که هرگز بر پرده نخواهد شد، فرمود: از چه چيز تو را پاک کنم؟ گفت: از زنا، فرمود: آيا شوهر داري يا نه؟ گفت: شوهر دارم، فرمود: شويت در اينجا است يا خائب و در شهر ديگر است؟ گفت: در اينجا است، پس آن حضرت فرمود: تو اکنون منتظر باش تا از حمل فارغ شوي آنگاه خود به من مراجعه کن، پس چون زن دور شد آنقدر که ديگر کلام آن حضرت را نمي شنيد گفت: خدايا اين يك اقرار، به منزله يك شاهد. طولي نکشيد که زن باز آمد و گفت: من حملم را گذاردم مرا پاک کن، امیرالمؤمنین تجاهل نموده فرمود: تو را از چه پاک سازم؟ زن گفت: من زنا کردهام و اکنون حملم را هم گذاردهام و کودک بدنيا آمده، حضرت باز پرسيد آيا تو شوهر داشتی و اين کار از تو سر زد یا نداشتی؟ گفت: بلی شوهر داشتم، فرمود: آيا شوهر نزد تو بود یا به مسافت رفته بود؟ زن گفت: نه حاضر بود، فرمود: برو و فرزندت را شير ده تا وقت بازگرفتن از شير، و چون زن چند قدمی دور شد که صدای امیرالمؤمنین را ديگر نمي شنيد حضرت گفت: خدايا اين دو اقرار به منزله دو شاهد. چون زن طفل را از شير باز گرفت نزد آن حضرت آمد و گفت: يا امیرالمؤمنین من زنا کردهام و مرا پاک ساز، حضرت پرسيد شوهر داشتی و اين کار را کردي؟ گفت: آري، فرمود: شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت: حاضر بود، فرمود: برو و کودک را مواظيبت و پرستاري کن تا به عقل رسد و بتواند خود بخورد و بیاشامد و از يام و بلندی نلغزد و در چاه و امثال آن نيفتد، پس آن زن بازگشت در حالی که می گریست، و چون مقداری که ديگر کلام امام را نمي شنيد دور شد حضرت گفت: خدايا اين سه اقرار، به منزله سه شاهد. عمروين حریث در این حال

وآل) ، فدخلوا فرموها بحجر حجر ، ثم قاموا لا يدرون أيعدون حجارتهم أو يرمون بحجارة غيرها وبها رمق فقالوا يا قبر أخربه إننا قد رميناها بحجارتانا وبها رمق فكيف نصنع ؟ فقال : عودوا في حجارتكم فعادوا حتى قضيت فقالوا له : فقد ماتت فكيف نصنع بها ؟ قال : فادفعوها إلى أوليائها ومروههم أن يصنعوا بها كما يصنعون بموتاهم]

زن را دید که می‌گرید، سبب گریه را پرسید؟ زن گفت: نزد امیرالمؤمنین رفتم که مرا از گناه زنا پاک کند به من فرمود: برو و کودکت را پرستاری کن تا بتواند خود بخورد و بیاشامد و از بام سقوط نکند و در چاه نیفتند، و من می‌ترسم که مرگم فرا رسد و ناپاک از دنیا بروم، عمروین حریث گفت: باز گرد من کفالت این طفل را خواهم کرد. زن نزد علی بازگشت و قول عمرو را باز گفت، امام از وی پرسید برای چه عمر و فرزندت را کفالت کند؟ زن گفت: من زنا کرده‌ام مرا پاک کن، فرمود: آیا شوهر داشتی و چنین کردی گفت: آری، پرسید شوهرت حاضر بود یا مسافر؟ گفت حاضر، آن‌گاه امیرالمؤمنین سر به سوی آسمان کرده گفت: بار الها براستی که من با گرفتن چهار بار اقرار، حد را بر او ثابت کردم و تو خود به رسولت از جمله آن‌چه به او از دین و آئینت وحی کرده‌ای این است که ای محمد هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند پس بی‌شک با من ستیز کرده و از فرمان من سر پیچید و در برابر قدرت من ایستاده، پروردگارا من حدود تو را تعطیل‌کننده نیستم و طالب مخالفت با تو نیstem و ستیزه‌کننده با تو و ضایع‌کننده احکامت نخواهم بود، بلکه مطیع فرمان تو هستم و تابع سنت رسولت؛ و عمروین حریث نگاه به حضرت کرده گفت: یا امیرالمؤمنین جز این نبود که من می‌پنداشتم تو دوست داری که کسی او را کفالت کند، اگر می‌دانستم تو خوش نداری کفالت فرزند او نمی‌کردم، حضرت فرمود: پس از چهار بار شهادت او، بخدا باید او را کفالت کنی بی‌چون و چرا بدون اجر، سپس برخاست و به منبر رفت و فرمود: ای قنبر مردم را خبر کن تا حاضر شوند، جمعیّت آمدند و مسجد از کسان پر شد، امام فرمود: ای مردم پیشوای شما فردا با این زن به میدان کوفه می‌آید تا به یاری خدا حد الله را بر او جاری سازد، سپس از منبر فرود آمد و چون صبح شد با زن خارج گشت و مردم در حالی که با دستار خویش روی‌های خود را پوشیده بودند و پاره‌هایی سنگ را در دست و در آستین و در دامن عبا برگرفته به سوی میدان رهسپار شدند، پس امر فرمود برای او گodalی آماده کردند و آن زن را تا سینه در آن پنهان کردند، آن‌گاه بر قاطر خود سوار گشت و پا در پنجه رکاب نمود و دو انگشت سبایه خود را در گوش نهاد و با صدای بلند آواز داد: ای گروه مردم براستی که خداوند تبارک و تعالیٰ دستوری و

قراری را به سوی پیامبر ش فرستاد، و رسولش نیز با من این قرار را گفته است که هر کس حدّی از حدود الهی به گردن دارد در اجرای حد اقدام ننماید، پس هر کس حدّی بر عهده اوست همانند حدّی که بر این زن است او حق ندارد در این کار شرکت کند، پس همگی مردم در آن روز بازگشتند بجز امیر المؤمنین و حسن و حسین؛ و اینان حد را بر او جاری کردند در حالی که با آنان کسی از مردم نبود».^{۷۹}

- ترجمه و متن کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۵۰۱۸ [و إن امرأة أتت أمير المؤمنين (عليه السلام) فقالت : يا أمير المؤمنين إني زيت فطهرني طهرك الله فإن عذاب الدنيا أيسر من عذاب الآخرة الذي لا ينقطع فقال : مم أطهرك ؟ قالت : من الزنا ، فقال لها : ذات بعل أنت أم غير ذات بعل ؟ فقالت : ذات بعل ، فقال لها : فحاضرا كان بعلك أم غائبا ؟ قالت : حاضرا ، فقال : انتظري حتى تضعي ما في بطنك ثم ائتيبي ، فلما ولت عنه من حيث لا تسمع كلامه ، قال : اللهم هذه شهادة ، فلم تلبث أن أتته فقالت إني وضع فطهرني ، فتجاهل عليها ، قال لها : أطهرك يا أمّة الله ممّاذا ؟ قالت : إني قد زيت وقد وضع فطهرني ، قال : وذات بعل أنت إذ فعلت ما فعلت أم غير ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وكان زوجك حاضرا أم غائبا ؟ قالت : بل حاضرا ، قال : و كان بعلك غائبا أم حاضرا ؟ قالت : بل حاضرا قال : اذهبي حتى ترضعيه ، فلما ولت حيث لا تسمع كلامه قال : اللهم إنها شهادتان ، فلما أرضعته عادت إليه فقالت يا أمير المؤمنين إني زيت فطهرني ، فقال لها : وذات بعل كنت إذ فعلت ما فعلت أم غير ذات بعل ؟ قالت : بل ذات بعل ، قال : وكان زوجك حاضرا أم غائبا ؟ قالت : بل حاضرا ، قال : اذهبي فاكفليه حتى يعقل أن يأكل ويشرب ولا يتربى من سطح ولا يتھور في بيته ، فانصرفت وهي تبكي فلما ولت حيث لا تسمع كلامه قال : اللهم هذه ثلاث شهادات ، فاستقبلاها عمرو بن حرث و هي تبكي ، فقال : ما يبكيك ؟ قالت أتيت أمير المؤمنين (عليه السلام) فسألته أن يطهرني فقال لي : اكفلي ولدك حتى يأكل ويشرب ولا يتربى من سطح ولا يتھور في بيته وقد خفت أن يدركتي الموت ولم يطهرني ، فقال لها عمرو بن حرث : ارجعى فإني أكفل ولدك . فرجعت فأخبرت أمير المؤمنين (عليه السلام) بقول عمرو وقال لها عمرو بن المؤمنين (عليه السلام) : لم يكفل عمرو ولدك ؟ قالت : يا أمير المؤمنين إني زيت فطهرني ، قال : وذات بعل كنت إذ فعلت ما فعلت ؟ قالت : نعم قال : وكان بعلك حاضرا أم غائبا ؟ قالت بل حاضرا ، فرفع أمير المؤمنين (عليه السلام) رأسه إلى السماء وقال : اللهم إنني قد أثبت ذلك عليك أربع شهادات وإنك قد قلت لنبيك (صلوات الله عليه وآله) فيما أخبرته من دينك : يا محمد من عطل حدا من حدودي فقد عانداني وضادني في ملكي ، اللهم وإنني غير مطل حدودك ولا طالب مضادتك ولا معاند لك ولا مضيء أحکامك ، بل مطيع لك متبع لستةنبيك ، فنظر إليه عمرو بن حرث فقال : يا أمير المؤمنين إني إنما أردت أن أكفله لأنني ظنت أن ذلك تعبه فاما إذ كرهته فلست أفعل فقال أمير المؤمنين (عليه السلام) : بعد أربع شهادات بالله لتکفلن وانت صاغر ، ثم قام (عليه السلام) فصعد المنبر فقال : يا قنبر ناد في الناس الصلاة جامعة ، فاجتمع الناس حتى غص المسجد بأهله فقال : أيها الناس إن إمامكم خارج بهذه المرأة إلى الظهر ليقيم عليها الحد إن شاء الله ، ثم نزل فلما أصبح خرج بالمرأة وخرج الناس متکثرين متلثمين بعماهم والحجارة في أيديهم وأرديتهم وأکمامهم حتى انتهوا إلى الظهر ، فأمر حففر لها حفيرة ثم دفنه فيها إلى حقوقها ثم ركب بغلته

افسانه^۶: «زنی همدانی که متأهل و باردار بود و به وی شراحه می‌گفتند، بخاطر ارتکاب زنا نزد امام علی آمد. امام علی به زن (که اصرار بر وقوع زنا داشت) گفت: شاید مرد مورد نظر، تو را وادرار به این کار کرده؟ زن گفت: نه، امام علی گفت: شاید در خواب بوده‌ای که به تو تجاوز کرده؟ زن گفت: نه، امام علی گفت: شاید شوهری از دشمنان ما داری و تو از او کتمان می‌کنی؟»^[۷] زن گفت: نه، پس امام علی او را حبس کرد و وقتی وضع حمل نمود در روز پنج شنبه او را حد جلد زد و روز جمعه سنگسارش نمود؛ به این منظور دستور داد گودالی در بازار برایش کندند. مردم او را (برای سنگسار کردن) دوره کردند که امام با تازیانه آنها را زد و گفت: سنگسار که اینطوری نیست؛ اگر بخواهید به این رویه ادامه دهید یکدیگر را خواهید کشت پس مانند صفوں نماز جماعت به صف شوید. سپس گفت: ای مردم! اگر زناکار خودش به زنا اعتراف کند در این صورت اولین کسی که باید سنگ پرتاب کند امام است ولی اگر چهار شاهد بر وقوع زنا گواهی دهند در این صورت اول، شهود (به خاطر شهادتی که بر علیه او داده‌اند) سنگسار را آغاز می‌کنند سپس امام سپس مردم. آن‌گاه امام سنگی برداشت و تکبیر‌گویان به او پرتاب کرد سپس صف اول را فراخواند و گفت: سنگسار کنید، سپس گفت: بس است. به همین شکل، صف به صف، کار ادامه پیدا کرد تا زن را کشتن. سپس گفت: هر طور با مرده‌هاتان رفتار می‌کنید با وی نیز همان‌طور رفتار کنید».^[۸]

واثبت رجله فی غرز الرکاب ثم وضع يديه السبابتين في اذنيه ثم نادي بأعلى صوته : أليها الناس إن الله تبارك وتعالى عهد إلى نبيه (صلى الله عليه وآله) عهداً وعهد نبيه إلى أن لا يقييم الحد من الله عليه حد، فمن كان الله عليه حد مثل ما له عليها فلا يقييم الحد عليها فانصرف الناس يومئذ كلهم ما خلا أمير المؤمنين والحسن

والحسين (عليهما السلام) فأقاموا عليها الحد ، وما معهم ما غيرهم من الناس] + كافي ج ۷ ص ۱۸۵-۷
- عن الشعبي أن علياً أتى بامرأة من همدان ثيب حبلى يقال لها شراحة قد زنت، فقال لها على: لعل الرجل استكرهك؟ قالت: لا، قال: فعل الرجل قد وقع عليك وأنت راقدة؟ قالت: لا، قال: فعل لك زوجاً من عدونا هؤلاء وأنت تحشينيه؟ قالت: لا، فحبسها، حتى إذا وضعت جلدتها يوم الخميس مائة جلدة، وترجمها يوم الجمعة، فأمر فحفر لها حفرة بالسوق فدار الناس عليها فضررها بالدرة، ثم قال: ليس هكذا الرجم، إنكم إن تقولوا هكذا يقتل بعضكم ببعض، ولكن صفوها كصفوفكم للصلوة، ثم قال: يا أليها الناس، إن أول الناس يرجم

تکمیل افسانه^۶: «و امیر المؤمنین علیه السلام برای رجم شراحه همدانیه [که خود به نزد امام آمده و اقرار به زنا کرده بود] حاضر شد، مردم بسیاری گرد آمده بودند و ازدحام به قسمی بود که نزدیک بود پاره‌ای پاره دیگر را از فشار هلاک کنند. حضرت چون چنین دید فرمان داد او را به خانه بازگردانیدند، تا وقتی که جمعیت متفرق گشتند و ازدحام فرو نشست او را به صحن خانه بیرون آوردند و در خانه را ببستند و او را سنگسار کردند تا جان سپرد، بعد فرمود: در را باز کردند و مردم وارد شدند و هر کس می‌رسید زبان به لعن مرجم می‌گشود، چون آن حضرت چنین دید منادی را فرمان داد ندا کند: ای گروه مردم زبان سوء را از این شخص برگیرید چرا که هر کس بر او حد الهی جاری شود همان حد کفاره گناه اوست در دنیا همچنان که بدھی در برابر بدھی است».^{۸۱}

* تا اینجا تلاش کردم تمام روایات سنگسار (یعنی قتل زناکار با پرتاب سنگ) را گردآوری کنم؛ و به این نتیجه بسیار مهم رسیدیم که در هر شش مورد مذکور، اجرای حکم ناشی از اقرار زانی بود و نه بیّنه (شهود)! در حالی که تنها راه یادشده در قرآن و تنها راه غیر مخدوش در روایات معتبر (که طی دوازده حدیث آوردم)، اثبات از طریق شهود است. همین مطلب، موجب گذاردن علامت سؤال بزرگ در برابر تمامیت هر شش روایت مذکور (که آنها را افسانه می‌دانم) است. در عنوان

الأنی الامام إذا كان الاعتراف، وإذا شهد أربعة شهادة على الزنا فان أول الناس يترجمه الشهود لشهادتهم عليه، ثم الامام ثم الناس، ثم رماها بحجر وكبر، ثم أمر الصف الأول فقال: ارموا، ثم قال: انصروا وكذا صفا صفا حتى قتلوها، ثم قال: افعلاوا بها ما تتعلون بموتاكم. (كتزالعمال ج ۵ ص ۴۲۱ ح ۱۳۴۹۱ [المصنف عبدالرازاق ج ۷ ص ۳۲۶ ح ۱۳۳۵۰])

۸۱- ترجمه و متن کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۵ ص ۳۴۱ ح ۴۹۹۵ [و خرج أمير المؤمنين (عليه السلام) بشراحة الهمدانية^(۳) فقاد الناس يقتل بعضهم بعضاً من الزحام ، فلما رأى ذلك أمر بردها حتى خفت الزحمة، ثم أخرجت وأغلق الباب ، قال : فرموها حتى ماتت ، ثم أمر بالباب ففتح ، قال : فجعل من دخل يلعنها قال : فلما رأى ذلك نادى مناديه أنها الناس ارفعوا ألسنتكم عنها فإنه لا يقام حد إلا كان كفارة ذلك الذنب كما يجزى الدين بالدين. (۳) في القاموس شراحة - كسرامة - امرأة همدانية أقرت بالزنا عند على كرم الله وجهه]

بعدی (علل ردّ روایات مرگبار) مشروحًا به نقد این روایات از زوایای مختلف می‌بردازم.

نکته: باید به این نکته مهم دقت داشت که راویان، گاه قطعاتی از این روایات مرگبار را جداگانه و مستقل می‌آورند که علی‌الظاهر شمار این نوع روایات را بالا می‌برد ولی چنان‌که اشاره کردم این‌ها در واقع روایاتی مستقل و جداگانه نیستند که بشود از آن‌ها در تأیید مرگبار بودنِ رجم استفاده کرد بلکه بخش‌هایی از همان افسانه‌های یادشده‌اند (که توسط راویان بعدی نقل می‌شود) و در نتیجه نباید فریب تکرارش در قالبی کوچک را خورد.

علل رد روایات مرگبار (تولیدات جاعلان)

در مبحث پیشین تقریباً تمام روایاتی که رجم را خوین و فرجامش را مرگ (یعنی معادل سنگسار کنونی) معرفی می‌کرد آوردم. اینک در این مبحث بنا دارم به نقد آن روایات پردازم و با نمایان ساختن ایرادات جدی، اساسی و بارزشان، به رد واقعی بودن آن‌ها برسیم و جعلی بودن‌شان به اثبات رسد.

مهم‌ترین دلایل ساختگی بودن روایات مورد بحث از این قرار است:

- ۱- متن‌های ضعیف، مستهجن و افسانهوار

آن‌قدر مضامین مستهجن و بدآموزی‌های اخلاقی در جعلیات فوق وجود دارد که قلم، ارزشی برای نگاشتن آن‌ها نمی‌یابد اما با این حال:

الف- نمی‌دانم چرا کسی در مورد افسانهٔ یکم نمی‌پرسد که مگر ماعزین‌مالک مجرّد نبود؟ (یعنی نه تنها مصدق یغدو علیه و یروح نبود بلکه اساساً زن نداشت!). به این ترتیب، از کی تا حالا کیفر مردان مجرّد (زنای غیر محسنه) عبارت از سنگسار و نابودی شده؛ چرا به راحتی، تن به افسانه‌های می‌دهیم که با اساس حکم معین اسلامی^{۸۲} مخالفت دارد؟ از آن گذشته همین افسانه‌ها معضلاتی جسمانی برای وی بر می‌شمرند که معمولاً^{۸۳} بنا به سنت نبوی، موجب تخفیف مجازات شده و جلد ملايم و تشریفاتی (و نه حتی جلد معمولی) را بدبیال دارد. چرا باید افسانه‌ها این‌قدر با ذهن و روان‌مان بازی کنند که به راحتی آب‌خوردن بپذیریم که رسول‌خدا^(ص) مردی "مجرد"، "یتیم"، "تهییدست بی‌جامه"، "کارگر اجیر (حتی احتمالاً مملوک)"، "ساده‌لوح" و "دارای معضلات جسمانی" را سنگسار کرد و معده‌م ساخت؟^{۸۴} در

۸۲- اگر سنگسار مجرّدها واقعی باشد در این صورت آیه "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة" معلوم نیست برای چی و برای چه کسانی نازل شده؛ زیرا برخی به استثناء متأهل‌ها از شمول آن اقدام می‌کنند و این روایات به استثناء مجرّدها از شمول آن؛ به این ترتیب به این نتیجه سخیف می‌رسیم که شمول آیه بر هیچ‌کس منطبق نیست!

۸۳- «حدثى يزيد بن نعيم بن هزال، عن أبيه، قال: كان ماعزین‌مالك يتيمًا في حجر أبي، فأصحاب جارية من الحى، فقال له أبي: أنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخبره بما صنعت لعله يستغفر لك، وإنما يزيد بذلك رجاء أن يكون له مخرجًا ، فأتاه فقال : يا رسول الله ، إنى زنيت فأقم على كتاب الله ، فأعرض عنه ، فعاد فقال: يا رسول الله ، إنى زنيت فأقم على كتاب الله ، فأعرض عنه، فعاد فقال: يا رسول الله ، إنى زنيت فأقم على

تکمیل این افسانه ملاحظه کردید که چگونه جا عمل حدیث، ماعز را مأمور کرد تا عرض حالت را به ترتیب به عمر، ابوبکر و پیامبر بگوید تا در عین حال، ترتیب خلافت را نیز تأیید کرده باشد؛ معمولاً از این ترتیبات فرقه محور برای اقناع مخاطب و استحکام حدیث استفاده می‌کنند که خود، بهترین گواه بر جعل آن است.

ب- معلوم نیست که راوی هر یک از افسانه‌های زنان باردار، چگونه در هر چهار نوبت اقرار زانیه، که در ایام مختلف و ظرف حدوداً سه سال رخ می‌داد، تماماً در صحنه "اعتراض زن به زناکاری" حاضر می‌شد؟ آیا با عالم غیب ارتباط داشته و یا گزارشگر ویژه‌ی شخص زانیه بوده که عیناً در روزهای حضور وی در نزد پیامبر و امام، او نیز در محل حاضر می‌شد؟

كتاب الله ، حتى قالها أربع مرات ، قال صلى الله عليه وسلم: (إنك قد قلتها أربع مرات، فبمن؟)؟ قال: فلانة ، فقال (هل ضاجعتها؟)؟ قال: نعم قال: (هل باشرتها)؟ قال: نعم، قال: (هل جامعتها) قال: نعم ، قال: فأمر به أن يرجم ، فأخرج به إلى الحرج فلما رجم فوجد من العجارة جزع فخرج يشتت ، فلقىه عبد الله بن أبي نعيم وقد عجز أصحابه فنزع له بوطليف بغير فرماده به فقتله ، ثم أتى النبي صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك له ، فقال: هلا تركتموه علمه أن يتوب فيتوب الله عليه» (سنن أبي داود ح ٤٤١٩) + (المصنف ابن أبي شيبة ح ٤ ص ٥٥١ : كان ماعز بن مالك في حجر أبيي ...).

عن سماسک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة يقول اتى رسول الله (ص) برج قصير أشعت ذى عضلات عليه ازار وقد زنى فرده مرتين [قال] ثم امر به فرجم (صحیح مسلم ح ١١٧ ، مسند احمد بن حنبل ح ٥ ص ١٠٣).

«عن جابر بن سمرة، قال:رأيت ماعزبنمالك حين جئ به إلى النبي (ص) رجلا قصيراً أعضل ليس عليه رداء ، فشهد على نفسه أربع مرات أنه قد زنى ، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : (فلملك قبلتها) قال : لا والله إنه قد زنى الآخر ، قال : فرجمه ثم خطب فقال : (ألا كلامنا ففي سبيل الله عز وجل خلف أحدهم له نبيب كنبيب النيس يمنع إحداهن الكتبة ، أما إن الله إن يمكنني من أحد منهم إلا نكلته عنهن)» (سنن أبي داود ح ٤٤٢٢).

«عن نعيم بن هزال ان هزال كان استأجر ماعزبنمالك وكانت له جارية يقال لها فاطمة قد أملكت وكانت ترعى غنمها لهم وان ماعزا وقع عليها فأخبر هزالا فخدعه فقال انطلق إلى النبي صلى الله عليه وسلم فأخبره عسى ان ينزل فيك القرآن فامر به النبي صلى الله عليه وسلم فرجم فلما عضته من العجارة انطلق يسعى فاستقبله رجل بلحي جزور أو ساق بعيير فضربه به فصرعه فقال النبي صلى الله عليه وسلم ويلك يا هزال لو كنت سترته بثوبك كان خيرا لك» (مسند احمد ح ٥ ص ٢١٧).

پ- یکی از جاعلان، در تغليظ افسانه‌اش هُنر به خرج داده و هر دو افسانه مریبوط به زمان پیامبر را متصل بهم دانسته و برای این‌که بار افسانه و احساس را در آن بالا ببرد مدعی است که ابتدا ماعز به نزد پیامبر آمد و با آن آب‌وتاب و رفت‌ویرگشت، در حالی‌که دست در دست پیامبر نهاده بود، خواهان قتل خود با سنگ شد! و بلا فاصله پس از قتل‌وی، غامدیه وارد شد (ولی این یکی از آن‌جا که تصور کرد پیامبر می‌خواهد با بردن و آوردنش او را همانند قبلی از اعتراض منصرف کند) از حضرت درخواست داشت که کار را یکسره کند و زودتر او را سنگسار کند و مثل ماعز نباشد که هی برود و بیاید!^{٨٤}

گفتنی است ساخت داستان و افسانه در این باب، صورت‌های دیگری هم دارد مثلاً صدیقه و سمعقی روایت دیگری (که البته به معما و چیستان می‌ماند!) را چنین نقل و نقد می‌کند: «روزی عمر با پنج نفر که آنان را در حال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آن‌جا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اوی را جلو آورد و گردن او

٨٤- عن سليمان بن بريدة عن أبيه قال جاء ماعز بن مالك إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء علاء فقال يا رسول الله طهرني نقل و نقد می‌کند: «روزی عمر با پنج نفر که آنان را در حال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آن‌جا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اوی را جلو آورد و گردن او

عن سليمان بن بريدة عن أبيه قال جاء ماعز بن مالك إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجع فاستغفر الله وتب إليه قال فرجع غير بعيد ثم جاء علاء فقال يا رسول الله طهرني نقل و نقد می‌کند: «روزی عمر با پنج نفر که آنان را در الحال زنا گرفته بودند آمد و امر کرد که بر آنان حد اقامه شود. علی در آن‌جا حاضر بود گفت: ای عمر حکم آنان چنین نیست. عمر گفت: تو بر آنان حد اقامه کن. علی اوی را جلو آورد و گردن او

أفضل من توبه ماعز انه جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم فوضع يده في جنون فأخبر انه ليس بمجنون فقال أشرب خمرا فقام رجل فاستنكه فلم يجد منه ريح خمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أزنيت فتقال نعم فامر به فرمي فكان الناس فيه فرقين قائل يقول لقد هلك لقد أحاطت به خطيبته وسائل يقول ما توبه فليبيوا بذلك يومين أو ثلاثة ثم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو جلوس فقال استغفروا لمامع بن مالك قال فقالوا غفر الله لماعز بن مالك قال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لقد تاب توبه لو قسمت بين أمة لوعتهم قال ثم جاءته امرأة من غامد من الأزد فقلت يا رسول الله طهرني فقال ويحك ارجعى فاستغفرى الله وتوبى إليه فقالت أراك تrepid ان ترددنى كما رددت ماعز بن مالك قال وما ذاك قالت أنها حبلى من الزنى فقال أنت قالت نعم فقال لها حتى تضعى ما فى بطنك قال فكللها رجل من الأنصار حتى وضع قاتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال قد وضعت الغامدية فقال إذا لا ترجمها وندع ولدها صغيرا ليس له من يرضعه فقام رجل من الأنصار فقال إلى رضاعه يا نبى الله قال فرجمها (صحيح مسلم ج ٥ ص ١١٩ و ١٢٠)

را زد، دومی را رجم کرد، سومی را حد زد، چهارمی را نصف حد زد و پنجمی را تعزیر کرد. عمر متغیر شد و مردم تعجب کردند. عمر پرسید ای اباالحسن برای پنج نفر در موضوعی واحد، پنج حد متفاوت اجرا کردی! علی گفت: اولی ذمی بود که از ذمه خارج شد و حد او جز شمشیر نیست، دومی مرد محسن بود که حد او رجم است. سومی محسن نبود که حد او تازیانه است. چهارمی بردۀ است که نصف حد به او زدیم و پنجمی مجنون بود (که حد از او ساقط است). این روایت بیشتر به داستان شبیه است و به نظر می‌رسد راوی بیان مجازات‌های مختلف زنا چنین داستانی را ساخته است. این‌که پنج نفر مرد زناکار را در حال زنا گرفته باشند و عمر بدون توجه به شرایط آنان برای همه مجازات یکسان تعیین کرده و در این میان از زنانی که با این مردان زنا کرده‌اند خبری نیست، به قصه و داستان شبیه است».^{۸۵}

ت- در یکی از این جعلیّات، امام علی دو بار "فراخوان حضور به همه مردم" می‌دهد تا آن‌ها را از "وقوع زنای زنی تائب (که با پای خودش به نزد امام آمد)" و "لزوم حضور همگانی در اجرای سنگسارش" باخبر کند ولی دست آخر با گفتن جمله‌ای همه را بر می‌گرداند! سرانجام مشخص نشد امام معصوم! چرا این جمله را در گردهمایی اوّل ایجاد نکرد که این همه خلق‌الله را در صبحگاهان سرگردان نکند. در همین مورد می‌بینیم که هیچ خبری از شوهر او در آن داستان طولانی و با آبوتاب سه ساله نیست و حتی کودک متولدشده برخلاف قاعدة الولد للفراش وللعاهر الحجر به مردی رهگذر رسید و نه به وی! (و یا حتی به عاهر).

۸۵- رجم سنگسار (مقاله و سققی) ص ۶۹. ضمناً متن روایت استناد چنین است: عن محمد بن الفرات عن الأصبغ بن نباته قال: اتى عمر بخمسة نفر أخذوا فى الزنا فأمر أن يقام على كل واحد منهم الحد ، وكان أمير المؤمنين عليه السلام حاضرا فقال: يا عمر ليس هذا حكمهم، قال: فأقم أنت الحد عليهم، فقدم واحداً منهم فضرب عنقه وقدم الآخر فرجمه وقدم الثالث فضربه الحد وقدم الرابع ضربه نصف الحد وقدم الخامس فعزره فتحير عمر وتعجب الناس من فعله فقال عمر: يا أباالحسن خمسة نفر فى قضية واحدة أقمت عليهم خمسة حدود ليس شئ منها يتشبه الآخر فقال أمير المؤمنين عليه السلام: أما الأول فكان ذميا فخرج عن ذمته لم يكن له حد إلا السيف وأما الثاني فرجل محسن كان حده الرجم وأما الثالث فغير محسن حده الجلد وأما الرابع فعبد ضربناه نصف الحد وأما الخامس فمحظون مغلوب على عقله (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۵۰).

ث- در حالی که امام علی افسانه پردازان خواهان حضور هرچه بیشتر مردم در صحنه اجرای سنگسار است (و حتی دستور می‌دهد و همه مسلمانان را فرا می‌خواند بطوری که در اثر شدّتِ ازدحام و فشار، خطر هلاک جمعیّت می‌رفت) امّا امام علی واقعی، شرکت‌کنندگان در چنین مراسم‌هایی را "مردان فضول" می‌نامد: «مردی را در بصره برای اجرای حد نزد امیر المؤمنین^{۸۴} آوردند پس جماعتی از مردم [برای تماشا و شرکت در اجرای حد] نزدیک شدند. امام علی رو به قبر گفت: این جماعت برای چی دارند جمع می‌شوند؟ قبر پاسخ داد: قرار است بر مردی اقامه حد شود. امام علی وقتی جماعت نزدیک شدند به چهره‌شان نظر کرد و گفت: نفرین بر چهره‌هایی که جز در شر و بدی دیده نمی‌شوند. اینان آدم‌های فضول و فرومایه هستند [و دنبال این چیزها می‌گردند]. ای قبر! این جماعت را از من دور کن».^{۸۵}

ج- این روایات جعلی تفهیم می‌کند که همهٔ یاران امام علی، زناکار (آن‌هم از نوع زنای محسنه) بودند! و به همین خاطر اجازه‌ی اجرای حد را نداشتند^{۸۶} گویا امام علی جاعلان تعمّداً در صدد اثبات همین مطلب یعنی زناکار بودن همه بجز حسنین بوده است.

۸۶- محمد بن الحسن الصفار عن أبي إسحاق الخفاف عن اليعقوبي عن أبيه قال: أتى أمير المؤمنين عليه السلام وهو بالبصرة برجل يقام عليه الحد قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم قال: فأقبل جماعة من الناس فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا قبر انظر ما هذه الجماعة قال: رجل يقام عليه الحد قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم قال: لا مرحبا بوجوه لاترى الا في كل سوء هؤلاء فضول الرجال أ茅 لهم عنى يا قبر (نهذيب الأحكام ج ۱۰ ص ۱۵۰ ح ۶۰۳ ، وسائل الشيعة ح ۳۴۱۴۸). جمله "قال: فلما قربوا و نظر في وجوههم" دو بار در این حدیث آمده اما گویا اولی که با نقطه‌چین معلوم کردم، زائد بوده و ناشی از ضبط ناصحیح و یا اشتباه در کتابت یا تایپ است.

۸۷- (فأقبل علىٰ عليهم ثم قال: نشدت الله رجلاً منكم الله عليه مثل هذا الحق أن يأخذ الله به فإنه لا يأخذ الله عز وجل بحق من يطلبه الله بمثله) / (فقال: يا معاشر المسلمين إن هذا حق من حقوق الله عز وجل فمن كان الله في عنقه حق فلينصرف ولا يقيم حدود الله من في عنقه الله حد فلنصرف الناس وبقى هو والحسن والحسين)

چ- این روایات جعلی، همچنین نشان می‌دهد که تنها دغدغهٔ اخلاقی امام معصوم، فحش ندادن به مُردِه است و نه با قلوه‌سنگ به سر و صورتِ زنی تائب تا مُردنش کوافتند!

۲- بی اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم:

چنان‌که ملاحظه شد هر شش روایت فوق مبتنی بر "اقرار و اعتراف" و بعضًا "حاملگی و باردار شدن" است؛ این در حالی است که قرآن راه استحقاق کیفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن موضوعیت می‌بخشد اما عمر بن خطاب علی‌رغم این تحدید قرآنی، در ضمن آیه‌شمردن رجم! دو راه دیگر نیز به طریق قرآن افزود: یکی اقرار و اعتراف خود فرد، و دیگری از راه حامله شدن (بعدها همین مضمون به کتب فقهی شیعه هم نفوذ یافت). سخن عمر در این باره چنین است: «رجم در کتاب خدا حق است بر علیه زن و مرد متأهلی که بینه شهادت دهند یا حاملگی رخ دهد یا اقرار و اعتراف صورت گیرد».^{۸۸}

این دو طریق علاوه بر این‌که مخالف سیاست قرآن است همچنین دارای اشکالات زیر می‌باشد:

الف- اقرار یا اجباری است و یا ارادی؛

اگر اجباری باشد که اساساً اعتبار ندارد: «امام صادق از قول حضرت علی گفت: اگر کسی را با کندن موہایش یا با ترساندن و ایجاد نالمنی یا در حبس و زندان و یا با تهدید، به اقرار بر علیهٔ خود وادارند، این اقرار موجب حد نمی‌شود [زیرا در شرایط غیر طبیعی بوده است]»^{۸۹}

- الرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ!! حَقٌّ عَلَى مَنْ زَرَّى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ أَوْ كَانَ الْجِيلُ أَوْ الاعْتِرَافُ [صحيح بخاري (كتاب الحدود باب رجم الغُلْبَى من الزنا إذا احصنت) ح ٦٣٢٨]. متن کامل این سخن را در مباحث آتی می‌آورم.

- عن أبي عبد الله أن أمير المؤمنين (ع) قال: من أقر عند تجريد أو تخويف أو حبس أو تهديد فلا حد عليه (کافی کلینی ج ۷ ص ۲۶۱ ح ۶).

و اگر اختیاری و ارادی باشد به صراحت کلام معصوم، در زنای محسنه و ثبوت رجم فاقد اعتبار است: «امام صادق گفت: هرکس، چه مرد آزاد چه بردۀ چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هرکس می خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محسن؛ که وی رجم نمی شود جز به این که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند ...».^{۹۰}

نکته - تفکیک دو نوع اقرار از یکدیگر (اقرار در مقابل بیّنه ، اقرار در مقابل انکار // اقرار در عرض بیّنه ، اقرار در طول بیّنه): آن اقراری که در ردّ اعتبارش در زنای محسنه، سخن می گوییم اقراری است به موازات بیّنه و در عرض آن. بر آن اساس اگر زانی محسن چهار مرتبه بر علیه خودش گزارش دهد دیگر نیازی به وجود شهود نیست و در واقع به صرف اقرار خود فرد می توان حکم به رجمش داد. همان‌طور که توضیح دادم این اقرار بنا به روایات متعدد هیچ اعتباری در این کیفر ندارد. اما اقرار اگر در طول بیّنه باشد یعنی چنان‌چه زانی محسن در پی گواهی شهود، به خطایش اعتراف کند و راه انکار در پیش نگیرید در این صورت این نوع اقرار موجب تخفیف‌های بیشتری برای وی در جریان اجرای حکم است. اقرار در حدیث زیر (که بدلیل خلط آن با اقرار نامعتبر از سوی نویسنده‌گان، موجب اشتباهات زیادی در متون فقهی شده) را از همین نوع اقرار معتبر می توان شمرد.

عبارت داخل [...] را به قرینه عبارت (إن كان إنما أقيمت عليه البينة و هو يجحد) که در اواخر حدیث است به متن افزودم: «روى الحسين بن خالد قال قلت لأبي الحسن^(ع) [الكافظ] أخبرنى عن المحسن إذا هرب من الحفيرة، هل يرد حتى يقام عليه الحد؟ فقال: يرد و لا يرد، قلت: كيف ذلك؟ قال: إذا كان [إنما قامت عليه البينة و هو المقر على نفسه ثم هرب من الحفيرة بعد ما يصييه شيء من الحجارة لم يرد، وإن كان إنما "أقيمت عليه البينة و هو يجحد" ثم هرب يرد و هو صاغر

۹۰- عن الفضیل قال: سمعت أبا عبد الله يقول: من أقر على نفسه عند الامام بحق حد من حدود الله مرة واحدة حرا كان أو عبداً أو حرّة كانت أو أمة فعلى الامام أن يقيم الحد على الذي أقر به على نفسه كاتنا من كان إلا الزانی المحسن فإنه لا يترجمه حتى يشهد عليه أربعة شهادة فإذا شهدوا ضربه الحد مائة جملة ثم يترجمه (استبصار ح ۷۶۱).

حتی یقام علیه الحد»^{۹۱} (حسین بن خالد از امام کاظم پرسید: اگر محکوم از گودال بگریزد آیا باید برگردانده شود تا حد بر او اقامه شود؟ امام پاسخ داد: بستگی دارد. راوی ادامه داد: به چه بستگی دارد؟ امام گفت: اگر او [گواهی شهود را] بپذیرد و به خطایش اعتراف کند در این صورت اگر سنگی به وی اصابت کرده باشد برگردانده نمی شود ولی اگر با وجود گواهی شهود اعتراف نکند و در مقام انکار برآید در این صورت، ولو سنگی هم به او خورده باشد، با حال زار برگردانده می شود تا حد [یعنی اصابت شمار معنایه‌ی سنگ] بر علیه‌ش اقامه شود).

ب- حمل: از آنجا که بحث، محدود به زنای محسنه است پس حامله شدن به خودی خود نمی تواند گویای بارداری از راه نامشروع باشد زیرا طبیعی‌تر آن است که حمل را ناشی از حرام ندانسته، آن را به شوهر نسبت دهند. مبنای انتساب حمل به فعل حرام چیست؟ آیا بر این اساس نمی توان تمام زنانی که باردارند را به جرم زنا دستگیر و سپس رجم کرد؟ باید دقّت داشت که در روایت عمر صرف حامله شدن به خودی خود موجب احراز زنا است؛ در این صورت معلوم نیست چه فرقی بین حمل از طریق شرعی و حمل از طریق زنا است زیرا تمام تماس‌های جنسی زنان متأهل، چه مشروع چه نامشروع، حمل بر نوع نامشروعش می شود. این طریق، آن قدر ناشیانه ساخته شده که هرچه در تضعیف‌سخن گوییم ناخواسته از وضوح ضعف‌ش کاسته‌ایم. گفتنی است در این طریق، اثبات حرام بودن حمل را به پس از زایمان موكول نکرده بلکه صرف حمل دلیل بر وقوع فعل حرام دانسته شده! تازه حتی پس از زایمان، به ویژه در آن عصر، چگونه این ولادت را ناشی از فعل حرام می توانستند بشمرند. گویا در این روایت، خلط مبحثی رخ داده و حامله شدن در زنان مجرد که می تواند بیان‌گر وقوع زنا در آن‌ها باشد (و البته کیفرش به اتفاق فریقین رجم نیست) را با بحث زنای محسنه که موضوع روایت است درهم آمیخته‌اند. از این‌ها گذشته، حتی با فرض بارداری از راه نامشروع هم نمی توان حکم به زنای زن داد زیرا جناب عمر (یا جاعل روایت) از کجا می داند

۹۱- عوالی‌الثانی ج ۳ ص ۵۵۶ (+ رک: وسائل الشیعه ج ۷ ص ۳۴۲۹۷) [الکافی ج ۷ ص ۱۸۵ ح ۵]

زن با جبر و اکراه وادر به تماس جنسی نشده؟! چه، اگر با تهدید و ارعاب و اکراه مجبور به این کار شده باشد نه تنها هیچ کیفری (چه رسد به سنگسار) شامل حال وی نمی شود بلکه باید ضایعه‌ی روانی وارد به وی با دلجویی و درمان مناسب برطرف گردد.

الف و ب- علاوه بر این‌ها چنان‌که در حدیث منسوب به عمر ملاحظه شد ادعای اعتبار اقرار و حمل، در کنار آیه‌ی ساختگی رجم قرار دارد یعنی همان دست‌هایی که با ساخت آیه‌ی رجم، قول به تحریف قرآن را بر سر زبان‌ها انداختند هم‌آنان راه حمل و اقرار را نیز به تک‌طريق شرع یعنی شهود (بینه) افزودند!

۳- عبور از بینه، با وجود تنها راه ثبوت رجم بودنش در فقه جعفری: راه وجود رجم در تمام روایات مورد نقد عبارت از اقرار است در حالی که مطابق روایات مؤکد در فقه جعفری، تنها و تنها راه، عبارت از گواهی شهود (بینه) است! این روایات متعدد (که بالغ بر دوازده حدیث بود) را پیش‌تر در مبحث راههای ثبوت رجم آوردم و اینک به تکرار چهار موردش بسنده می‌کنم:

یک- «رسول خدا گفت: اگر قرار بود آحدی را بدون بینه رجم کنم هر آینه فلان خانم را رجم می‌کرم که تهمت از هیئت و گفتارش و از کسی که بر او وارد می‌شود نمایان است».

دو- «امام صادق گفت: هر کس، چه مرد آزاد چه برد چه زن آزاد چه کنیز، در نزد امام به گناه مستوجب حدی اقرار کند، بر امام است که حد را بر او، هر کس می‌خواهد باشد، اقامه کند مگر زانی محسن؛ که وی رجم نمی‌شود جز به این که چهار نفر بر علیه او شهادت دهند»

سه- «امام صادق: حد رجم به این است که چهار نفر گواهی دهنده صحنه ادخال و اخراج را دیده‌اند»

چهار- «امام صادق گفت: رجم! تا وقتی بینه اعلام نکنند که مرد را در حین مجامعت با زن دیده‌اند واجب نمی‌شود» (عن أبي بصير عن أبي عبدالله^(ع) قال : لا يجب الرجم حتى تقوم البينة الأربع شهود انهم قد رأوه يجتمعها^{٩٢}).

توجه: گفتنی است نه تنها اقرار و حمل برای رجم اعتبار ندارد بلکه ائمه هدی حتّی برای بینه و تحقق رجم، شرط‌هایی می‌آوردنند تا جلوی وقوع آن را بگیرند به ویژه که این کیفر از رجم عربی فاصله گرفته و به سنگسار یهودی تبدیل می‌شد. برخی از این شرایطِ گاه سخت‌گیرانه از این قرار است:

(۱) شهود، به عینه صحنه ادخال و اخراج را ببینند: «امام صادق: مردان و زنان را تا وقتی چهار نفر بر علیه‌شان به آمیزش و به ادخال و اخراجی چون میله در سرمه‌دان گواهی ندهند نمی‌توان رجم کرد»^{٩٣} توجه.

(۲) نمی‌توان فردی را رجم کرد مگر این‌که هر چهار شاهد در تشخیص طرف دوم زنا نیز یکسان سخن بگویند: «راوی از امام صادق در باره مردی پرسید که سه نفر

٩٢- تهذیب ج ١٠ ص ٢ ح ٢

٩٣- عن يونس عن سماعة عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله^(ع): لا يرجم الرجل والمرأة حتى يشهد عليهما أربعة شهداء على الجماع والإيلاج والإدخال كالليل في المكحلة (وسائل الشيعة ج ١٨ ص ٣٧١ ح ٣٤٢٨٢)[الفروع: ج ١٨٤ ح ٤ يب: ج ١٠ ص ٢ ح ١ ص: ج ٤ ص ٢١٧].

توجه: احتمالاً در این نوع احادیث (برخلاف ذهنیت مشهوری که وجود دارد) منظور، رؤیت آلت تناسی در وقت دخول و خروج نیست بلکه منظور رؤیت خود مرد در حال انجام این عمل است! چیزی که این احتمال را تقویت می‌کند استفاده روایات از تبییر ادخال و اخراج به جای دخول و خروج است!. در تقویت احتمال، همچنین می‌توان به احادیثی استناد کرد که مردم را از نظر دوختن به شرمگاه دیگران نهی می‌کند^{*} زیرا اگر دیدن چیزی حرام باشد در این صورت نمی‌توان صحت گواهی شهود را بر همان چیز استوار کرد و بر آن تأکید ورزید. با این‌همه تعبیر کالمیل فی المکحله، موجب تضییف این احتمال است هر چند همین تعبیر را نیز می‌توان در آن تحلیل گجاند. (***) امیر المؤمنین به فرزندش محمد حنفیه چنین وصیت کرد: ... و فرض کرد بر چشم که به محترمات الهی تنگرد و در قرآن با آوردن عبارت "قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم ويحفظوا فروجهم" بر همه تحريم کرد که به فرج دیگری نگاه کند : قال أمير المؤمنين^(ع) فی وصیته لابنه محمدين الحنفیه: ... و فرض على البصر أن لا ينظر إلى ما حرم الله عز وجل عليه فقال عز من قائل: "قل للمؤمنين يغضوا من أبصارهم ويحفظوا فروجهم" فحرم أن ينظر أحد إلى فرج غيره [من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٢٦-٦٢٧ ح ٣٤١٥].

بر علیهش شهادت می‌دهند که با فلان زن زنا کرده ولی شاهد چهارم نمی‌داند با کدام زن زنا کرده. امام در پاسخ گفت: نه حدّ زده می‌شود و نه رجم می‌گردد»^{۹۴}.

(۳) امکان بهره‌مندی جنسی از همسر، در هر صبح و شام وجود داشته باشد: «راوی از امام باقر در بارهٔ تعریف محسن پرسید که امام پاسخ داد: محسن کسی است که دارای فرج [یعنی همسری آماده] می‌باشد بطوری که هر صبح و شام می‌تواند با وی آمیزش کند»^{۹۵} و «راوی پرسید: مسافتِ سفری که محسن در صورت زنا در آن سفر، رجم نمی‌شود چقدر است؟ معموم پاسخ داد: سفری که نماز شکسته شود و روزه برداشته شود»^{۹۶}؛ بر این اساس اگر فردی متأهل، در سفر (ولو سفری یکی روزه) مرتكب زنا شود، نمی‌توان وی را رجم کرد: «امام صادق گفت: زن و مرد مُغیب (که همسرشان در سفر است) را نمی‌توان رجم کرد ...»^{۹۷} و «کسی که از همسرش دور است ، نیز کسی که عقد کرده ولی هنوز همبستر نشده و همچنین کسی که فقط همسر صیغه‌ای دارد هیچ کدام [در صورت زنا] رجم نمی‌شوند»^{۹۸}.

۹۴- عن عمار الساطعی قال: سألت أبا عبد الله^(ع) عن رجل يشهد عليه ثلاثة رجال أنه قد زنى بفلاته و يشهد الرابع أنه لا يدرى بمن زنى قال: لا يحد و لا يرجم (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۷۲ ح ۳۴۲۸۴ [كافی ج ۷ ص ۲۱۰ ، الفقيه ۵۰۳۵ ، استبصار ح ۸۱۷ ، تهذیب ح ۱۰ ص ۲۵ ح ۷۵]).

۹۵- عن صفوان عن ابن سنان يعني عبد الله عن إسماعيل بن جابر عن أبي جعفر^(ع) قال: قلت: ما المحسن رحمة الله؟ قال: من كان له فرج يغدو عليه و يروح فهو محسن (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۵۱-۲ ح ۳۴۲۰۲ [الفروع: ج ۷ ص ۱۷۹ ح ۱۰ الفقيه: ج ۴ ص ۲۵ يب: ج ۱۰ ص ۱۲ ح ۲۸]).

۹۶- عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين رفعه قال: الحد في السفر الذي إن زنى لم يرجم إن كان محسنا؟ قال: إذا فاض قطر (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۵۶-۷ ح ۳۴۲۱۸ [كافی ج ۷ ص ۱۷۹ ، الفقيه ۵۰۳۷]).

۹۷- عن محمد بن مسلم قال : سمعت أبا عبد الله^(ع) يقول: المغيب والمغيبة ليس عليهما رجم إلا أن يكون الرجل مع المرأة ، والمرأة مع الرجل (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۳ [فروع كافی ج ۷ ص ۱۷۸ ح ۵ ، تهذیب ح ۱۰ ص ۱۵ ح ۳۸]).

۹۸- عن عمر بن بزید عن أبي عبد الله^(ع) في حدیث قال: لا يرجم الغائب عن أهله و لا الملك الذي لم يبن بأهله و لا صاحب المتعة (وسائل الشيعة ج ۱۸ ص ۳۵۵ ح ۳۴۲۱۵).

۴- تعارض با رافع حد بودن توبه، قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم:
در میان فقهاء اصل پذیرفته شده‌ای وجود دارد به این صورت که اگر فردی "پیش از ثبوت جرمش در نزد حاکم" توبه نماید همین توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌شود چه جرمش از طریق بیتیه ثابت شده باشد و چه با اقرار؛ و حتی اگر جرمش از طریق اقرار ثابت شود توبه مطلقاً موجب رفع حد از وی می‌گردد چه این توبه پیش از ثبوت جرم در نزد حاکم باشد و چه پس از آن.^{۹۹}

در تأیید اصل فوق علاوه بر روایات متعدد همچنین می‌توان به این آیه استناد کرد: «...إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» [...] مگر آنان که پیش از آن که بر آن‌ها دست یا پید توبه کنند پس بدانید که خدا بخشند و مهربان است (و توبه‌کنندگان را هرگز عذاب نخواهد کرد).[۱۰۰]

با این وجود در روایات مورد نقد ملاحظه شد که پیامبر و امام به زانی مُقرّ که توبه به قرینهٔ مراجعات مکررش از سر و کول او می‌بارید حد اجرا کردندا و شگفت آن که نه پیامبر و نه امام علی به مُقرّ مُصرّ خواهان تطهیر نگفتند که همین توبه‌ات موجب بخشش خدایی و رفع حد است؛ و سرانجام فرد ناله‌سرداده از گناه را با ضربات سنگ زجرکش کردندا!

به راستی اگر لفظ طهّرنی و نیز آن مراجعات مکرر، گواه توبه نباشد پس نشان چیست؟ با این‌که از وصف الحال آن‌ها عین توبه به دست می‌آید با این حال اگر آن را "صريح" در توبه ندانیم آیا لااقل حاوی "شبّهه" توبه نیست؟ در این صورت مگر حدود بنا به احادیث واردہ با ورود شبّهه رفع نمی‌شود؟ آیا شبّهه موجب درء حد نیست؟:

۹۹- التوبة قبل ثبوت موجب العقوبة عند الحاكم مسقطة للحد مطلقاً و أما بعده، فإن كان التثبت بالبيئة لم يسقط إذا كان حداً خلافاً لأنّي الصلاح حيث جوز للإمام العفو (مسالك الأفهام شهيدثنائي ج ۱۴ ص ۴۷۰)
// باب أن من تاب قبل أن يؤخذ سقط عنه الحد، و استحباب اختيار التوبة على الإقرار عند الإمام (وسائل الشيعه ج ۲۸ ص ۳۶).

۱۰۰- سورة مائده آیه ۳۴ ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای

«رسول خدا^(ص) گفت: حدّ شرعی را با پیش آمدن شبّه و تردید، دفع کنید [و انجام ندھید]».^{۱۰۱} همین کلام از امیر المؤمنین نیز صادر شده که در پاورقی آوردم.

«رسول خدا^(ص) گفت: تا هرچه جا دارد رفع حد از مسلمانان کنید پس اگر راهی به نفع متهم یافتید وی را آزاد کنید زیرا اگر امام با عفو متهم دچار اشتباہ شود بهتر از این است که با عقوبّت وی اشتباہ کند».^{۱۰۲} عمر بن خطاب نیز کلام مشابهی در این باره دارد که در پاورقی آوردم.

سید محمد موسوی بجنوردی ضمن ضعیف دانستن سند روایات مورد نقد، چنین به تحلیل می‌نشیند: «اساساً روایاتی که متضمن رجم‌اند، چه در زمان پیغمبر اکرم^(ص) و چه در زمان خلافت امیر المؤمنین، همه‌اینها می‌گویند که آن طرف با گریه می‌آمد و با گریه می‌گفت که "طهرنی یا رسول‌الله، طهرنی یا امیر المؤمنین"، پیغمبر یا امیر المؤمنین پیش‌شش را می‌کرد به او و توجه نمی‌نمود، باز او می‌آمد این طرف، تا این‌که چهار دفعه این کار را کرد که حضرت پذیرفت. جریان خیلی مفصل است. بنده عرض می‌کنم که این از مسلمات فقهه ماست در باب زنا که اگر "قبل از ثبوت عند الحاکم" متهم توبه کند مُسقِط حدّ است. سؤال من این است که واقعاً برای "توبه" و پشیمانی یک فرد بزهکار چه مصدقی بالاتر از این می‌تواند پیدا بکنید که طرف دارد گریه می‌کند و بدون آن‌که او را مجبور نمایند اینچنین اظهار ندامت می‌کند. آیا این توبه نیست؟ پس توبه به معنای چیست؟ توبه به معنای پشیمانی است. حضرت سجاد^(ع) در "صحیفه سجادیه" بیان می‌کند: "الهی ان کانت الندم اليك التوبة فأنا من النادمين" کسی می‌آید خودش را در معرض کشتن قرار می‌دهد و می‌گوید من را پاک کن یا رسول‌الله، دیگر ما از این مصدق بالاتر، از توبه بالاتر

۱۰۱- قال رسول الله^(ص): إدْرِأوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ (وسائل الشيعة ح ۳۴۱۵۴). از امام‌علی نیز همین کلام تقل شده: قال أمير المؤمنين^(ع): إدْرِأوا الْحُدُودَ بِالشَّبَهَاتِ (وسائل الشيعة ح ۳۴۳۶۸).

۱۰۲- رسول الله^(ص): إدْرِأوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، فَإِنْ وَجَدْتُمْ لِلْمُسْلِمِ مُخْرِجاً فَخُلُوا سَبِيلَهِ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَأَنْ يَخْطُئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِّنْ أَنْ يَخْطُئَ فِي الْعَوْيَةِ (میزان‌الحكمة ج ۱ ص ۵۵۴ ح ۷۳۵ [کنز‌العمال ۱۲۹۷۱]). سخن عمر بن خطاب در این باره چنین است: ادْرِأوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْإِمَامَ لَأَنْ يَخْطُئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَخْطُئَ فِي الْعَوْيَةِ فإذا وَجَدْتُمْ لِلْمُسْلِمِ مُخْرِجاً فَادْرُؤُهُ عَنْهُ (کنز‌العمال ج ۵ ش ۳۴۱۷).

داریم. من می‌پرسم آیا چطور شد که اینها توبه کردند، ولی پیغمبر اکرم^(ص) یا امیرالمؤمنین بر ایشان حد جاری کردند، در حالی که توبه قبل از ثبوت در نزد حاکم مُسقط حد است. لذا این روایات همه قابل خدشه است، چطور شده که با وجود توبه مسلم این‌ها، باز اجرای حد شده است، آیا تشکیک در صدور روایات بکنیم؟ چون اگر یقین داشته باشیم که روایات مال پیغمبر یا ائمه است، تشکیک ندارد، اما در باب روایات درایت خیلی مهم است که ما باید بینیم روایات با اصول دیگر فقه ما سازش دارد یا نه. وقتی دیدیم روایتی با اصول فقه ما سازش ندارد، مانند همین مسأله که برخلاف قاعده "قبولی توبه قبل از اقرار عند الحاکم مسقط است" می‌باشد، این‌جا می‌بینیم عملاً مسقط نشده و منافات با آن روایات دارد^{۱۰۳}.

و یا سیدمصطفی محقق‌داماد در همین باره، روایات مورد نقد را چنین محکوم می‌کند: «بر اساس مسلمات فقه مذاهب مختلف اسلامی، توبه پیش از اقامه شهادت مسقط حد است^{۱۰۴} حال پرسش این است: چه توبه‌ای از حال نزار و پریشان چنین گناهکاری بالاتر است؟ مگر توبه چه معنایی دارد؟ وقتی گناهکاری با این حال پشیمانی و اندوه نزد پیامبر می‌آید و با عجز و لابه از وی می‌خواهد حکم خدا را در باره‌ی اجرا کند آیا هیچ انگیزه‌ای جز پشیمانی و ندامت و توبه از کردار خویش دارد؟ مگر منظور از توبه همین پشیمانی از ارتکاب عمل و بازگشت به سوی خدا نیست؟ چه توبه‌ای از این بالاتر و صادقانه‌تر؟ همین که شخصی بی‌آنکه هیچ شاهدی بر گناه او باشد خود صادقانه به نزد پیامبر می‌آید و به گناهش اعتراف

۱۰۳- نشریه یاد ش ۷۵ (گفتگوی ابوالفضل شکوری با موسوی‌جنوردی با عنوان: نگاهی جدید به مشروعیت حد رجم در فقه اسلامی)، رجم سنگسار (مقاله موسوی‌جنوردی) ص ۳۴

۱۰۴- امام خمینی می‌نویسد: «یسقط الحد لو تاب قبل قیام البينة رجماً کان او جلدأ ... و لو تاب قبل الاقرار سقط الحد» (التحریر الوسیله، ج ۲، ص ۴۳۹)؛ بر این مطلب حتی ادعای اجماع شده است (کشف اللثام، ج ۲، ص ۳۹۸)، به نقل از فاضل لنکرانی، تفصیل الشريعة فی شرح تحریر الوسیله، کتاب الحدود، ص ۱۳۵)؛ ماده ۸۱ قانون مجازات اسلامی نیز مقرر می‌دارد: «هرگاه زن یا مرد زانی قبل از اقامه شهادت توبه نماید حد از او ساقط می‌شود.»

می‌کند، نشانه گویایی از توبه او نیست؟ پس چرا پیامبر وی را سنگسار می‌کند؟»^{۱۰۵}.

اساساً راز این که برخی از فقهاء اقرار را مطلقاً و کلاً موجب رفع حد می‌دانند همین مبین توبه بودن اقرار است.

اینک حدیثی که برخلاف افسانه‌های مورد نقد، نشانگر رفع حد از نادم (حتی به صرف وضوگرفتن و اقامه نماز!) است را می‌خوانیم: «مردی نزد پیامبر^ص [که گویا در مسجد بود] آمد و گفت: ای رسول خدا من مرتكب کار مستوجب حد شده‌ام پس حد را بر من جاری کن. پیغمبر^ص پرسید: آیا وقتی می‌خواستی [به سمت مسجد] بیایی، وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله. پیغمبر^ص ادامه داد: آیا وقتی ما نماز خواندیم تو نیز همراه ما نماز خواندی؟ مرد پاسخ داد: بله. رسول خدا^ص گفت: برو که خدای تعالی گاه تو را مورد عفو قرار داده!»^{۱۰۶}.

علیرغم روایت بالا که پیامبر واقعی^(ص)، اندک نشانه‌ها را دال بر توبه و در نتیجه رافع حد از خطاکار می‌داند اما در افسانه غامدیه دیدیم که چگونه پیامبر خیالی حدیث‌سازان، ضمن اذعان به وجود عالی‌ترین مراتب توبه در غامدیه، اما دستور داد تا وی را زجرکش کنند: «أمر الناس ان يرجموها ... فوالذى نفسى بيده لقد تابت توبة لو تابها صاحب مكى لغفر له» (سوگند به کسی که جانم در دست اوست وی چنان توبه‌ای کرده که حتی اگر مأمور مالیات هم توبه‌ای همانند وی کند خدا می‌بخشدش!).

۵- تعارض آشکار با احادیث نهی از زجرکشی:

توضیح این قسمت را در کلام فقیه فقید سید محمد جواد غروی بی‌گیری می‌کنیم که گفت: «از این گذشته، رجم از اشد اقسام قتل صبر [زجرکش کردن] است که در

۱۰۵- رجم سنگسار (مقاله محقق داماد) ص ۲۹

۱۰۶- حدثی أبو أمامة أن رجلاً أتى النبي^(ص) فقال: يا رسول الله إني أصبت حداً فاقمه على، قال: توضّأ حين أقبلت؟ قال: نعم، قال: هل صليت معنا حين صلينا؟ قال: نعم، قال: اذهب فإن الله تعالى قد عفا عنك (سنن ابو داود ج ۲ ح ۴۳۸۱ + ر.ک: صحيح بخاری ج ۸ ص ۲۳).

دین اسلام اکیداً از آن نهی شده و از محرمات است، و اخبار بسیار در این باره آمده است. از آن جمله خبر جابر بن عبد الله است که گفت: رسول خدا^(ص) نهی فرموده که جنبدهای (از حشرات و حیوانات) به قتل صبر کشته شود^{۱۰۷} و نیز از ابی یعلی روایت شده که گفت: همراه عبدالرحمن بن خالد بن ولید به نبرد رفته بودیم که چهار تن از کفار دشمن را آوردنده، آن گاه دستور داد با سرنیزه آنها را زجرکش کردند. خبر این حادثه به ابی ایوب رسید وی گفت: از رسول خدا^(ص) شنیدم که از قتل صبر نهی فرمود. احمد حنبل این حدیث را به دو سند دیگر روایت نموده در یکی از آنها آورده است که ابی ایوب گفت: رسول خدا^(ص) از زجرکش کردن حیوانات نهی فرمود. سپس ابی ایوب گفت: اگر مرغی داشتم آن را به قتل صبر نمی‌کشم^{۱۰۸} ابن اثیر در نهایه، بعد از نقل حدیث جابر می‌گوید: قتل صبر آن است که موجودی ذی روح را زنده بگیرند سپس با چیزی آنقدر بزنندش تا بمیرد^{۱۰۹} و در قاموس می‌گوید: و صبر انسان و غیر او بر قتل، آن است که محبوس گردد و رَمِيْ شود تا بمیرد^{۱۱۰} پس شکی نیست که رجم، از اعظم انواع قتل صبر است. چنان‌که از موسی بن جعفر علیهم السلام روایت کرده‌اند که فرمود: رسول خدا^(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می‌زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت‌شان کناد^{۱۱۱}! در صورتی که قتل صبر حیوانی تا این حد

۱۰۷ - مسلم، صید، ۶۱، ۶۵ / ابن ماجه، ذبائح، ۱۰ / احمد، ج ۳، ص ۳۱۸، ۳۲۲ / مستنداً عن جابر بن عبد الله: نهی رسول الله^(ص) ان يُقتل شيءٌ من الدوابَ صبراً.

۱۰۸ - مستند احمد، ج ۵، ص ۴۲۲ عن ابی یعلی قال: غَرَّوْنَا مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدِ الْوَلِيدِ، فَأَتَى بِارْبَعَةِ اعلاجِ مِنَ الدَّوْدِ، فَأَمَرَ بِهِمْ، فَقُتِلُوا صَبِراً بِالنَّبْلِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنُ أَيُوبَ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ^(ص) يَنْهَا عَنْ قَتْلِ الصَّبَرِ. وَرَوَاهُ احْمَدُ بْنَ سَنَدَيْنَ آخَرَيْنَ وَفِي احْدَهُمَا أَنَّ ابْنَ أَيُوبَ قَالَ: نَهِيَ رَسُولُ اللهِ^(ص) عَنْ صَبَرِ الدَّائِيَةِ. ثُمَّ قَالَ ابْنُ أَيُوبَ: لَوْ كَانَتْ لِي دَجَاجَةٌ مَا صَبَرَتُهَا.

۱۰۹ - ابن اثیر، النهایه، بعد نقل حدیث جابر / هو ان يمسك شيئاً من ذات الروح حياً ثم يرمي بشيء يموت.

۱۱۰ - قاموس / صبر الانسان و غيره على القتل ان يحبس و يرمي حتى يموت.

۱۱۱ - راوی‌نده، نوادر / سفينة البحار / مر رسول الله^(ص) على قومٍ نصبووا دجاجة حيةٍ و هم يرمونها بالنبل فقال: مَنْ هُولَاءُ لَعْنُهُمُ اللهُ.

موجب لعنت خدا می‌گردد، پس چنین لعنتی نسبت به قتل صیر انسان، بسیار شدیدتر و بدتر است»^{۱۱۲}.

۶- بی اعتباری در "عرضه به قرآن"

اصلی ترین محک برای پذیرش احادیث، توافق با قرآن است؛ نیز یکی از اصلی ترین چاره‌اندیشی‌ها در مورد روایات معارض، عرضه آن‌ها به قرآن برای داوری است. بر این اساس، روایاتی که موافق قرآن است را انتخاب، و مواردی که مخالف آن است را کنار می‌نهیم.^{۱۱۳} حال، این عرضه را در روایات مورد نقد، در دو موضوع انجام می‌دهیم: ثبوت رجم، غایت رجم.

الف- ثبوت رجم (سنجه اعتبار اقرار در زنای محسنه): بیامبر در ضمن روایات مورد نقد، ثبوت رجم از طریق اقرار را معتبر شمرده؛ این در حالی است که حضرت^(ص) در روایات دیگر، ثبوت رجم را تأکیداً منحصر به بینه (شهود) دانسته است (لو کنت راجحاً أحداً بغير بينة لرجحت فلانة) نیز همین حکایت در مورد ائمهٰ

۱۱۲- فقه استدلالی در مسائل خلافی (سید محمدجواد موسوی‌غروی، ترجمه سیدعلی‌اصغر غروی، نشر نگارش) ص ۶۷۰-۶۶۹.

۱۱۳- توضیح سید جعفر مرتضی: «المعیار الأعظم والأقوم: وإذا ثبت لأى من الناس: أن كتابا ما صحيح كله، ولا يتطرق إليه أى ريب أو شك، فإنه سوف يجعله معيارا لكل ما يرد عليه، فيقبل ما وافقه ويرد ما خالفه سواء أكان ذلك الكتاب يتحدث عن علم الكيمياء أو الفيزياء أو الرياضيات أو علوم الدين والشريعة أو أى شيء آخر... ولا ريب في أن القرآن هو ذلك الكتاب الذي أحكمت آياته ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه فهو المعيار الأقوم وهو الميزان الأعظم لا يرتبا في ذلك ذومسكة أو شعور قويه وسلبيه. وفضلا عن ذلك، فإن النصوص قد تواترت وتضافرت على الامر بالعرض على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فخذوه وما خالفه فاتركوه. وعن الإمام الصادق: ما لم يوافق كتاب الله فهو زخرف... وعن الإمام الباقر: إذا حدثكم بشيء فاسألوني عن كتاب الله... روى عن النبي^(ص) أنه قال: تكثر لكم الأحاديث بعدى فإذا روى لكم عنى حديث فاعرضوه على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فاقبلاوه وما خالف فردوه... عن ابن أبي كريمة عن جعفر عن رسول الله^(ص) أنه خطب فقال: إن الحديث سيفشو على مما أتاكم عنى يواافق القرآن فهو عنى وما أتاكم عنى يخالف القرآن فليس عنى. وعن علي^(ع): ستكون عنى رواة يرونون الحديث، فاعرضوه على القرآن فإن وافق القرآن فخذوه وإلا فدعوه» (الصحيح من سيرة النبي الأعظم السيد جعفر مرتضی ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶).

لا ريب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن في مقام الترجيح بالعرض على الكتاب (الحدائق الناضرة ج ۶ ص ۳۵۸).

هدی وجود دارد یعنی از طرفی در ضمن روایات مورد نقد، طریق اقرار معتبر شمرده شده ولی از سوی دیگر مطابق روایات متعدد، که تماماً در عنوان "راه ثبوت رجم" و برخی شان را اخیراً در دلیل^۴ از عنوان کنونی آوردم، تنها راه معتبر را تأکیداً عبارت از بیان می‌دانند.

و اما قرآن، در تعیین راه ثبوت مجازات برای مرتكبین زنای محسنه، فقط از بینه (آن هم ۴ شاهد) نام می‌برد. این تصریح و تحدید، هم در سوره نور آمده و هم در سوره نساء:

یک- «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمَحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدًا...»^{۱۱۴} (کسانی که به زنان محسنه تهمت می‌زنند ولی نمی‌توانند چهار شاهد بیاورند را هشتاد ضربه بنوازید).

دو- «لَوْلَا جَاءُوكُمْ عَلَيْهِ أَرْبَعَةُ شَهَادَةٍ إِذَا لَمْ يَأْتُوكُمْ بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ»^{۱۱۵} (چرا برای ادعاشان چهار شاهد بیاورند؟ اگر شاهد بیاورند پس در پیشگاه خدا دروغگو شمرده می‌شوند).

سه- «وَالَّتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوهَا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهَدُوهَا...»^{۱۱۶} (زنانی از شما که مرتكب فاحشه می‌شوند پس چهار نفر از خود بر علیه شان گواه گیرید پس چنان‌چه شهادت دادند...). در این آیه با تکرار عبارت شهادت دادن (فإن شهدوا)، به ویژه که با إن شرطیه همراه است، به وضوح تعلیق کیفر به وجود بینه (ونه راه دیگر) را نشان می‌دهد!

نتیجه- بنابراین در ترجیح روایات عرضه شده به قرآن، آن دسته از روایاتی که همچون خود قرآن فقط از بینه نام برده را برمی‌گزینیم و روایات حاوی اقرار و حمل را بدلیل عدم توافق با قرآن کنار می‌نهیم.

ب- غایت رجم (سنجهش اعتبار قتل در زنای محسنه): مطابق روایات مورد نقد، منتهای رجم عبارت از قتل و معدوم ساختن است ولی مطابق روایاتی که در بحث

۱۱۴- سوره نور آیه ۴

۱۱۵- سوره نور آیه ۱۳

۱۱۶- سوره نساء آیه ۱۵

غایت رجم آوردم منتهای آن عبارت از ایجاد درد (و تحقق مفهوم رجم) است و نه قتل. بدلیل همین تعارض موضوع را به قرآن عرضه می‌کنیم؛ و چون در قرآن خبری از قتل و مرگ نیست و به ایذاء بستنده شده، پس آن روایات افسانه‌وار را بدلیل وجود غایت قتل، کنار نهاده و آن‌ها را از درون جوامع حدیثی به جایگاه اصلی‌شان یعنی به کتاب‌های افسانه منتقل می‌کنیم.

۷- ناهمخوانی با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین:

غیر از این‌که ثبوت رجم در کلام ائمه صرفاً محدود به بینه است (و در نتیجه اقرار، که همه روایات مورد نقد بر آن بنا شده، اعتبار ندارد) همچنین کیفیت و غایت رجم

نیز در کلام ایشان با روایات مورد نقد اختلاف اساسی دارد زیرا:

اولاً— در کلام معصومین^(۴) برای اجرای رجم ملاحظاتی (شامل: ۱- استفاده از سنگ‌های ریز یعنی سنگ‌های غیر کشنده ۲- نزدن به جاهای حساس یعنی سر، صورت، دامن ۳- نزدن به جلوی اندام ۴- بسته‌نبودن و منع نشدن از فرار) وجود داشت که نه تنها در تمام آن روایات نادیده گرفته شده بلکه عملی شدن آن روایات از مسیر زیر پا گذاردن ملاحظات ائمه هدی طی می‌شود!

ثانیاً— غایت تمام آن روایات ساختگی، عبارت از مرگ بود در حالی‌که غایت روایات صادر از خود ائمه عبارت از ایجاد صرف درد (اصابت سنگ) بود که احادیش را در عنوان "غایت و منتهای رجم" آوردم.

۸- تعارض با "ترجیح قول خلاف عامه":

وقتی در متون روایی شیعی، با دو دسته روایت مخالف هم روبرو شویم در این صورت یکی از راه‌های ترجیح، این است که قول مخالف عامه را برگزینیم یعنی روایات موافق عامه (به عنوان فقه حاکم) را کنار گذارده و روایات مخالفشان را برگزینیم.^{۱۱۷}

۱۱۷- الحدائق الناضره بحراني ج ۶ ص ۳۵۸ // ج ۱۲ ص ۴۱۶ : «فقول لا ريب أنه قد استفاضت الأخبار بطرح ما خالف القرآن في مقام الترجيح بالعرض على الكتاب وطرح ما وافق العامة في مقام عرض الأخبار

و امّا در موضوع مورد بحث، چنان‌که ملاحظه شد هر شش روایت مرگ آفرین سنگسار، بر اساس اقرار شکل گرفته بود؛ اینک می‌خواهیم اعتبار اقرار در رجم را به کمک قاعدهٔ فوق (ترجیح قول خلاف عامله) بدست آوریم زیرا در روایات شیعی با دو دستهٔ معارض مواجهیم: ۱- برخی‌شان تنها راه ثبوت رجم را عبارت از بینه یعنی شهود می‌دانند. در این رابطه بیش از ده روایت صریح، در قالب انشاء حکم وجود دارد که بیش‌تر همه را آوردم. ۲- برخی‌شان، یعنی همان روایات مرگ آفرین سنگسار، (که همگی در قالب داستان و رویداد است و نه همچون ده مورد قبلی در قالب انشاء حکم!) به اعتبار اقرار اشاره دارند.

حال برای ترجیح در این روایات معارض، سراغ روایات عامله می‌رویم؛ در این مراجعه می‌بینیم که طریق اقرار مورد توجه، تأکید و ترویج "فقه عامله" (یعنی فقه حاکم و حکومتی) بود. اعتبار اقرار در فقه حاکم به روشی در سخن صریح عمر بن خطاب (آن‌هم در قالب انشاء حکم) آمده و همان ارزشی که برای بینه قائل شده را برای اقرار نیز لاحظ می‌کند: «عمر بن خطاب گوید: همانا خداوند محمد^(ص) را به حق فرستاد و قرآن را بر او نازل نمود، یکی از آیات نازل شده آیهٔ مربوط به رجم است، ما این آیه را در قرآن خواندیم و معنی آن را درک کردیم و آن را حفظ نمودیم، رسول خدا^(ص) در زمان خود رجم را انجام داد و ما هم بعد از او رجم را انجام دادیم، می‌ترسم مدتی بگذرد مردم بگویند: قسم به خدا ما آیهٔ مربوط به رجم

على مذهب العامة وطرح ما خالف الأشهر فى الرواية فى مقام الترجيح بذلك أيضا // ... ولا سيما بمثل هائين القاعدتين المنصوصتين فإنهما يرمون بالدليل المرجوح ويطرحوه كما صرحت به النصوص من أن ما خالف القرآن يضرب به عرض الحائط وما وافق العامة يرمى به»
الاحتجاج ج ۲ ص ۱۰۹ : «قد أمر عليه السلام بترك ما وافق العامة لأنه يتحمل أن يكون قد ورد مورد التقى، وما خالفهم لا يتحمل ذلك»

الاصولالأصلية فيض كاشاني ص ۹۵ : «عن محمدين أبي عمير عن عبد الرحمن ابن أبي عبدالله قال: قال الصادق عليه السلام: إذا ورد عليكم حدثان مختلفان فاعتراضهما على كتاب الله عز وجل، فما وافق كتاب الله فخذوه، وما خالف كتاب الله فذروه، فإن لم تجدوهما في كتاب الله فاعتراضهما على أخبار العامة فما وافق أخبارهم فذروه، وما خالف أخبارهم فخذوه. وعن ابن بازويه بسانده عن الحسين بن السري قال: قال أبو عبدالله^(ع): إذا ورد عليكم حدثان مختلفان فخذدا بما خالف القوم»

را در قرآن نمی‌بینیم، آن موقع مردم به واسطهٔ ترک کردن یک امر واجب که خداوند به آن دستور داده است گمراه خواهند شد، باید بدانید رجم کسی که بعد از ازدواج و نزدیکی با همسرش مرتکب زنا می‌شود امری است حق و در کتاب خدا ثابت است و وقتی که شاهد به زنا یا حاملگی وجود داشته باشد و یا اعتراف به زنا شود حکم رجم در حق چنین مرد و زنی اجرا می‌گردد»^{۱۱۸}.

گویا متأثر از همین روایات است که مرحوم علی‌اکبر غفاری، رجم ناشی از اقرار را سنت عمر می‌داند.

نتیجه: بنا به قاعدهٔ فوق یعنی مطابق اصل موجود در فقهمان، از میان دو گروه روایات خاصه، آن دسته‌ای که اقرار و اعتراف را طریقی شرعی برای ثبوت حکم رجم می‌داند، بدلیل توافق با رأی حکومتی عامه، کنار نهاده و در نتیجه فقط روایاتی که مشعر بر انحصار طریق بینه است را ملاک می‌گیریم. نتیجه این اقدام بی‌اعتباری تمام شش روایتی است که متکی به اقرار بوده و همواره برای قتل و سنگسار به آن‌ها استناد می‌شود؛ همان روایاتی که بدرستی بر آن‌ها نام افسانه را گذارد.

چنان‌که ملاحظه شد عمر بن خطاب در این کلام منسوب به وی (که در یک سخنرانی سیاسی! ایراد شد) ناخواسته، هم بذر تحریف قرآن (با ادعای وجود آیهٔ رجم) را منتشر کرد و هم تضعیف نصّ کتاب (با انحصار زدایی از بینهٔ قرآنی) را یکجا کلید زد تا چه شود؟ تا کالای ناچیز و نامبارک سنگسار را همراه با ارتعاب سیاسی، به جامعهٔ اسلامی تحمیل کند^{۱۱۹}!

۱۱۸- ترجمهٔ فارسی اللولو والمرجان محمدفؤاد عبدالباقي ج ۲ ص ۳۲۱ ح ۱۱۰۱ (متن: أَنَّ اللَّهَ بَعْثَ مُحَمَّدًا صَبَرْحَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ أَيْهَا الرَّجْمُ، فَقَرَأْنَاهَا وَعَقْلَنَاهَا وَعَيْنَاهَا، رَجْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَبَرْحَ وَرَجَمَنَا بَعْدَهُ، فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ يَقُولُ قَاتِلٌ: وَاللَّهُ مَا نَجَدَ أَيْهَا الرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَيَضْلُّوا بِتَرْكِ فَرِيْضَةِ انْزِلَاهَا اللَّهُ، وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَتَّى إِذَا أَحْصَنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ إِذَا قَامَتِ الْبَيْنَةُ أَوْ كَانَ الْجَلْلُ أَوْ الْاعْتَرَافُ).

۱۱۹- روایتی که در سطور بالا از عمر نقل شد بخشی از خطبهٔ مفصل وی است که رنگ و بوی سیاسی نیز دارد. متن کامل خطبهٔ به نقل از صحیح بخاری در انتهای بخش دوم کتاب می‌آید. سخنرانی عمر، پس از آن صورت گرفت که یکی از صحابه (گویا عمار یاسر) انتخاب ابوبکر پس از رحلت پیغمبر را اقدامی لحظه‌ای و

کار تا جایی پیش رفت که عمر (بنا به متون روایی) حتی محل آیه رجم در قرآن را نشان داد! در ضمن روایت، دقّت کنید چگونه قرآن فدای آیه‌ای جعلی می‌شود: «حذیفه گفت که عمر از من پرسید: ای حذیفه! سوره احزاب را چند آیه می‌دانید؟ پاسخ دادم: ۷۲ یا ۷۳ آیه. عمر گفت: سوره احزاب تقریباً به اندازه سوره بقره بود [۲۸۶ آیه] و آیه رجم هم در همین سوره جای داشت»^{۱۲۰} در تکمیل این پژوهه،

شتاپزده معرفی کرد و نیز این صحابی می‌خواست امام علی را پس از مرگ عمر به قدرت پنشاند! توضیح دو تن از فضلای حوزه درباره این خطبه و پیوندش با سیاست را در بخش چهارم می‌آورم؛ و اینک بخشی از کلام هر یک را می‌خوانیم:

عبدالکریم نیری بروجردی: عمر بن الخطاب در پایان عمر خود، مسأله «رجم» را قرین مسأله «خلافت» ساخت، و در حضور همه سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او داد «ما بال الرجم و فی کتاب الله الجلد» سر دهد و نه توان بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد! آری کسانی که در باره «قانون رجم» به اعتراض نشستند [ان] عمر بن الخطاب خطب النّاس، فسمعته يقول: الا و ان ناسا يقولون: ما بال الرجم و فی کتاب الله الجلد می‌باشد یاران همان کس (عمار یاسر) و با کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علیّ بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود، عمر غضبناک شد، و در اولین جمعهٔ ورودش به مدینه خطبهٔ مزبور را در حضور مسلمانان ایراد کرد و خطّ منشی آینده را برای شان مشخص نمود!

سیمّصطفیٰ محقق داماد: با مراجعة به نقل مفصل خطبه عمر که بخاری آن را نقل کرده است روشن می‌شود که حکم سنگسار در میان برخی از صحابهٔ پیامبر مخالفانی داشته است. از سوی دیگر، عمر در این خطبه حکم رجم را با مسئلهٔ سیاسی حکومت پیوند زده است. یکی از اصحاب، ظاهراً عمار یاسر، می‌گوید: «لو قد مات عمر لقد بایعتُ فلاناً [= علیٰ]، فوالله ما كانت بيعة ابي بكر الـفالـة...» عمر از این سخن برآشته شده، خطبه‌ای ایراد می‌کند و در آن ضمن پرداختن به این سخن سیاسی، حکم رجم را نیز بیان می‌کند. در هم آمیختگی بحث‌های خلافت و جانشینی پیامبر با حکم رجم می‌تواند تا حدی سیاسی بودن این حکم را نیز نشان دهد.

۱۲۰- عن حذیفة قال قال لى عمر بن الخطاب كم تعدون سورة الأحزاب قلت ثنتين أو ثلاثة وسبعين قال إن كانت لتقارب سورة البقرة وان كان فيها لآية الرجم (تفسير الدر المتنور سیوطی ج ۵ ص ۱۸۰، کنز العمال ج ۲ ص ۴۸۰ ح ۴۵۵). و نیز این روایت که در بی اعتبار ساختن قرآن سنگ تمام گذارد: «... ابن عباس يقول: أمر عمر بن الخطاب مناديا فنادى أن الصلاة جامعه ثم صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يا أيها الناس! لا تخدعن آية الرجم فإنها قد نزلت في كتاب الله عز وجل وقرأناها ولكنها ذهبت في قرآن كثير ذهب مع محمد صلى الله عليه وسلم ، وأية ذلك أنه صلى الله عليه وسلم قد رجم ، وأن أبا بكر قد رجم ، وترجمت بعدهما ، وإن سيجيئ قوم من هذه الأمة يكذبون بالرجم ، ويكتذبون بطلع الشمس من مغربها ، ويكتذبون

ابی بن کعب حتی متن این آیه‌ای ادعایی را هم ذکر می‌کند: «ابی بن کعب به من [زربِن حبیش] گفت: چقدر سوره‌الاحزاب را می‌شماریم؟ گفتم: هفتاد و دو یا سه آیه، گفت: معادل سوره‌البقرة بود و در آن سوره، آیه رجم خوانده می‌شد، گفتم: آیه رجم کدام است؟ گفت: إذا زنا الشیخ والشیخة فارجموهما البتة نکلاً من الله والله عزیز حکیم».^{۱۲۱}

اگر کسی دنبال این است که پس چرا این آیه ادعایی (و آن‌همه آیات ادعایی دیگر) هم اینک در قرآن وجود ندارد در این صورت به گزارش طعن‌آمیز فقیه ازدست‌رفت عباس یزدانی توجه کند تا به عمق بی‌پایگی قانون رجم بی‌برد: «وقتی می‌پرسیم چرا آیه‌ای راجع به سنگسار وجود ندارد، برخی از عامه، بُز عایشه را مقصراً می‌دانند. آنان از قول عایشه نقل می‌کنند که پیامبر آیه‌های قرآن را زیر بالش و تشک پنهان می‌کرد. از جمله آن آیات، یکی هم آیه مربوط به سنگسار بود. عایشه گفت ما مشغول کفن و دفن رسول‌الله بودیم و بُزی آمد و آیه رجم را از زیر تشک بیرون کشید و خورد».^{۱۲۲}

عمر نه تنها قائل به آیه‌بودن رجم بود و نه تنها اقرار را در این امر معتبر می‌دانست بلکه علاوه بر زنای محضنه (بنا بر آن‌چه در باره‌اش نقل شده) رجم را سزاً صیغه نیز می‌دانست: «خوله دختر حکیم بر عمر وارد شد و به او گفت: ربیعه زنی مهاجر را صیغه کرده و آن زن باردار شده است پس عمر با خشم در حالی که رداءش را با خود می‌کشید بیرون زد آن‌گاه گفت: این صیغه است! اگر قبلًاً به ممنوعیتش تذکر

بالشفاقة ، ويكتذبون بالحوض ، ويكتذبون بالدجال ، ويكتذبون بعذاب القبر ، ويكتذبون بقوم يخرجون من النار بعدما أدخلوها (الصنف عبدالرزاق الصناعي ج ۷ ص ۳۲۰ ش ۱۳۳۶۴).

١٢١- ترجمة الاتقان في علوم القرآن سيوطي (سيدهمدي حائرى قزويني) ج ۲ ص ۸۳

١٢٢- عقل فقهی عباس یزدانی ص ۲ ، رجم سنگسار (مقاله عباس یزدانی) ص ۴۸ متن حدیث مورد استناد وی از این قرار است: عن عائشة ، قالت : لقد نزلت آیة الرجم ، ورضاة الكبیر عشرة . ولقد كان في صحيفه تحت سريري . فلما مات رسول الله صلى الله عليه وسلم وتشاغلت امهاته ، دخل داجن فأكلها (سنن ابن ماجه ١٩٤٤) ، عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت لقد نزلت آیة الرجم ورضاة الكبیر عشرة فكانت في ورقة تحت سريري في بيته فلما اشتكى رسول الله صلى الله عليه وسلم تشاغلنا بأمره ودخلت دويبة لنا فأكلتها (مسند احمد بن حنبل ج ۶ ص ۲۶۹).

داده بودم اینک وی را رجم می کردم»^{۱۲۳} و یا این روایت با دو نقل متفاوت؛ الف: «... از این پس هر مردی که زنی را صیغه کرده باشد به نزد آورند وی را رجم و سنگسار می کنم»^{۱۲۴} ب - «... به خدا سوگند! اگر بفهم فرد متأهلی صیغه کرده، او را رجم و سنگسار می کنم؛ مگر این که چهار نفر را بیاورد که گواهی دهنده رسول خدا صیغه را پس از حرام کردنش [دوباره] حلال کرده است»^{۱۲۵}.

و عجیب‌تر این که حتی کسانی که عقدشان فقط در حضور یک مرد و یک زن منعقد می شد را نیز مستوجب رجم می دانست!!: «[طرفین] یک مورد نکاح، که شاهدانش [فقط] یک مرد و یک زن بودند، را نزد عمر آوردند. عمر گفت این نکاح پنهان است که آن را تجویز نمی کنم و مجاز نمی دانم؛ اگر منوعیتش را پیش‌تر ابلاغ کرده بودم اینک آنان را رجم می کردم»^{۱۲۶}.

۱۲۳- عن عروة بن الزبير ان خولة بنت حكيم دخلت على عمر بن الخطاب فقالت إن ربيعة بنت أمية استمتع بأمرأة مولدة فحملت منه فخرج عمر بن الخطاب يجر رداءه فرعا فقال هذه المتعة ولو كنت تقدمت فيها لرجمت (تفسير الدر المثور ج ۲ ص ۱۴۱).

۱۲۴- فلما قام عمر قال إن الله كان يحل لرسوله ما شاء بما شاء وان القرآن قد نزل منازله فأتموا الحج والعمرة الله كما امركم الله وابتوا نكاح هذه النساء فلن أوتي برجل نكح امرأة إلى أجل الا رجمنته بالحجارة (صحيح مسلم ج ۴ ص ۳۸).

۱۲۵- عن ابن عمر قال: لما ولى عمر بن الخطاب، خطب الناس فقال: إن رسول الله ص أذن لنا في المتعة ثلاثة ثم حرمتها. والله! لا أعلم أحداً يتمتع وهو محسن إلا رجمنته بالحجارة. إلا أن يأتيني بأربعة يشهدون أن رسول الله أحلها بعد إذ حرمتها (سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۲۱ ح ۱۹۶۳).

۱۲۶- عن أبي الزبير قال اتى عمر بنكاح لم يشهد عليه الا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا أجزءه ولو كنت تقدمت فيه لرجمت (السنن الكبرى بيهقى ج ۷ ص ۱۲۶ ، كنز العمال ج ۱۶ ص ۵۳۳ ح ۴۵۷۸۴) / (كتاب الأم الشافعى ج ۷ ص ۲۴۹ : قال الشافعى: أخبرنا مالك عن أبي الزبير أن عمر بن الخطاب أتى بنكاح لم يشهد عليه إلا رجل وامرأة فقال هذا نكاح السر ولا أجزءه ولو كنت تقدمت فيه لرجمت. قال الشافعى: وقد خالفتم هذا وقلتم النكاح مفسوخ ولا حد عليه فالختلف عمر وعمر لو تقدم فيه لرجم يعني لو أعلمت الناس أنه لا يجوز النكاح يشاهد وامرأة حتى يعرفوا ذلك لرجمت فيه من فعله بعد تقدمي).

۹- تعارض با تعریف رجم:

فرجامی که در روایات مرگبار برای رجم وجود داد هم با معنا و تعریف رجم ، هم با تعریف اصطلاحی اش در مقام تبیه و هم با روایات واردہ، در تعارض است که اینک به صورت گذرا به آن اشاره می‌کنم زیرا پیشتر به آن پرداخته‌ام: تعریف رجم: «الرجیم: المترود، وأصل الرجم الرمي بالحجارة أو... : رجیم یعنی طرد شده ؛ اصل رجم سنگ انداختن [و تاراندن با سنگ] است».^{۱۲۷}

نمونه‌ای گویا از اصطلاح رجم: «... بر سر راه رسول خدا در دو صف قرار گرفتند و چون حضرت گذر کرد وی را با سنگ رجم کردند. در اثر این کار پای حضرت را خون انداختند. رسول خدا^(ص) در باره این رویداد گفت: هر قدمی که بر می‌داشتم و هر قدمی که فرود می‌آوردم بر روی سنگ بود [اشارة به سنگریزه‌باران شدید دارد]».^{۱۲۸}

مطابقت حدیث امام زمان با تعریف فوق: «اگر زن مساخره کند محکوم به رجم است؛ و رجم، خواری و ذلتی است و کسی که خدا فرمان به رجم او دهد، او را خوار ساخته و کسی که خدا او را خوار بدارد، او را از خود دور کرده و کسی که خدا او را دور سازد، کسی نباید به او نزدیک گردد».^{۱۲۹}

تفسیر رجم به قتل و سنگساز، با گشايش و عده شده در آيه " يجعل الله لهن سبيلاً" در تعارض است و فقط در صورتی که رجم را به رجم عربی (با شاخشه‌های پیش‌گفته) تفسیر کیم شاهد رفع این تعارض خواهیم بود. به این روایت مشهور و البته قابل نقد دقت کنید: «پیامبر گفت: از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌های خطاکاری که به بازداشت خانگی محکوم‌اند] گشايش ایجاد کرد:

۱۲۷- الرجیم: المترود، وأصل الرجم الرمي بالحجارة أو لأنه يرجم بالكواكب لقوله تعالى: "وجعلناها رجوما للشياطين" أو من رجمته بالقول إذا شتمته ورميته بالفحش لأنه يسب ويستنم (رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين (السىدى على خان المدنى الشيرازى) ج ٤ شرح ص ٢٣).

۱۲۸- ... قعدوا له صفين فلما مر رسول الله رجموه بالحجارة حتى أدموا رجله، فقال رسول الله: ما كنت أرفع قدما ولا أضعها إلا على حجر» (تاریخ الیعقوبی ج ۲ ص ۳۶).

۱۲۹- ... و إذا سحقت وجب عليها الرجم والرجم خرى و من أمر الله بترجمه فقد أخراه و من آخره فقد أبعده و من أبعده فليس لأحد أن يقربه» (وسائل الشیعه ج ۲۶۰۳۲).

[از این پس کیفر مرتكبان زنا چنین است] زن و مرد مجرّد صد ضربه و یک سال تبعید؛ زن و مرد متأهّل صد ضربه و رجم با سنگ^{۱۳۰} پیامبر در این حدیث منسوب به وی، از تحقیق گشایش سخن می‌گوید بدیهی است مراد حضرت از رجم (به عنوان کیفر پس از گشایش) چیزی سبک‌تر از حبس (به عنوان کیفر پیش از گشایش) است و در نتیجه رجم در کلام پیغمبر را باید به تنبیه و طرد و تنفر از طریق سنگریزه‌باران معنا کرد بویژه که عبارت "الرجم بالحجارة" در کلام حضرت قرینهٔ خوبی برای این تفسیر است زیرا رجم در این عبارت به یک نوع آن یعنی بالحجارة تدقیق شده است؛ توضیح این‌که رجم بطور کلی به معنای طرد و راندن است و چون با بالحجارة آمده، نشان می‌دهد که این طرد و تنفر باید به وسیلهٔ سنگریزه صورت گیرد پس همچنان هدف رجم همان طرد و تنفر است.

از موارد کاربرد واژهٔ رجم در قرآن (که به مناسبت‌های دیگری آمده) نیز می‌توان تعارض کیفی آن با مرگ‌آفرین بودنش را بدست آورد^{۱۳۱}.

۱۳۰- عن عبادة بن الصامت أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ خَذُوا عَنِّي خَذُوا عَنِّي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا الْبَكْرَ بِالْبَكْرِ جَلَدٌ مَائِهٌ وَتَغْرِيبٌ عَامٌ وَالثَّبِيبٌ جَلَدٌ مَائِهٌ وَالرَّجْمُ بِالْحَجَارَةِ (تفسیر سمرقندی ج ۱ ص ۳۱۴ + بسیاری منابع دیگر). توجه: این روایت بدلیل محتوای ضعیف‌ش (از جمله بدلیل تبعید دختری مرتكب زنا به نقاط دیگر که هم بر آلوگی اشن می‌افزاید و هم صادرات فحشا را می‌تواند در بی داشته باشد) نمی‌تواند سخن حضرت باشد ولی در اینجا صرفاً با هدف استخراج معنای رجم مورد استفاده قرار گرفت.

۱۳۱- احمد قابل پس از بررسی دقیق استعمال واژهٔ رجم و مشتقاش در قرآن چنین نتیجه می‌گیرد: استعمالات قرآنی واژهٔ «رجم» اساساً هیچ ارتباط مستقیمی با معنای «قتل با سنگسار کردن» ندارد و نشان می‌دهد که در «عربی مبین» چنین معنا و مفهومی برای «رجم» در نظر گرفته نشده و تنها معنای کلی «بیرون راندن» را با مصاديق گوناگون آن مورد نظر قرار داده است. تمامی استعمالات گزارش شده در کتب لغت عرب و خصوصاً گزارش‌هایی که از زبان عرب قبل از بعثت پیامبر خدا^(ص) در شبه جزیره رواج داشته، با آنچه در قرآن آمده، کاملاً متنطبق است. برداشت‌های تفسیری از آیات و روایات نیز چون مبتنی بر برداشت‌های فقیهان قرن‌های دوم و سوم بوده و امكان خطأ در برداشت‌های فقهی امری پذیرفته شده است، نمی‌تواند تعیین کننده معنای لغت باشد و حجیبت ندارد. در نهایت می‌توان با کمال اطمینان گفت که؛ «معنای کلی و عمومی واژهٔ «رجم» چیزی جز «اخراج = بیرون راندن» نیست. [رجم سنگسار (مقالهٔ احمد قابل) ص ۱۹۹]

رجم در آن روزگار تقریباً معادل هو کردن کنونی بوده و در هر دو، عنصر تنفر و طرد وجود دارد با این تفاوت که این ابراز تنفر در رجم به وسیله پرتاب سنگریزه نمود می‌یافتد ولی در هو کردن‌های شدید امروزی، معمولاً با پرتاب اشیاء دیگر مثل گوجه‌فرنگی و تخمر غ نمود می‌یابد.

نتیجه:

بنابراین غایت رجم صدق مفهوم آن، از طریق اصابت تعداد معنایه‌ی سنگریزه به محکوم است.

ارشیه جاعلان (با یک تیر دو نشان زدن): چنان‌که ملاحظه شد حدیث‌سازان با یک تیر به دو هدف رسیدند زیرا با جعل روایات مرگبار؛ اولاً با زیرکی تمام، طریق اقرار را به عنوان یکی از راه‌های وجوب رجم جا انداختند (و سپس وارثان عصبی‌مزاج‌شان در قرون بعد، بساط اعتراف‌گیری را گسترش دند) در حالی‌که احادیث متعدد ائمه که برگرفته از نص قرآن است مُشعر بر انحصار وجوب مجازات زنا به گواهی شهود می‌باشد.

ثانیاً غایت حکم را به مرگ (آن‌هم در حد اعلای ترازدیک) سوق دادند در حالی‌که احادیث صادره از ائمه که متّخذ از قرآن است مُشعر بر صرف چشاندن درد و ایذاء است.

پرداخت بهایی گران برای هیچ درهیچ: در واقع آنان اقرار عامه و سنگسار یهود را تؤامان به فقه علوی نفوذ دادند و حتی برای این کالای نامیمون بهایی بسیار گراف به قیمت پذیرش تحریف قرآن بر جامعه اسلامی تحمیل کردند.

گزارشی متفاوت در بارهٔ ماعزبن‌مالك

ابتدا باید بگوییم چنان نقل‌های متفاوت و حتّی متضادی برای هر یک از قطعات داستان ماعز وجود دارد که فقها را می‌بایست از اعتماد به آن برای مستند حکم شرع قراردادن باز دارد. در این باره به نقدهای غروی، جنّاتی و به ویژه احمد قابل مراجعته شود.^{۱۳۲}

اماً اینک ضمن اذعان به ایرادات فوق الاشاره، بنا دارم گزارش و تحلیلی متفاوت در بارهٔ رجم ماعز ارائه دهم. در این گزارش، داستان ماعز را از افسانه بهدر می‌آورم و اصل وقوعش را می‌پذیریم و در عین حال کم‌وکیف مشهورش را رد می‌کنیم. برای رسیدن به توضیح قابل دفاع، که هم بتوان حتّی‌الامکان ملاک قرآن و سنت‌قطعیه را در آن رعایت کرد و هم آن را از افسانه بدر آورد، باید دوگام زیر را یک‌به‌یک طی کرد:

گام اول - وجود بیّنه و نه صِرف اقرار: در حالی‌که مطابق افسانه‌های رایج، رجم وی صرفاً در پی اقرار و اعتراض خود او بود (که اعتبار آن را در زنای محننه به استناد قرآن و روایات متعدد رد کردم) اماً مطابق روایتی که مبنای تحلیل کنونی است رجم وی به دلیل وجود بیّنه (شهود) بود:

«ابن عباس گفت: رسول خدا^(ص) ماعزبن‌مالك را دیدار کرد و به وی گفت: آیا آن‌چه در بارهٔ تو گزارش می‌دهند راست است؟ ماعز گفت: چه چیزی در باره‌ام به تو گفته‌اند؟ حضرت پاسخ داد: [از سوی شهود] گزارش شده که تو با کنیز آل فلاں زنا کرده‌ای. ماعز گفت: بله. حضرت دوباره تکرار کرد تا ماعز چهار بار [گزارش رسیده را] تأیید کرد؛ آن‌گاه حضرت دستور به رجم وی داد».^{۱۳۳}

۱۳۲ - رجم سنگسار (مقاله سیدمحمدجواد موسوی‌غروی) ص ۸۲ تا ۹۰ // همان (مقاله محمدبراهیم جنّاتی) ص ۱۱۳ به بعد // مقالات بررسی حکم رجم (احمد قابل) بخش هشتم که در فضای مجازی منتشر شده است.

۱۳۳ - عن سعیدین جبیر عن ابن عباس قال لقی رسول الله^(ص) ماعزبن‌مالك فقال أحق ما بلغني عنك قال وما بلغك عنى قال بلغنى انك فجرت بأمة آل فلاں قال نعم فرده حتى شهد أربع مرات ثم أمر برجمه (مسند احمد ج ۱ ص ۲۴۵ [مسند طیالسی ص ۳۴۲: عن سعیدین جبیر عن ابن عباس ان النبي^(ص) قال :

مرحوم علی اکبر غفاری در این باره می‌گوید: «اگر گویند رسول خدا^(ص) ماعز را به اقرار رجم فرمود، گوئیم: ثابت نیست و این روایت ابوهیره و سلمة بن عبد الرحمن بن عوف از جابر، و سلیمان بن بریده و برادرش عبدالله بن بریده از بریده است، ولی به روایت ابن عباس که در صحیح مسلم است لفظ آن چنین است "قال^(ص) لماعزبن‌مالک‌الاسلمی: أَحَقُّ مَا بَلَغْتِ عَنِّي قَالَ: وَمَا بَلَغَكَ عَنِّي؟ قَالَ بَلَغْنِي أَنَّكَ وَقَعْتَ بِجَارِيَةِ آلِ فَلَانٍ؟ قَالَ: نَعَمْ -الخ" (آیا راست است آن‌چه از تو به من گزارش داده‌اند؟ گفت: به شما چه گزارش داده‌اند؟ فرمود: تو با کنیز فلان قبیله زنا کردای، گفت: آری) و این گزارش به چه صورت بوده معلوم نیست و در خبری ذکر نشده ولی این روشن است که رسول خدا^(ص) اگر شهادت شهود در نزد او تمام نبود متعرض وی نمی‌شد؛ و طبیبی که یکی از علماء اهل سنت است گوید: "لَا يَبْعُدُ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَأْغِلَهُ حَدِيثًا مَاعِزًا فَأَحْضِرْهُ بَيْنَ يَدِيهِ فَاسْتَنْطَقْهُ لِيُنْكِرَ مَا نُسِّبَ إِلَيْهِ لِدَرَءِ الْحَدَّ" (دور نیست که به رسول خدا حدیث ماعز رسیده و آن حضرت برای رفع تهمت، او را مورد بازیری قرار داده باشد به امید آن‌که راهی برای درعه حد پیدا کند) و به هر حال ثابت نیست که ماعز به اقرارش مأخذ شده باشد و او را به اقرار سنگسار کرده باشند؛ و پسران بریده اسلامی خود از قضات عامه‌اند و همچنین ابوسلمه بن عبد الرحمن از طرفداران عمر است و بعيد نیست این خبر را موافق نظر عمر بن خطاب جعل کرده باشند».^{۱۳۴}

روایت دیگری هم وجود دارد که به نوعی حاکی از دستگیری و بردن وی به نزد رسول خدا است که خود گویای ثابت‌شدن مسئله از طریق گواهی شهود است:

لماعزبن‌مالک أَحَقُّ مَا بَلَغْتِ عَنِّي قَالَ: وَمَا بَلَغَكَ عَنِّي قَالَ: بَلَغْنِي أَنَّكَ زَنِيتَ بَأْمَةً بْنِي فَلَانَ قَالَ: نَعَمْ فَرَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَرْبِعَ مَرَاتٍ ثُمَّ أَمْرَ بِرَجْمِهِ). متنی دیگر: «عن سعید بن جبير عن ابن عباس ان النبي^(ص) قال لـلماعزبن‌مالک أَحَقُّ مَا بَلَغْتِ عَنِّي قَالَ: بَلَغْنِي أَنَّكَ وَقَعْتَ بِجَارِيَةِ آلِ فَلَانٍ قَالَ: نَعَمْ قَالَ فَشَهَدَ أَرْبِعَ شَهَادَاتٍ ثُمَّ أَمْرَ بِفَرْجِهِ» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۸ + سنن ترمذی ج ۲ ص ۴۴۰ ح ۱۴۵۲ [أَحَقُّ مَا بَلَغْتِ عَنِّي؟ قَالَ: مَا بَلَغَكَ عَنِّي؟ قَالَ: بَلَغْنِي أَنَّكَ وَقَعْتَ عَلَى جَارِيَةِ آلِ فَلَانٍ] ، سنن ابو داود ج ۲ ص ۳۴۵ ح ۴۲۲۵ ، المعجم الكبير طبراني ج ۱۲ ص ۶).

۱۳۴- ترجمه و متن کتاب من لا يحضره الفقيه ج ۵ ص ۳۶۰ شرح مرحوم غفاری در ذیل حدیث ۵۰۱۸

«راوی گوید: ماعز را وقتی داشتند نزد پیامبر می‌بردند دیدم. وی مردی کوتاه قد با عضلاتی بیرون زده و فاقد رداء بود»^{۱۳۵} و «راوی گوید: مردی قدکوتاه، ژولیده مو، عضله‌دار، با لُنگ [و بدون رداء] نزد رسول خدا آورده شد...»^{۱۳۶}.

در روایت شیعی نیز می‌توان ردپای بینه را بی‌گیری کرد هرچند روایت دارای پیچیدگی خاصی است که ممکن است ذهن را گمراه کند زیرا اقرار در آن، چنان‌که پیش از این توضیح دادم، نه در مقابل بینه بلکه در مقابل انکار است (پس اقرار و انکار، هر دو در قبال بینه شکل می‌گیرند). ماعز در این روایت به انکار سخن شهود نپرداخت بلکه به صحّت سخن آنان اقرار و اعتراف کرد. امام معصوم در این روایت (با فرض صحّت صدور) بر آن است تا بگوید بین کسی که به بینه تن می‌دهد و به کرده خویش اعتراف و اقرار می‌کند با کسی که سرسختی نموده و به انکار بینه می‌پردازد فرق است^{۱۳۷}.

گام دوم - مرگبار نبودن رجم: در این‌که رجم ماعز، شرعاً نمی‌باشد مُهلک باشد و به مرگش بینجامد هیچ شکّی نیست زیرا پیامبر^(ص):

۱۳۵ - عن سماک بن حرب عن جابر بن سمرة قال رأيَت ماعزِينَ مالكَ حينَ جئَ به إِلَى النَّبِيِّ (ص) رجلٌ فصَيرٌ أَعْضَلَ لِيسَ عَلَيْهِ رداءً (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + سنن ابو داود ح ۴۴۲۲).

۱۳۶ - عن سماک بن حرب قال سمعت جابر بن سمرة يقول اتی رسول الله^(ص) برجل قصیر أَشَعَثَ ذَى عَضَلَاتِ عَلِيهِ ازارَ وَقَدْ زَنِي فَرِدَهُ مُرْتَيْنَ [قال] ثُمَّ امْرَ بِهِ فَرَجَمَ (صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ ، مسنـد احمدـبنـحنـبلـجـ ۵ ص ۱۰۳).

۱۳۷ - عن الحسين بن خالد قال: قلت لأبي الحسن^(ع): أخبرني عن المحسن إذا هو هرب من الحفيرة [/ الحفرة] هل يرد حتى يقام عليه الحد؟ فقال: يرد ولا يرد، فقلت: وكيف ذلك؟ فقال: إذا كان هو المقر على نفسه ثم هرب من الحفيرة [/ الحفرة] بعد ما يصيّبه شيء من الحجارة لم يرد وإن كان إنما قامت عليه البينة وهو يجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتى يقام عليه الحد وذلك أن ماعزِينَ مالكَ أَفَرَ عَنْ رَسُولِ اللهِ (ص) بالزنـي فـأـمـرـهـ أـنـ يـرـجـمـ فـهـرـبـ مـنـ الـحـفـيرـةـ [/ الـحـفـرـةـ] فـرـمـاـهـ الزـبـيرـ بـنـ العـوـامـ بـسـاقـ بـعـيرـ فـقـطـ فـلـحـقـهـ النـاسـ فـقـتـلـوـهـ ثـمـ أـخـبـرـواـ رـسـوـلـ اللهـ (ص) بـذـلـكـ قـفـالـ لـهـمـ؛ فـهـلـاـ تـرـكـتـمـوـهـ إـذـاـ هـرـبـ يـذـهـبـ فـإـنـماـ هـوـ الذـىـ أـفـرـ عـلـىـ نـفـسـهـ وـقـالـ لـهـمـ: أـمـاـ لـوـ كـانـ عـلـىـ حـاضـرـاـ مـعـكـ لـمـ ضـلـلـتـ [/ أـمـاـ لـوـ أـنـيـ حـاضـرـكـ لـمـ طـلـبـتـ]، قـالـ: وـوـدـاـهـ رـسـوـلـ اللهـ (ص) مـنـ بـيـتـ مـالـ الـمـسـلـمـينـ [كـافـيـ جـ ۷ صـ ۱۸۵ + تـهـذـيـبـ جـ ۱۰ صـ ۲۴ حـ ۱۱۷ (الـحـفـرـةـ)، مـحـاسـنـ بـرـقـيـ جـ ۲ صـ ۳۰۶-۷]. [أـمـاـ لـوـ أـنـيـ حـاضـرـكـ لـمـ طـلـبـتـ]، وـسـائـلـ الشـيـعـهـ جـ ۱۸ صـ ۳۷۶ حـ ۳۴۲۹۷].

- ۱- به مرگ وی اعتراض کرد (فهلا ترکتموه).
- ۲- و اعلام کرد که اگر شخصاً (و یا امام علی) در صحنه رجم حاضر می‌بود چنین اشتباهی رخ نمی‌داد و ماعز کشته نمی‌شد (لو آنی حاضرکم لاما طلبتم / لو کان علی^{*} حاضرًا معکم لاما ضللتم).
- ۳- به منظور جبران این خطا، دیه این قتل ناروا را از بیت‌المال مسلمین پرداخت نمود (ووداه رسول الله^(ص) من بیت مال المسلمين).

توضیح جواد فخارطوسی در این باره چنین است: «در تنها رجمی که متون روایی شیعه گزارش نموده‌اند، یعنی رجم ماعزین‌مالک، پیامبر اکرم^(ص) شخصاً در صحنه اجرای مجازات حضور نداشت بلکه فرمان به رجم داد، ولی مرگ شخص مجرم که به دست اصحاب بی‌خبر و بدون آگاهی پیامبر رخ داده بود، مورد اعتراض شدید آن حضرت قرار گرفت و حتی ایشان دیه مجرم کشته‌شده را نیز پرداخت. پرداخت دیه ماعز، گواه بر حرام بودن قتل وی در صحنه رجم بوده است زیرا قاعده‌ای مسلم است که پرداخت دیه، ملازم با حرام بودن اتفاف نفس است. نیز آن حضرت با تذکر این نکته که "اگر علی با شما بود مرتكب این گمراهی نمی‌شدید"، بر اعتراض خود نسبت به نحوه اجرای حکم پافشرد. به این حدیث توجه نمایید که حسین بن خالد می‌گوید: "به امام کاظم^(ع) گفتمن: در باره زانی محسن خبر بده که اگر از گودال فرار نماید آیا بازگردانده می‌شود تا حد اجرا شود؟ حضرت فرمود: برگردانده می‌شود و برگردانده نمی‌شود. گفتمن: چگونه؟ فرمود: اگر وی خود اقرار کرده باشد و بعد از اصابت سنگ از گودال بگریزد بازگردانده می‌شود تا حد بر او اجرا شود؛ زیرا ماعزین‌مالک نزد پیامبر اکرم به انجام زنا اقرار کرد و به فرمان آن حضرت^(ص) محکوم به رجم شد ولی وی از گودال گریخت و زیرین عوام با استخوان شتر به او حمله کرد و وی بر زمین افتاد، مردم هم رسیدند و او را کشتنند! سپس که به پیامبر اکرم^(ص) خبر دادند آن حضرت فرمود: چرا او را بعد از فرار به حال خود رها نکردید تا برود؟ سپس فرمود: اگر علی با شما بود گمراه نمی‌شدید. سپس پیامبر اکرم^(ص) دیه او را از بیت‌المال پرداخت فرمود". بنابراین در باره تنها رجم اجراشده

در زمان رسول‌الله، سه نکته به دست می‌آید: اولًا: بدون حضور معصوم اجرا شده است. ثانیاً مرگ شخص مجرم، مورد انکار و اعتراض شدید معصوم قرار گرفته است. ثالثاً: اگر معصوم، یعنی امیرالمؤمنین^(ع)، در صحنه حاضر بود مانع کشتن فرد مجرم می‌شد. ... نهی پیامبر اکرم^(ص) را می‌توان در جهت اثبات تبیهی بودنِ رجم مورد استفاده قرار داد».^{۱۳۸}

بنا بر آن‌چه گذشت اگر رجم ماعز واقعی باشد در این صورت اولًا از طریق بینه بوده و نه صرف اقرار، ثانیاً پیامبر^(ص) فرجام مرگ برای وی در جریان رجم را خطا شمرد.

اینک به ذکر دو نکته تكمیلی در همین باره می‌پردازم:

نکته ۱- نهج البلاغه و ماعز: سید رضی نقل می‌کند که امام‌علی چنین گفت: «... در حالی که می‌دانید رسول خدا^(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود». ناقدان رجم مرگبار معتقدند این سخن را اگر بدون توجه به "جملات ماقبل" و "فضای بحث" مطالعه کنیم ممکن است خواننده را به اشتباه اندازد و چنین تصوّر شود که مرگبار بودن رجم، خواست پیامبر^(ص) بوده و حکمی شرعی به شمار می‌آید در حالی که موضوع، چیز دیگری است زیرا آن‌چه در کلام امام‌علی، موضوع سخن است خود کیفر رجم و چندوچون آن و مرگبار بودنش نیست بلکه بحث امام، ناظر به "منع شمول تبعات حکم به وابستگان مجرم (شخصی دانستن مجازات) و عدم تسری جرم به سایر شوون خود مجرم" است. امام این سخن را در واکنش به مرام خوارج، که وابسته‌های فرد را به خاطر گمراهی خود فرد مؤاخذه می‌کردند ایراد نمود. می‌گویند کلام امام‌علی به استناد منابع شیعی، اشاره به رجم ماعز دارد و به مرگش صرفاً من باب یک امر واقع شده می‌پردازد و نه از باب انشاء حکم شرعی؛ بر این اساس، امام برای خوارج، رجمی را که در زمان پیغمبر به وقوع پیوست یادآوری می‌کند و به آن‌ها گوشزد می‌کند که علیرغم این‌که مجرم (ماعز) مرتکب فعل حرامی شد اما بستگانش همچنان از ارث و اموال او

محروم نشدند و به چوب او نسوختند و بر خودش هم (که در اثر اشتباه اصحاب به قتل رسید) نماز میّت اقامه شد. بنابراین سخن امام در خصوص مرگ رجم شده، تنها به معنای گزارش م الواقع است و نه تأیید آن.^{۱۳۹}.

متن کامل سخن امام که خطاب به خوارج است را، با هدف داوری خود خواننده، می‌آورم: «اگر جز بر این پندار نخواهید بود که من اشتباه کردام و گمراه شده‌ام پس چرا همهٔ امت محمد^(ص) را به خاطر گمراهی من، گمراه می‌شمارید و ایشان را به اشتباه من مؤاخذه می‌کنید و به سبب گناهان من، ایشان را تکفیر می‌نمایید؟! شمشیرهای تان را بر گردن آویخته‌اید و گناهکار و بی‌گناه را با هم هدف تیغ قرار می‌دهید و گناهکار را با کسی که گناهی مرتکب نشده است در هم می‌آمیزید! در حالی که می‌دانید رسول خدا^(ص) زناکار را رجم کرد سپس بر او نماز گزارد و اموالش را میان خاندانش تقسیم نمود ، قاتل را کشت و میراثش را به خانواده‌اش داد ، دست سارق را قطع کرد و زانی غیر محسن را شلاق زد ولی سهم آن دو را از غنائم داد و با دو زن مسلمان ازدواج کردند. پس رسول خدا آن‌ها را برای گناهانشان کیفر می‌داد و حدود الهی را بر آنان جاری می‌ساخت اما سهم اسلامی آن‌ها را از بین نمی‌برد و نام آن‌ها را از دفتر مسلمین خارج نمی‌ساخت».^{۱۴۰}

با این‌همه، توجیهات بالا در صورتی است که حدیثی که سید رضی در نهج البلاغه آورده واقعاً از امام علی صادر شده باشد زیرا سید مرتضی در رسالهٔ محکم و متشابه، به ذکر حدیث دیگری از امام علی می‌پردازد که معارض روایت سید رضی بوده و تاب رجم (حتی رجم تنبیهی و غیر مرگبار) را ندارد. متن این سخن امام، که آن را نیز برای داوری خواننده و مقایسه میان هر دو متن می‌آورم، چنین است: «از جمله مقرراتِ عهد جاھلیّت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می‌شد او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و این حبس با سختی‌هایش تا مرگ‌وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می‌شد او را از مجالس‌شان طرد کرده، مورد ناسزا و آزار

۱۳۹- برای شرح بیشتر به کتاب جواد فخارطوسی (احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۱۳۳ تا ۱۳۶ مراجعه شود).

۱۴۰- نهج البلاغه سید رضی خطبهٔ ۱۲۷

و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایل اسلام [این روش، البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنان تان که مرتكب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنان‌چه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشايسى [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان‌تان مرتكب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید ولی اگر توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است". ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانین [سخت‌گیرانه] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیه "به هر یک از زن و مرد زناکار، صد ضربه وارد کنید [و رهاشان نمایید]" را نازل کرد و با آن، آیه حبس ابد زنان و ایذاء مدام مردان را نسخ کرد^{۱۴۱}.

نکته ۲- ابهام در علتِ رجم: در حالی که گمان می‌رود علتِ رجم ماعز، صرفاً ناشی از زنای محضنه است اما گویا وقوع رجم به عوامل دیگری مربوط می‌شده است زیرا:

اولاً- گزارشاتی وجود دارد که رجم را مربوط به بحثی فراتر از زنای محضنه معمولی می‌داند و آن زنای مدام با همسران رزمندگان، در وقتی که شوهران در حین نبرد با دشمن بودند، می‌باشد. پیامبر دستور رجم ماعز را صادر کرد و در سخنرانی چنین گفت: «هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم، این آقا! چون بُزِ نری تهییج شده به سروقت همسران‌مان می‌رود و با دادن تحفه‌ای کاسهٔ

۱۴۱- «عن أبي عبدالله عن آبيائه عن أميرالمؤمنين عليهما السلام في حديث الناسخ والمنسوخ قال: كان من شريعتهم في الجاهلية أن المرأة إذا زنت حبست في بيت وأقيم بأودها حتى يأيتها الموت، وإذا زنى الرجل فهو عن مجالسهم وشتموه وأذوه وعيروه ولم يكُنوا يعرفون غير هذا، قال الله تعالى في أول الإسلام: "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً * وللذان يأيتها منكم فاذوهما فان تابا وأصلحا فأغرضوا عنهم إن الله كان تواباً رحيمًا" فلما كثر المسلمين وقوى الإسلام واستوحشوا أمر الجاهلية أنزل الله تعالى "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلد" الآية فنسخت هذه آية الحبس والأذى» وسائل الشيعة ج ۱۸ ص

شیری، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نیفتند و گرنه سخت مجازات‌شان می‌کنم» (أَمَرَ بِهِ فَرْجُمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمًا نَفَرْنَا غَازِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَحْلِفُ أَحَدَكُمْ يَنْبَغِي لِنَبِيبِ التَّيْسِ يَمْنَحُ إِحْدَاهُنَّ الْكَثِيرَةَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَمْكُنُ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلا جعلته نکالا).^{۱۴۲}

پس می‌توان علت رجم ماعز (که تازه مرگبار شدنش مورد اعتراض پیغمبر واقع شد) را عبارت از جمع "زنای مداوم + خیانت به رزمندگان + تضعیف روحیه رزمندگان در جبهه‌ها" دانست و نه صرف وقوع زنای محضنه!

- ۱۴۲- متن روایات از این قرار است:

الف- «عن سماک انه سمع جابرین سمرة يقول أتى النبي (ص) بداعز بن مالك رجل قصير في إزار ما عليه رداء و رسول الله (ص) متکع على وسادة على يساره فكلمه فما أدرى ما يكلمه به وانا بعيد منه بيبي وبينه القوم فقال اذهبا به فارجموه ثم قال ردوه فكلمه أيضا وانا اسمع غير اني بيبي وبينه القوم ثم قال اذهبا به فارجموه ثم قام النبي (ص) فخطب وانا اسمعه ثم قال كلما نفرنا في سبيل الله خلف أحدهم له نبيب كنبيب التيس يمنح إحداهن الكتبة من اللبن والله لا أقدر على أحد منهم الا نكلت به» (سنن دارمي ج ۲ ص ۱۷۶).

ب- «عن سماک بن حرب قال سمعت جابرین سمرة يقول اتى رسول الله (ص) برجل قصير أشعث ذى عضلات عليه ازار وقد زنى فرده مرتين ثم امر به فرجم فقال رسول الله (ص) كلما نفرنا غازين في سبيل الله تخلف أحدكم ينبع التيس يمنح إحداهن الكتبة ان الله لا يمکنی من أحد منهم الا جعلته نکالا (أو نکله)» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + مستند احمد ج ۵ ص ۱۰۳).

ج- «عن سماک بن حرب عن جابرین سمرة قال رأيت ماعزبن مالک حين جئ به إلى النبي (ص) رجل قصير أعضل ليس عليه رداء فشهد على نفسه أربع مرات انه زنى فقال رسول الله (ص) فعلك [قبيلتها] قال لا والله انه قد زنى الآخر قال فرجمه ثم خطب فقال الا كلما نفرنا غازين في سبيل الله خلف أحدهم له نبيب كنبيب التيس يمنح أحدهم الكتبة اما والله ان يمکنی من أحدهم لأنکله عنه» (صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۱۷ + سنن ابو داود ح ۴۴۲۲).

د- «اما بعد فيما بال اقوام إذا غزونا تخلف أحدهم في عيالنا له نبيب كنبيب التيس أما إنى على أن لا أوتي بأحد فعل ذلك إلا نكلت به» (كتنز العمال ج ۵ ص ۲۲۲).

ه- «عن أبي سعيد الخدري ان ما عزبن مالک أتى النبي (ص) فقال إنى أصبت فاحشة فرده النبي (ص) مرارا فسائل قوله أبه بأس فقالوا ما به بأس الا انه أتى امرا لا يرى أن يخرج منه الا ان يقام عليه الحد قال فأمرنا فانطلقنا به إلى يقع الغرق قال فلم نخفر له ولم نوثقه فرمييه بخزف وعظام وجندل فاستكن فاسمعي فاشتدنا خلفه فاتى الحرة فانتصب لنا فرمييه بجلاميذه حتى سكن فقام النبي (ص) من العشي خطيبا محمد الله وأنتى عليه فقال اما بعد فيما بال اقوام إذا غزونا تخلف أحدهم في عيالنا له نبيب كنبيب التيس اما انى على لا اوتي بأحد منهم فعل ذلك الا نكلت به قال ثم نزل قال فلم يسبه ولم يستغفر له هذا حدیث صحیح على شرط مسلم ولم یخرجاه» (المستدرک حاکم ج ۴ ص ۳۶۲).

ثانیاً- گواه صدق ادعایم، مجرد بودن ماعز است!^{۱۴۳} و چون رجم، صرفاً سزاً متأهلان است و ماعز متأهل نبود بنابراین رجم وی تتبیه و تنفس نسبت به جنایتی جنسی و خیانتی به مدافعان شهر بود که البته این تتبیه و ابراز تنفس اشتباهه به مرگ او ختم شد و پیغمبر^(ص) توان این اشتباه اصحاب را با پرداخت دیه به خاندانش پرداخت کرد.

چنان‌که اشاره شد اقدام ماعز، کارِ یکبار و دوبار نبود بلکه این عمل، مکرّر روی داد و چه بسا نامیدن وی به ماعز (به معنای بُز نَر) ناشی از این باشد که پیامبر، اقدام او به آمیزش مکرّر با زنان شوهر به جبهه رفته را به بُزهای حشری (ینب نبیب التیس) تشبیه کرد؛ بر این اساس ماعز، اسم او نیست بلکه وصفی است استخراج شده از کلام پیامبر؛ نشان صدق این تحلیل، روایاتی است که از وی با عنوان رجلِ یاد می‌کند.

چه بسا منشأ مقولهٔ رجم، همین موردی باشد که اساساً ناظر به زنای محضنهٔ صرف نیست! بر این اساس می‌توان حدیثی که سید مرتضی از امام‌علی نقل کرد را حکمی عام و انشایی در مورد "کیفر زنای محضنه" دانست و حدیثی که برادرش سید رضی از امام^(ع) نقل کرد را خبری موردنی در خصوص "کیفر متباوزان به نوامیس رزمندگان" محسوب کرد. همچنین ممکن است جملهٔ عمر بن خطاب (رجَمَ رسول الله ...) نیز ناظر به همین رجم ماعز بوده، که در این صورت باید گفت وی تفکیکی مابین جرم ماعز با زنای معمولی قائل نشده و همان را دستمایهٔ ادعایش قرار داد و...

۱۴۳- کان ماعزین مالک یتیماً فی حجر أبی فاصاب جارية من الحى ... (سنن أبی داود ح ۴۴۱۹) / + کان ماعزین مالک فی حجر أبی ... (المصنف ابن أبی شیبیه ج ۶ ص ۵۵۱).

بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار:

- ✓ دستهٔ یکم- تبدیل جلد اصلی به جلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایوب
- ✓ دستهٔ دوم- قهر و تنبیه
- ✓ دستهٔ سوم- تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران
- ✓ دستهٔ چهارم- تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی
- ✓ دستهٔ پنجم- گشايش نسبت به حبس خانگی
- ✓ دستهٔ ششم- سرِ بزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر)
- ✓ دستهٔ هفتم- همسر سعدبن عباده
- ✓ دستهٔ هشتم- نکول از لعان
- ✓ دستهٔ نهم- رد افسانه‌های سنگسار
- ✓ دستهٔ دهم- همسر دائم الزنا
- ✓ دستهٔ یازدهم- نفی ولد از شوهر
- ✓ دستهٔ دوازدهم- در وقت عِدَة و مقابل جدایی
- ✓ دستهٔ سیزدهم- اخذ تاوان
- ✓ دستهٔ چهاردهم- اعتراض آزاد مردانِ صحابه به عمر
- ✓ دستهٔ پانزدهم- روایات مطلق
- ✓ دستهٔ شانزدهم- الولد للفراش و للعاهر العجر
- ✓ دستهٔ هفدهم- روایات بسیار دور از سنگسار
- ✓ دستهٔ هجدهم- احادیث نهی از زجرگُشی
- نتیجه ✓
- ✓ مقایسهٔ خطبه‌های پیغمبر (ص) و عمر در آخرین حجّشان

بخش ۲- روایات خلاف رجم و سنگسار

می‌دانیم که سنگسار هیچ جایگاهی در قرآن ندارد (و آن، چیز پوشیده‌ای نیست) اما برخلاف قرآن، در روایات حضور چشمگیری دارد و در واقع منشأ آن در متون فقهی همین روایت و حدیث است با این حال با وجود تعدد روایاتِ رجم، سه مسئله مهم در باره آن‌ها را می‌بایست مورد توجه قرار داد:

(۱) تردید در جزئیات و کم‌وکیف: باید بررسی کرد که رجم چیست و دارای چه ویژگیهایی است؛ در این باره دو احتمال از درون روایات مربوطه قابل استخراج است: رجم تنبیه‌ی و تنفیری، رجم کُشنده و مرگبار. توضیح این موضوع در بخش پیشین گذشت و معلوم شد که قتل و سنگسار محکوم با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین سازگاری ندارد و آن‌چه از کلام ایشان قابل حصول است رجم عربی یعنی تنبیه محکوم و ابراز تنفسی رسمی از عمل خیانت‌بار و مکشوف وی است.

(۲) تردید در اساس صدور: برخی محققان به دلیل گروه‌گروه روایات جعلی، به اصل صدور روایات رجم (به ویژه روایات منسوب به پیامبر^ص) شک دارند به ویژه که تابلوی با قوامی چون قرآن را در پیش رو دارند (که آیاتش مخالف رجم و سنگسار است) و روایات برای تأیید نیاز به مطابقت با آن دارند! جعل خبر چنان جدی و ماقوف تصور است که رسول‌خدا^(ص) در همان زمان حیاتش این از آن نبود پس گفت: «ای مردم! کذب و دروغ بر علیه من زیاد شده است هر کس آگاهانه بر من دروغ بند در آتش جهنم جای خواهد گرفت»^{۱۴۴} و به همین خاطر، شرط صحّت کلامش و جعلی‌بودنش را توافق با کتاب خدا دانست: «پس از من، ذکر حدیث زیاد می‌شود پس هرگاه حدیثی از من برای تان نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید پس هر کدام موافق کتاب خدا بود پذیرید و هر کدام که مخالف قرآن بود را

+ ۱۴۴ - أَهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكَذَابَةِ فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مَعْمَدًا فَلَيَتَبَوَّءْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ (كافی ج ۱ ص ۶۲).
علم الحديث شانه‌چی ص ۹۳.

رد کنید * ذکر حدیث منسوب به من، دهن به دهن پخش خواهد شد پس هر حدیثی که از من به شما رسید اگر موافق قرآن بود از من است و هر حدیثی که از من به شما رسید و مخالف قرآن بود از من نیست^{۱۴۵}. بر این مبنای می‌توان روایات رجم و سنگسار را بدلیل عدم توافق با کتاب خدا به فرموده پیغمبری که از موج جعل بیم داشت کنار نهاد.

(۳) تردید در علت تن دادن ائمه به روایات رجم: با وجودی که در بخش اول کتاب اجمالاً صدور روایات رجم (ولو با تعریفی جدید) پذیرفته شد با این حال به دلیل مذکور بودنش در قرآن (که نقل اکبر است) نمی‌توان شاهد حضور دائمی اش در کلام معصومین (و گاه سایرین) بود به همین دلیل احادیث متعددی وجود دارد که خالی از إشعار به رجم (چه مسلمان سنگسار مرگ آفرین و چه حتی بعضًا با همان شاخه‌های رجم تنبیهی و تنفری) می‌باشد پس چه بسا پرداختن به رجم در احادیث معصومین، ناشی از وجود "قانون رجم" در فقه حاکم بوده که معصومین با نزدیک ساختن شاخه‌های آن به رجم عربی، در صدد تلطیف آن بوده‌اند. بنابراین تقدیمه معصومین در این مورد، عبارت از بیان قانون روز و در عین حال سوق دادن آن به رجم عربی که نه کُشنده و مرگبار است و نه حتی به جراحت جدی منتهی می‌شود بود.

اینک وقت آن رسیده تا از روایات مغایر با رجم و سنگسار زانی محسن پرده‌برداری شود! تا ادعای بی‌عارض بودن روایات رجم برای همیشه فرو ریزد و راه برای عرضه روایات معارض (موافق رجم ، مخالف رجم) به کتاب خدا بیش از پیش باز شود. با پرده‌برداری از این روایات جدید، به این مطلب پی می‌بریم که هر دو نوع روایات معارض، همواره در طول قرون اول و دوم دوشادوش هم وجود داشته و لی جامعه علمی راویان، چندان به این تعارض توجهی نمی‌کرده و به فراخور بحث، هر

۱۴۵ - عن النبي ص أنه قال: تكثركم الأحاديث بعدى فإذا روى لكم عنى حدیث فاعرضوه على كتاب الله، فما وافق كتاب الله فاقلوه وما خالف فردوه... عن رسول الله ص أنه خطب فقال: إن الحديث سي فهو على فما أتاكم عنى يوافق القرآن فهو عنى وما أتاكم عنى يخالف القرآن فليس عنى (الصحيح من سيرة النبي الأعظم السيد جعفر مرتضى ج ۱ ص ۲۶۹-۲۶۶)

وقت به سمعتی می‌رفته: گاه که توجه به تعالیم یهودیت و آیین کهن (که اسلام اجمالاً مصدق آن است) می‌کرد راوی رجم و سنگسار می‌شد و گاه که توجه به نص قرآن و آیین جدید می‌کرد راوی "جلد و جلد ملایم و قهر و تنبیه" می‌شد. این همه از آن است که پیروان یهودیت و عهد عتیق با انبویه از دانسته‌های دینی شان (از جمله رجم و سنگسار) به اسلام پیوستند و به انتشار معلومات‌شان در جامعه اسلامی جد و جهد نشان دادند به ویژه که در این میان برخی احکام خشن‌شان با طبع برخی حکام اسلامی (از جمله عمر بن خطاب) موافق در می‌آمد اماً چنان‌که می‌دانیم قرآن خط ثابت بی‌رجم را دارد که طبیعتاً جامعه بالغ و رشید اسلامی باید سراغ روایات موافق با آن روَد.

روایات مخالف رجم و سنگسار را در چند دسته گردآوری کردم که اینک تقدیم می‌کنم:

دسته‌یکم- تبدیل جلد اصلی به جلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایوب: در روایات و گزارشات زیر خواهید دید چگونه مجازات حداکثری زن شوهردار عبارت از جلد است. همسر ایوب اماً تبرئه شد و مجازات یادشده به صورت کاملاً تشریفاتی، نمادین و ملایم و بی‌درد برگزار شد (تا در آینده همه بفهمند که این مجازات در صورت اثبات اتهام، فقط همان جلد اصلی، معمولی و غیر تشریفاتی است و نه رجم و سنگسار!):

* «امام صادق: ... [همسر ایوب] نزدیک آمد و چون او را دید که خدا همه چیز را به او برگردانیده، به سجده شکر افتاد. در سجده، نظر ایوب به گیسوان همسرش افتاد که بریده شده، و جریان از این قرار بود که او نزد مردم می‌رفت تا صدقه‌ای بگیرد و طعامی برای ایوب تحصیل کند و چون گیسوانی زیبا داشت بدو گفتند: ما طعام به تو می‌دهیم به شرطی که گیسوانت را به ما بفروشی. رحمت [زن ایوب] از روی اضطرار و ناچاری و به منظور این‌که همسرش ایوب گرسنه نماند گیسوان خود را بفروخت. ایوب چون دید گیسوان همسرش بریده شده، [از آن‌جا که بریده‌شدن گیس، نشانه ارتکاب زنا و خطای جنسی بود] قبل از این‌که از جریان

بپرسد سوگند خورد که صد تازیانه به او بزند (ان یضربها مائة سوط) و چون همسرش علت بریدن گیسوانش را شرح داد، ایوب^(ع) در اندوه شد که این چه سوگندی بود که من خوردم پس خدای عزوجل بدو وحی کرد: وخذ بیدک ضغناً فاضرب به ولا تحنت = یک مشت شاخه در دست بگیر و به او بزن تا سوگند خود را نشکسته باشی. او نیز یک مشت شاخه که مشتمل بر صد ترکه بود گرفته چنین کرد و از عهده سوگند برآمد».^{۱۴۶}

چنان‌که ملاحظه شد امام صادق سزای زن شوهردار را عبارت از جلد (صد ضربه) می‌دانست و مُضافاً آن را مُلهم از قرآن می‌شمرد.

* «حضرت ایوب [در دوران بیماری و ابتلا] وقتی دید که همسرش با رزق و درآمدی بیش از نان کارگری روزانه به خانه آمد ترسید که او مرتكب تنفروشی و خیانت جنسی شده باشد [و این رزق و عایدی مازاد، از آن راه به دست آمده باشد] پس سوگند خورد [که پس از بهبودی] همسرش را به خاطر این فحشا صد ضربه کیفر کند (یضربین امرأته مائة). زمانی که ایوب^(ع) مورد رحمت خدا واقع شد و مشکل و بیماری‌اش بر طرف گردید و سپس پی به بی‌گناهی همسرش از اتهام وارد شد آن‌گاه خدای عزوجل به او وحی کرد که "شاخه‌ای نرم [با ساقه‌های متعدد] برگیر و با آن بزن [یعنی بر همسرت بنواز] و سوگند خود را مشکن" پس ایوب^(ع) شاخه‌ای گندم‌مانند که صد ساقه داشت را برگرفت و آن را به همان‌گونه که خدا فرمان داد بر همسرش بنواخت».^{۱۴۷}

۱۴۶- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۲۲۶ / منبع: فأقبلت امرأته منها الكسر، فلما انتهت إلى الموضع إذ الموضع متغير وإذا رجلان جالسان فicket وصاحت وقالت يا أيوب ما دهاك فنادهاه أيوب، فأقبلت فلما رأته وقد رد الله عليه بدنه ونعمته سجدت الله شكرًا فرأى ذؤابتها مقطوعة وذلک انها سالت قوماً ان يعطوه ما تحمله إلى أيوب من الطعام وكانت حسنة الذوابيـ فقلـوا لها تبـعينا ذـوابـك هـذه حتى تـعطيـك فـقطـعـتها وـدقـتها إـلـيـهم واخذـتـ منـهـمـ طـعامـاً لـأـيـوبـ، فـلـماـ رـأـهـاـ مـقطـوعـةـ الشـعـرـ غـضـبـ وـحـلـفـ عـلـيـهـاـ انـ یـضـرـبـهاـ مـائـةـ سـوطـ فـأـخـبـرـهـ انهـ كانـ سـبـبـهـ كـيـتـ وـكـيـتـ فـاغـتـمـ أـيـوبـ مـنـ ذـلـكـ فـأـوـحـيـ اللهـ إـلـيـهـ (فـخـذـ بـيـدـكـ ضـغـنـاـ فـاضـرـبـ بهـ ولاـ تحـنـتـ) مـائـةـ شـمـراـخـ فـضـرـبـهاـ ضـرـبـهـ وـاحـدـهـ فـخـرـجـ مـنـ يـمـينـهـ (تفسـيرـ قـميـ جـ ۲ صـ ۲۴۱).

۱۴۷- وأخرج ابن المنذر عن سعيد بن المسيب أن بلغه أن أيوب^(ع) حلف ليضرب امرأته مائة في أن جاءته في زيادة على ما كانت تأتي به من الخبر الذي كانت تعمل عليه وخشي ان تكون قارفت من الخيانة فلما رحمه الله

دسته دوم - قهر و تنبيه:

اینک خواهید دید که چگونه پیامبر^(ص) در آخرین! سخنرانی اش مجازات زنان شوهرداری که مرتكب زنا شوند را عبارت از "سخت‌گیری، ترک بستر و تنبيه غیر سخت" از سوی شوهر می‌داند و نه رجم و سنگسار:

* حدیث تحف العقول: «سخنرانی حضرت محمد^(ص) در حجّة الوداع: ای مردم! زنان تان بر شما حقّ دارند شما نیز بر آنها حقّ دارید. حقّ شما بر آنها این است که کسی را همبستر خود، که از آن شمامت، ننمایند و نیز کسی را که خوش نمی‌دارید جز با اذن شما به خانه راه ندهند. نباید مرتكب فاحشه [و زنا] شوند پس اگر مرتكب آن شدند، خدا [در آیه ۳۴ سوره نساء] به شما اجازه داده که بر آنها سخت گیرید، بسترshan را ترک کنید و [حتّی] بزنیدشان، البته زدنی که سخت و آزاردهنده نباشد. پس اگر [از فحشا] دست برداشتند و در اطاعت شما قرار گرفتند در این صورت باید خوراک و پوشان متعارف را برای شان فراهم کنید. شما

وکشف عنه الضر علم براءة أمرأته مما اتهمها به فقال الله عز وجل وخذ بيديك ضغنا فاضرب به ولا تحنث فاخذ ضغنا من ثمام وهو مائة عود فاضرب به كما أمره الله تعالى (الدرالمتورج ۵ ص ۳۱۷ [سوره ص آیه ۴۴]). گویا از روایت زیر نیز بتوان استفاده کرد:

حدیث محمدبن عوف قال: ثنا أبوالمغيرة قال: ثنا صفوان قال: ثنا عبدالرحمن بن جبیر قال: لما ابتلىنبي الله أیوب^(ص) بماله وولده وجسمه وطرح فی مزبلة، جعلت أمرأته تخرج تكسب عليه ما تطعمه فحسده الشیطان على ذلك، وكان يأتي أصحاب الخیز والشوی الذين كانوا يتصدقون عليهما، فيقول: اطردوا هذه المرأة التي تغضّنکم، فإنها تعالج صاحبها وتلمسه بيدها، فالناس يتقدرون طعامكم من أجل أنها تأتیكم وتفشّنكم على ذلك وكان يلقاها إذا خرجت كالمحزون لما لقى أیوب، فيقول: لج صاحبک، فأبی إلا ما أتی، فوالله لو تكلم بكلمة واحدة لكشف عنه كل ضر، ولرجع إليه ماله وولده، فتتحجى، فتخبر أیوب، فيقول لها: ليك عدو الله فلتكن هذا الكلام ويلك، إنما مثلك كمثل المرأة الزانية إذا جاء صديقها بشيء قبلته وأدخلته، وإن لم يأتيها بشيء طردته، وأغلقت بابها عنه لما أعطانا الله المال والولد آمنا به، وإذا قبض الذي له منا نکفر به، وبندل غيره إن أقامت الله من مرضي هذا لأجلنک منه، قال: فلذلك قال الله: وخذ بيديك ضغنا فاضرب به ولا تحنث. قوله: وخذ بيديك ضغنا يقول: وقلنا لأیوب : خذ بيديك ضغنا، وهو ما يجمع من شيء مثل حزمة الرطبة، وكلء الكف من الشجر أو الحنيش والتسماريخ ونحو ذلك مما قام على ساق ومنه قول عوف بن الخرع: وأسفل مني نهدة قد ربّتها * وألقيت ضغنا من خلا متطلب وبنحو الذي قلنا في ذلك قال أهل التأویل. ذکر من قال ذلك:

(جامع البيان طبری ج ۲۳ ص ۲۰۰-۲۰۹ ش ۲۸۰-۲۲۰).

همسران تان را به عنوان امانت خدا برگرفتید و به حکم کتاب خدا بر خود حلال کردید پس در باره آنها از خدا بترسید و با ایشان به خوبی رفتار کنید»^{۱۴۸}.

* روایت ابن‌هشام: «ای مردم! شما را بر زنان تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آنها آن است که بر گلیم‌تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فاحشة مبینه نشوند؛ اگر شدند خدا [در آیه ۳۴ سوره نساء] به شما اجازه داده که ترک بستر کنیدشان و بزنیدشان به نحوی که آسیب نبینند. پس اگر دست برداشتند حق دارند که روزی و رختشان را طبق عرف دریافت دارند»^{۱۴۹}.

چنان‌که ملاحظه شد پیامبر^(ص) این مجازات ناچیز در برابر آن خیانت فاحش را، به قرآن مستند کرده. راستی که برنامه الهی کتاب و سنت کجا، کیفر و حشتناک رجم و سنگسار کجا؟

دسته سوم - تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران: در روایات زیر خواهیم خواند که مجازات شرعی پیران (که معمولاً متأهل‌اند) و بیماران (که اعم از متأهل و مجرّد) عبارت از جلد ملايم و تشریفاتی است و در نتیجه مجازات شرعی متأهلان سالم و غیر پیر عبارت از جلد معمولی و اصلی است و نه رجم و سنگسار:

۱۴۸- أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ نَسَائِكُمْ عَلَيْكُمْ حَقًا وَلَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوْطِنُنَّ أَحَدًا فَرْشَكُمْ وَلَا يُدْخِلُنَّ أَحَدًا تَكْرُهُنَّهُ بِيَوْنِكُمْ إِلَّا يَأْذِنُكُمْ، وَالْأَيْتَنِينَ بِفَاحِشَةٍ فَإِنْ فَعَلُنَّ فِيْنَ اللَّهُ قَدْ أَذْنَ لَكُمْ أَنْ تَعْضُلُوهُنَّ وَتَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَتَضْرِبُوهُنَّ ضَرِبًا غَيْرَ مُبِرِحٍ، فَإِذَا اتَّهَمْنَ وَأَطْعَنْكُمْ فَعَلِيهِمْ رِزْقُهُنَّ وَكَسُوتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ، أَخْذُنَهُنَّهُ بِأَمَانَةِ اللَّهِ وَاسْتَحْلَلُتُمْ فَرُوجُهُنَّ بِكِتَابِ اللَّهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ وَاسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا (تفف العقول ص ۲۲-۲۳ + وسائل الشيعة ح ۲۷۷۳۲).

۱۴۹- أَمَّا بَعْدِ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنْ لَكُمْ عَلَى نَسَائِكُمْ حَقًا، وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ حَقًا، لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يُوْطِنُنَّ فَرْشَكُمْ أَحَدًا تَكْرُهُنَّهُ، وَعَلَيْهِنَّ أَنْ لَا يَأْتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ مُبِيْنَةٍ، فَإِنْ فَعَلْنَ فِيْنَ اللَّهُ قَدْ أَذْنَ لَكُمْ أَنْ تَهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَتَضْرِبُوهُنَّ ضَرِبًا غَيْرَ مُبِرِحٍ، فَإِنْ اتَّهَمْنَهُنَّ رِزْقَهُنَّ وَكَسُوتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (السیرة النبوية ابن‌هشام خطبة رسول‌الله فی حجۃ‌الوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳ + تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).

* «سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئلهٔ فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بپرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بپرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سوالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سوالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول خدا آوردند. رسول خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشة درخت خرما آوردند که صد تراشهٔ نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربت بر بدن آن پیرمرد بیمار و یک ضربت بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دستهٔ علف خشک برگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن». ^{۱۵۰}

* «پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدليل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت^(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقهٔ باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت» ^{۱۵۱}.

۱۵۰- گزیدهٔ تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی / متن مرجع: عن حنان بن سدیر ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أری لک من أبی عبد الله^(ع) منزلة فاسلہ عن رجال ذنی و هو مريض فان أقیم عليه الحد خافوا ان يموت ما يقول فيه؟ قال فسألته فقال لی هذه المسألة من تلقاه نفسك أو أمرک انسان ان تسأل عنها؟ قال: قلت: ان سفیان الثوری امرنی ان أسألك عنها قال: فقال: ان رسول الله^(ص) اتی برجل كبير قد استسقى بطنه و بدت عروق فخذيه و قد ذنی بامرأة مريضة فأمر رسول الله^(ص) فاتی بعرجون فيه مائة شمراخ ضربه ضربة واحدة و ضربها ضربة واحدة و خلی سبیلهما وذلک قوله عز وجل: وخذ بیدک ضغنا فاضرب به ولا تحنت (تهذیب الاحکام ج ۱۰ ح ۲۲ ص ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳ ، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۷ ، وسائل الشیعه ح ۳۴۱۰۶).

۱۵۱- عن سهل بن سعد ان النبي^(ص) اتی بشیخ قد ظهرت عروقه قد ذنی بامرأة فضربه بضفت فيه مائة شمراخ ضربة واحدة (تفسیر الدرالمنتور ج ۵ ص ۳۱۷ [المعجم الكبير طبرانی ج ۶ ص ۳-۱۵۲]).

در حالی که شدیدترین کیفر (ترجم+جلد کامل) را در قول مشهور برای همین پیران قائل‌اند اما رسول خدا^(ص) مطابق روایت بالا، نه تنها کیفر جمع (ترجم+جلد) را تجویز نکرد و اسمی از کیفر رجم به میان نیاورد بلکه از جلد هم، به نوع ملایم و تشریفاتی اش اکتفا کرد! جالب این‌که حدیث سازان عصبی مزاج در برابر این انعطاف فوق‌العاده حضرت، آیه‌ای از خودشان ساختند و مجازات پیران را رجم و سنگسار دانستند.^{۱۵۲}

* «در عهد رسول خدا بیماری در شُرف مرگ، مرتکب فاحشه شد. همسرش مراتب را گزارش داد؛ پیامبر^(ص) فرمان داد که [بجای جلد اصلی] شاخه‌ای صد ساقه‌ای برگی‌رند و یک بار به او بزنند».^{۱۵۳}

پس کیفر زنای محضنه، جلد اصلی و کامل است و نه رجم و سنگسار.

دستهٔ چهارم- تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی:

حدیث زیر را بخوانید و خود نتیجه بگیرید:

* «امام علی^(ع) گفت: خدای تبارک و تعالی، رسول خود را با رافت و مهربانی مبعوث کرد؛ در همین راستا بود که قوم پیامبر را در آغاز نبوّتش [به سرعت] از عادات‌شان برنگردانید بلکه فرصت داد تا اسلام در قلب و سینه‌شان برای اجرا جا باز کند مثلاً از جمله مقرراتِ عهد جاهلیّت این بود که هرگاه زنی مرتکب زنا می‌شد او را در خانه‌ای حبس می‌کردند و این حبس با سختی‌هایش تا مرگ وی ادامه داشت و هرگاه مردی مرتکب زنا می‌شد او را از مجالس‌شان طرد کرده، مورد

۱۵۲- الشیخ والشیخة إذا زنيا فارجموهما البتة نكلاً من الله والله عزیز حکیم؛ پیر مرد و پیر زن را در صورت زنا رجم و سنگسار کنید که آن عقوبیتی از جانب خداست و خدا عزیز و حکیم است (منابع حدیثی). گفتنی

است سیر صعودی کیفر زنا مطابق برخی از همین روایات مشهور بحث‌انگیز چنین است:

مجرد (جلد)، نامزد و عقدکرده (جلد+ترشیدن سر+تبعد)، متاًهل (ترجم)، پیران (جلد+ترجم). اما جنان که گفته شد رسول خدا^(ص) برای پیران، سبکترین کیفر یعنی جلد ملایم و تشریفاتی را قرار داد.

۱۵۳- أخرج عبدالرازاق و عبدین حمید عن محمدبن عبدالرحمن عن ثوبان ان رجلاً أصاب فاحشة على عهد رسول الله^(ص) و هو مريض على شفا موت فأخبر أهله بما صنع فامر النبي^(ص) بقنو فيه مائة شمراخ فضرره ضربة واحدة (تفسیر الدر المتنور ج ۵ ص ۳۱۷).

ناسزا و آزار و ملامت قرار می‌دادند و راهی جز همین کیفرها را نمی‌شناختند. در همین راستا در اوایل اسلام [این روش، البته با تعدیلاتی و با وعده‌هایی، امضا شد و] آیه آمد: "زنان تان که مرتكب زنا می‌شوند چهار شاهد بر علیه‌شان مطالبه کنید و چنان‌چه شهادت دادند آن‌ها را در خانه نگه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خداوند گشایشی [و راه مناسب‌تری] برای آنان قرار دهد؛ و هرگاه مردان تان مرتكب زنا شدند آنان را مورد ایذاء قرار دهید و چنان‌چه توبه کردند و به اصلاح پرداختند خداوند توبه‌پذیر است". ولی آن‌گاه که بر تعداد مسلمان‌ها افزوده شد و اسلام نیرومند گردید و مسلمانان از قوانین [سخت‌گیرانه] جاهلی، احساس ترس و وحشت پیدا کردند خداوند آیه "به هر یک از زن و مرد زناکار، صد ضربه بزنید [و رهاشان کنید]" را نازل کرد و با آن، آیه حبس ابد زنان و ایذاء مداوم مردان را نسخ کرد^{۱۵۴}.

امام علی مطابق حدیث متینی که نقل شد حتی مجازات "حصر دائم در خانه" یعنی آیه ۱۵ سوره نساء را متأثر و متناسب با طبع خشن جاهلی مردم در ابتدای بعثت دانسته و می‌فرماید مجازات مذکور بعدها به مجازات "جلد" تقلیل یافت. چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید: اولاً در این فرآیند هیچ خبری و اسمی از رجم و سنگسار نیست! ثانیاً در روندی تعديل آمیز و خشونت‌زدا حتی مجازات حبس دائم و ایذاء مداوم نیز بدلیل وحشت‌زا و خشن بودن‌شان مورد نسخ قرار گرفت و جای خود را

۱۵۴ - وفي تفسير النعماني عن علي^(ع): إن الله تبارك وتعالى بعث رسول الله^(ص) بالرأفة والرحمة، فكان من رأفته و رحمته أنه لم ينقل قومه في أول نبوته عن عادتهم، حتى استحكم الإسلام في قلوبهم وحلت الشريعة في صدورهم، فكان من شريعتهم في الجاهلية أن المرأة إذا زلت حبست في بيت وأقيمت بأودها حتى يأتيها الموت. وإذا ذنى الرجل نفوه عن مجالسهم وشتموه وأذوه وغيروه، ولم يكونوا يعرفون غير هذا. قال الله تعالى في أول الإسلام (واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستنهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فامسكونهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا * والله لذان يأتينها منكم فأذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهما إن الله كان توابا رحيمًا). فلما كثر المسلمين وقوى الإسلام واستوحشوا الأمور الجاهلية أنزل الله^(ع) "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلد إلى آخر الآية" ففسحت هذه الآية آية الحبس والأذى (بحوث في تاريخ القرآن وعلومه ص ۲۲۱ و ۲۲۲ [تاریخ و علوم قرآن، سید ابوالفضل میر محمدی زرندي ص ۲۲۲ دفتر انتشارات اسلامی] + وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۵۱ ح ۳۴۲۰۱).

به کیفری زودگذر (صد ضربه جلد) داد؛ بنابراین وقتی امام علی حبس و ایذاء را وحشتزا معرفی می‌کند و این دو حکم سابقاً ا مضائی را به همین دلیل منسوخ اسلام می‌داند دیگر چه جایی برای تشریع قتل‌سنگسارانه که اوچ وحشت و مرگی تراژدیک است باقی می‌ماند. گزارش مشابهی که از تفسیر قمی در زیر می‌آورم به تقویت بحث کمک می‌کند:

* «علی بن ابراهیم در خصوص ناسخ و منسوخ روایت کرد که دوره عده زنان در جاھلیّت چنین بود که اگر شوهری می‌مرد زنش یک سال عده نگه می‌داشت پس وقتی رسول خدا^(ص) مبعوث شد ایشان را از آن برنگردانید و بر همان عادت‌شان باقی گذارد و در همین راستا این آیه را نازل کرد (والذین يُتوفّون منکم و يذرون أزواجا و صيّة لآزواجهم متاعا إلى الحول غير اخراج : کسانی از شما که مرگ‌شان فرا می‌رسد و همسرانی بر جای می‌گذارند باید برای همسران خوبیش وصیّت کنند که آنان را تا یک‌سال بهره‌مند سازند) و همان عده یک‌سال را [فعلاً] پذیرفت اما هنگامی که اسلام نیرومند گردید خدا این آیه را نازل کرد (الذین يُتوفّون منکم و يذرون أزواجا يتربصن بأنفسهن أربعة أشهر و عشر : کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی بر جای می‌گذارند، همسران چهار ماه و ده روز انتظار می‌برند) و با آن، یک‌سال عده‌ای را که در آیه اول امضا کرده بود پایان یافته شمرد. همچنین در دوران جاھلیّت اگر زنی زنا می‌کرد تا پایان عمرش در خانه حبس می‌شد و مرد زانی مورد ایذاء و آزار قرار می‌گرفت در همین راستا خدا این آیه را نازل کرد (وللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن في البيوت حتى يتوفاھن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً" وفي الرجل "واللذان يأتياھما منکم فأذوهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنھما ان الله كان توابا رحيما) اما وقتی اسلام قوّت گرفت خدا این آیه را نازل کرد (الزنانية والزانية فاجلدوا كل واحد منها ماءة جلد : به هر یک از زن و مرد زنکار صد ضربه وارد کنید) و بدین ترتیب

مجازات امضایی حبس ابد و ایداء را پایان یافته شمرد. از این‌گونه موارد در قرآن فراوان است»^{۵۵}.

* «قمی در شرح آیه (و از زنان شما، کسانی که مرتكب زنا می‌شوند چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) روایت می‌کند که در جاهلیّت، وقتی مرد با زن زنا می‌کرد زن را تا هنگام مرگ در خانه حبس می‌کردند سپس این رسم [که در آغاز، با آیهٔ فوق توسط اسلام امضا شده بود] با آیهٔ (به زن زناکار و مرد زناکار صد ضربه وارد کنید) منسوخ شد»^{۵۶}.

با توجه به روایات فوق، آیا سیر تشریع هرگز می‌تواند به ایستگاه رجم و سنگسار رسیده باشد؟

دستهٔ پنجم - گشایش نسبت به حبس خانگی:

برخی روایات معتقدند گشایش و عده شدهٔ قرآن (در آیهٔ ۱۵ سوره نساء) برای "زنان شوهردار" محکوم به حبس دائم خانگی، عبارت از جمله است که در آیهٔ دوم

۱۵۵- فاما الناسخ والمنسوخ فان عدة النساء كانت في الجاهلية إذا مات الرجل تعذر امرأته ستة فلما بعث رسول الله (ص) لم ينقولهم عن ذلك وتركهم على عاداتهم وإنزل الله تعالى بذلك قراناً فقال: "والذين يتوفون منكم ويذرون أزواجاً وصيّة لآزواجهم متاعاً إلى الحول غير اخراج" فكانت العدة حولاً فلما قوى الإسلام إنزل الله "الذين يتوفون منكم ويذرون أزواجاً يتبرصن بأنفسهن أربعة أشهر وعشرين" فنسخت قوله "متاعاً إلى الحول غير اخراج" ومثله ان المرأة كانت في الجاهلية إذا زنت تحبس في بيته حتى تموت والرجل يوذى فإنزل الله في ذلك "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فامسكونهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً" وفي الرجل "واللذان يأتينها منكم فأذورهما فان تابا وأصلحا فاعرضوا عنهما ان الله كان تواباً رحيمًا" فلما قوى الإسلام إنزل الله "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منها ماءة جلدة" فنسخت تلك ومثله كثير (تفسیر قمی ج ۱ ص ۷۶و۷۷).

۱۵۶- قوله "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فامسكونهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً" فإنه في الجاهلية كان إذا زنى الرجل المرأة كانت تحبس في بيت إلى أن تموت ثم نسخ ذلك بقوله "الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة" (تفسیر قمی ج ۱ ص ۱۳۳).

سوره نور آمده؛ که به صراحت خلاف سنگسار بوده و حتی ناسخ حبس خانگی است:

* «در کافی به سند خود از محمدبن سالم از ابی جعفر^(ع) روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: سوره نور بعد از سوره نساء نازل شده، و شاهد صدق این سخن این است که خدای تعالی در سوره نساء فرمود: "و آن دسته از زنان شما که عمل زنا مرتکب می شوند علیه آنان استشهاد کنید به چهار نفر از خودتان، که اگر شهادت دادند ایشان را در خانه‌ها زندانی کنید تا بمیرند، و یا خدای تعالی راه نجاتی برایشان قرار دهد" و در سوره نور به عنوان جعل و قرارداد راه نجات فرموده: سوره أَنْزَلْنَا هَا وَفَرِضْنَا هَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيْنَاتٍ لَعْلَكُمْ تَذَكَّرُونَ الزَّانِيَةُ وَالْزَانِي فَاجْلَدُوهُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مائةً جَلْدًا وَلَا تَأْخُذُوهُمْ بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهُدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^{۱۵۷}.

در این حدیث ملاحظه شد که امام باقر، کیفر قبلی زنان شوهردار را عبارت از حبس در خانه، و کیفر ناسخ و دست آخر ایشان را عبارت از جلد می داند. امام نه تنها به ابراز این مطلب می پردازد بلکه این رأی را برخاسته از قرآن معروفی می کند. چنان که به وضوح دیده شد هیچ خبری از رجم و سنگسار محضنه در کلام امام نبود!

۱۵۷ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۱۹ / منبع: کافی ج ۲ ص ۲۸-۳۳ ح ۱: عن محمدبن سالم عن ابی جعفر^(ع) قال: ... وسوره النور أُنزلت بعد سوره النساء وتصديق ذلك أن الله عزوجل أُنزل عليه في سوره النساء "واللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فان شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلا" والسبيل الذي قال الله عزوجل: سوره أَنْزَلْنَا هَا وَفَرِضْنَا هَا وَأَنْزَلْنَا فيها آيات بينات لعكم تذکرُونَ، الزانية والزاني فاجلدوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مائةً جَلْدًا وَلَا تَأْخُذُوهُمْ بِهِمَا رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهُدَ عَذَابَهُمَا طَائِفَةً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ". // شرح أصول الكافي، مولى محمد صالح المازندرانی ج ۸ ص ۹۸: قوله "سوره النور أُنزلت بعد سوره النساء" الظاهر أنه لم يذكره لبيان السابق إذ لا تعلق له به بل ذكره لبيان الواقع والأشعار بأن سبيلا في آية النساء هو الجلد الذي في آية النور لأن القرآن بعضه يفسر ببعضه والراسخون في العلم يعرفونه بالهام إلهي وتعريف نبوى. قوله: "واللاتي يأتين الفاحشة - الخ" قيل المراد بالفاحشة الزنا وقيل المساحة وبالإمساك معهن عنها أو حبسهن في البيوت فجعلها سجنًا عليهم ولعل المضاف إلى الموت ممحوظ أى ملك الموت والسبيل هو الجلد ولم يذكره استغناء بقوله: الزانية والزاني فاجلدوا.

در تقویت این روایت، به تفسیر جزء به جزء سعیدبن جبیر از آیه سوره نساء (واللاتی یأتین الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفيهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً : و از زنان شما، کسانی که مرتكب فاحشه میشوند، چهار تن از میان خود بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ‌شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد) دقّت کنید: «فاحشه يعني زنا؛ نسائكم يعني زنان مسلمان شوهردار؛ منکم در عبارت فاستشهدوا عليهن أربعة منکم يعني از مسلمانان آزاد؛ فإن شهدوا يعني اگر شهادت دادند بر وقوع زنا؛ فأمسكوهن يعني آنان را حبس کنید در خانه در زندان. مجازات حبس مربوط به اول اسلام بود که اگر چهار شاهد عادل مسلمان شهادت می‌دادند که فلان زن مرتكب زنا شده او را در زندان حبس می‌کردند چنان‌چه آن زن شوهر داشت مهریه از وی ستانده می‌شد ولی شوهر خرجی اش را می‌پرداخت و طلاقش نمی‌داد اما با وی آمیزش نمی‌کرد [در آن دوران] به زن حد نمی‌زدند ولکن وی را در زندان حبس می‌کردند. حتی يتوفيهن الموت يعني تا وقتی که بمیرد در همان حال حبس باقی بماند. سبیلاً در عبارت أو يجعل الله لهن سبیلاً يعني راه خلاصی از حبس. این راه خلاص، حد [يعني جلد و تنبیه] است».^{۱۵۸}

آیا در تفسیر این تابعی مشهور، نشانی از رجم و سنگسار یافتید؟

۱۵۸- عن سعیدبن جبیر في قوله واللاتي یأتين الفاحشة يعني الزنا من نسائكم يعني المرأة التي من المسلمين فاستشهدوا عليهن أربعة منكم يعني من المسلمين الأحرار فان شهدوا يعني بالزنا فامسکوهن يعني احبسون في البيوت يعني في السجون وكان هذا في أول الاسلام كانت المرأة إذا شهد عليها أربعة من المسلمين عدول بالزنا حبست في السجن فان كان لها زوج أخذ المهر منها ولكنه ينفق عليها من غير طلاق ويisis عليها حد ولا يجتمعها ولكن يحبسها في السجن حتى يتوفاهن الموت يعني حتى تموت المرأة وهي على تلك الحال أو يجعل الله لهن سبیلاً يعني مخرجا من الحبس والمخرج الحد (الدرالمثبور ج ۲ ص ۱۲۹)

دستهٔ ششم - سَر بزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر):

* «مردی [ناگاه از لای در] زنش را با مردی [در بستر] یافت پس در را به رویشان بست و پرده را آویخت [و سراغ مأمور حاکم رفت تا آن‌ها خود به صحنه آیند و به چشم ببینند] سرانجام عمرین خطاب هریک از آن دو [خطاکار] را صد ضربه زد».^{۱۵۹}

این گزارش که عیناً در مورد زن شوهردار بود هیچ خبری از رجم و سنگسار در آن وجود نداشت و به جلدِ قرآنی اعتماد شده بود. جالب این‌که مجازات جلد در آن را همان عمری انشا کرد که برخی قائل‌اند رجم اساساً ساخته اöst! پس این گزارش می‌تواند ما را در انتساب مقولهٔ رجم، حتّی به عمرین خطاب هم مردّ کند.

دستهٔ هفتم - همسر سعد بن عباده:

* «مردی مُقْعَد [زمین‌گیر، نایینی] نزد کنیزان سعد بن عباده بود [و در امور خانه کمک‌شان می‌کرد] او با همسر سعد همبستر شد و باردارش کرد. زن گفت: مقعد، مرا حامله کرد؛ مقعد مورد سئوال واقع شد و اعتراف کرد پس پیامبر^(ص) دستور داد که مرد را با شاخهٔ نخل مورد جلد قرار دهند».^{۱۶۰}

«مرد نایینی نزد کنیزان سعد بود. او مرتکب زنا با همسر سعد شد به همین خاطر پیامبر^(ص) دستور داد وی را با شاخهٔ نخل [که صد ساقه داشت] زندن».^{۱۶۱}.

۱۵۹- عن الحسن أن رجلاً وجد مع امرأته رجلاً قد أغلق عليهما وأرخي عليهما الأستان فجلدهما عمرين الخطاب مائة مائة (كتنز العمال ح ۱۳۴۷۳)

۱۶۰- كان رجل عند جوار سعد بن عبادة مقعد فظهرت بامرأته حمل فقللت أحبلني المقعد فسئل المقعد فاعترف فأمر به النبي^(ص) أن يجلد بأشكال النخل (السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۳)

۱۶۱- كان ضريراً عند جوار سعد زنا بامرأته فأمر النبي^(ص) أن يجلد بأشكال النخل (السنن الكبرى نسائي ج ۴ ص ۳۱۲ ح ۷۳۰۴) / حدثني ديگر برای توضیح انکال: وأخرج عبد الرزاق و سعید بن منصور و ابن جریر و

ابن المنذر عن أبي امامه بن سهل بن حنيف قال حملت ولidea في بني ساعدة من زنا فقيل لها من حملك قالت من فلان المقعد فسئل المقعد ف قال حملت فرفع ذلك إلى رسول الله عليه وسلم فقال خذوا له عثکولا

فيه مائة شمارخ فاضربوه به ضربة واحدة ففعلوا (الدر المتنور ج ۵ ص ۳۱۷).

چنان‌که ملاحظه شد مردی که با همسر سعد بن عباده مرتکب زنا شده بود، به خاطر معلولیتش، از جانب رسول خدا^(ص) به جلد ملایم و تشریفاتی (و نه جلد واقعی و جدی) محکوم گردید ولی زن سعد به رجم و سنگسار محکوم نشد؛ این در حالی است که مطابق افسانه‌ای ساختگی در روایتی مشابه، زن شوهردار پس از اعتراف، مورد رجم واقع شد (در صورتی که در روایت فوق نیز زن سعد بن عباده به این امر اعتراض کرده بود). متن افسانه از این قرار است:

«أبوهُرِيْه و زيدِبْن خالد الجهْنِي رواية كرده می‌گویند: مردی از اعراب نزد رسول خدا^(ص) آمده عرض کرد: يا رسول الله تو را به خدا سوگند می‌دهم که جز به کتاب خدا مرا به چیزی حکم ننمای! خصم مقابل که از او داناتر بود گفت: آری! بین ما به کتاب خدا داوری کن و مرا اذن سخن ده! پس رسول خدا^(ص) فرمود: بگو! گفت: همانا پسر من مزدور این شخص بوده و با زن وی زنا کرده است، و به من خبر داده شده که پسرم باید رجم شود. پس برای او صد گوسفند و یک کنیز فدیه دادم. سپس از اهل علم پرسیدم و مرا خبر دادند که بر پسرم صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است، و بر زن این شخص رجم است. آنگاه رسول خدا^(ص) فرمود: سوگند به آن که جان من در دست او است بین شما دو نفر به کتاب خدا داوری خواهم کرد! کنیز و گوسفندان به تو بازگردانده می‌شوند، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از وطن است. پس ای انیس نزد همسر این شخص برو اگر اعتراض نمود وی را سنگسار کن! راوی می‌گوید: انیس نزد آن زن رفته و او به گناه خود اعتراض نمود. آنگاه رسول خدا^(ص) دستور داد و آن زن رجم شد».^{۱۶۲}

۱۶۲- صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۲۱ : عن أبي هريرة و زيد ابن خالد الجهنى انهما قالا إن رجلا من الاعراب اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أشدك الله الا قضيت لي بكتاب الله فقال الخصم الآخر وهو أفقه منه نعم فاقض بيتنا بكتاب الله واثن لى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قل قال إن ابني كان عسيفا على هذا فزني بامراته واني أخبرت ان على ابني الرجم فافتديت منه بمائة شاة ووليدة فسألت أهل العلم فأخبروني إنما على ابني جلد مائة وتغريب عام وان على امرأة هذا الرجم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذى نفسي بيده لأنقضين بينكمكا بكتاب الله الوليدة والفنم رد وعلى ابنيك جلد مائة وتغريب عام واغد يا انيس إلى امرأة هذا فان اعترفت فارجحها قال فغدا عليها فاعترفت فامر بها رسول الله صلى الله عليه وسلم

چنان‌که ملاحظه شد رجم در این روایت نیز همانند شش افسانهٔ مرگبار پیش‌گفته (که در مبحث تلاش جاعلان در تغییر و بیزگیهای رجم آوردم) از طریق اقرار و اعتراض ثابت گردید که باطل‌بودنش در زنای محضنه را پیش‌تر شرح دادم. فقیه سیّد محمدجواد غروی معتقد است این روایت همان روایت مربوط به مaux است و دو مورد متفاوت نیستند. برای اطلاع از ایرادات فاحش این دو روایت به ظاهر متفاوت به استدلالات فقیه یادشده در کتاب فقه استدلالی (که در پاورقی اخیر از آن یاد کردم) مراجعه شود. گویا جاعل روایت، تمام هم خود را برای تضعیف و تحریف قرآن به کار برده زیرا علاوه بر این‌که با مطرح‌ساختن "اقرار" و اعتراض، انحصار بینهٔ قرآنی را نادیده گرفت همچنین "تبعید" و "رجم" را جزو قرآن شمرد! و عملاً قائل به "تحریف کتاب خدا" و حذف آیاتی از آن گردید! راستی چه راحت قرآن خدا را با خامی ذهن، قربانی رجم و سنگسار می‌کنیم.

به بحث اصلی باز گردیم؛ همان‌طور که ملاحظه گردید همسر سعد بن عباده علیرغم تن‌دادن به زنا اما بر طبق قضاؤت پیامبر سنگسار نشد، به قتل نرسید و همچنان به حیاتش ادامه داد و حتی خود سعد هم در مورد زنش (بنا به سه روایتی که در بخش اول آوردم) نه قائل به مجازات بود و نه هیچ استفتایی در این باره از حضرت^(ص) کرد: «امام صادق روایت کرد که پدرش [امام باقر] گفت: سعد بن عباده به رسول خدا گفت: ای رسول خدا! اگر مردی را با همسرم ببینم آیا می‌توانم مرد را بکشم؟ رسول خدا^(ص) پاسخ داد: ای سعد! پس شهود چهارگانه چه می‌شود؟».^{۱۶۳}

دستهٔ هشتم - نکول از لعan:

اگر مردی مطمئن باشد زنش مرتكب زنا شده (مثلاً به رأى العين دیده باشد) می‌تواند درخواست مراسم لعan کند و رسماً بر ادعای خود تأکید ورزد. در این مراسم اگر

فرجmet [ترجمهٔ حدیث از کتاب فقه استدلالی در مسائل خلافی اثر مرحوم سید محمدجواد موسوی غروی ترجمه سیدعلی اصغر غروی ص ۶۵۳، رجم سنگسار (مقالهٔ موسوی غروی) ص ۸۲].

۱۶۳ - وسائل الشیعه ح ۳۴۴۱۲ متن حدیث همراه با دو مورد مفصل در این باره، در بخش اول مبحث راه ثبوت رجم طی احادیث شماره ۱۰ آورده شد.

زن شرکت کند و رسماً بر دروغ بودن اتهام تأکید کند در این صورت بدون این که بر هیچیک حدّی اقامه شود برای همیشه از هم جدا می‌شوند ولی اگر از خود رفع اتهام نکند (و به اصطلاح از لعان نکول کند) موجب اقامهٔ حد بر وی می‌گردد؛ اما این که نوع حد و کیفر چیست اختلاف به همین برمی‌گردد؛ مطابق برخی روایات (که مبنای رأی مشهور است) می‌باید وی را رجم و سنگسار کرد^{۱۶۴} اما مطابق روایات زیر علیرغم نکول زن، خبری از رجم نیست و به جلد قرآنی استناد شده است:

* «علی بن جعفر از برادرش امام کاظم، در بارهٔ مردی که اقدام به لعان بر علیه زنش کند و هنگام اجرا، چهار بار سوگند بخورد ولی از سوگند بار پنجم خودداری کند سوال کرد که امام پاسخ داد: اگر بار پنجم را انجام ندهد در این صورت زن [همچنان] همسرش است و خودش مورد جلد قرار می‌گیرد و همچنین اگر [مرد لuan را کامل انجام دهد و] زنش در هنگامی که نوبت سوگند اوست از لuan خودداری کند در این صورت نیز برای وی کیفری همانند مورد قبلی [جلد]^{۱۶۵} است».

چنان‌که ملاحظه شد امام کاظم سزای زن در صورت نکول را از نوع جلد دانست. در حدیث بعدی، رسول خدا^(ص) در ضمن مراسم لuan به همین سزا، یعنی جلد مذکور در کتاب خدا، در صورت خودداری زن از رفع اتهام اشاره می‌کند. انتهای روایت، حکایت شگفت‌آوری دارد زیرا زن پس از این‌که لuan را انجام داد (و از

۱۶۴ - عده من أصحابنا، عن سهل بن زیاد، عن احمد بن ابی نصر، عن منی الحناط، عن زراره قال : سئل أبو عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : "والذين يرموا ازواجاهم ولم يكن لهم شهاده إلا أنفسهم" قال: هو الذي يقذف امرأته فإذا قذفها ثم أقر بأنه كذب عليها جلد الحد وردت إليه امرأته وإن أبي إلا أن يعوض فشهد عليها أربع شهادات بالله إنه لمن الصادقين والخامسة يلعن فيها نفسه إن كان من الكاذبين وإن أرادت أن تدرأ عن نفسها العذاب والعذاب هو الرجم شهدت أربع شهادات بالله إنه لمن الكاذبين والخامسة أن غضب الله عليها إن كان من الصادقين وإن لم تفعل رجمت فإن فعلت درأت عن نفسها الحد ، ثم لا تحل له إلى يوم القيمة (كافی ج ۷ ص ۲۱۱).

۱۶۵ - عن علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر^(ع) قال : سأله عن رجل لاعن امرأته فحلف أربع شهادات بالله ثم نكل عن الخامسة فقال: ان نكل عن الخامسة فهي امرأته ويفجلد ، وإن نكلت المرأة عن ذلك إذا كان اليمين عليها فعلها مثل ذلك (تهذیب ج ۸ ص ۱۹۱ ح ۲۲ + کافی ج ۱۶۵ ص ۱۶۵ ح ۱۲).

یکدیگر جدا شدند) بچهاش به دنیا آمد و معلوم شد ناشی از زنا بوده و حق با مرد است ولی با این حال هیچ! کیفری برایش از جانب رسول خدا تعیین نشد نه رجم و نه حتی جلد:

«در تفسیر قمی در ذیل جمله "والذین یرمون أزواجهم ... إن كان من الصادقين" روایت کرده که این آیه در باره لعان نازل شده، و سبب نزولش این بوده که وقتی رسول خدا^(ص) از جنگ تیوک برگشت عویمر بن سمحاء زنا داده و از او حامله نزدش آمد و گفت: یا رسول الله همسر من به شریک بن سمحاء زنا داده و از او حامله شده، رسول خدا^(ص) از او روی بگردانید، عویمر مجددًا سخن خود را تکرار کرد و رسول خدا روی گردانید؛ تا چهار مرتبه این کار تکرار شد. پس رسول خدا به خانه اش رفت و آیه لعان بر او نازل شد پس برای نماز عصر بیرون شد و بعد از نماز به عویمر فرمود: برو همسرت را بیاور که خدا آیه قرآنی در باره شما زن و شوهر نازل کرده، پس مرد نزد زن آمد و گفت رسول خدا تو را می خواهد، زن که زن آبرومندی بود با جمعی از قوم خود آمد، همین که داخل مسجد شد رسول خدا به عویمر فرمود: بروید نزدیک منبر و آن جا ملاعنه کنید! عویمر پرسید چگونه ملاعنه کنیم؟ فرمود پیش بیا و بگو: خدا را شاهد می گیرم که من در آن چه به این زن نسبت داده ام از راستگویانم، عویمر جلو منبر آمد و یک بار صیغه لعان را جاری کرد، حضرت فرمود: اعاده کن دوباره خواند، تا چهار بار، فرمود: در نوبت پنجم بگو که لعنت خدا بر من باد اگر از دروغگویان باشم [و او نیز آن را گفت] آن گاه حضرت فرمود مواظب باش که لعنت، دعای مستجابی است اگر دروغ بگویی تو را خواهد گرفت. آن گاه به او فرمود: برو کنار و به همسرش فرمود: مثل او شهادت بده و گرنه حد خدا [در مورد زنا] را بر تو جاری می کنم (و إلا أقمت عليك حد الله) زن به صورت افراد فامیلیش نگریست و گفت: من این رویها را در این شبانگاه سیاه نمی کنم پس نزدیک منبر آمد و گفت خدا را شاهد می گیرم که عویمر در این نسبت که به من بسته از دروغگویان است، حضرت فرمود: اعاده کن، تا چهار نوبت اعاده کرد سپس فرمود: حالا خودت را لعنت کن اگر او از راستگویان باشد، زن در نوبت پنجم گفت غصب خدا بر من باد اگر چنان چه عویمر در نسبتی

که به من داده از راستگویان باشد، حضرت فرمود: وای بر تو! این نفرین مستجاب است اگر دروغگو باشی تو را می‌گیرد. پس رسول خدا^(ص) به شوهرش فرمود: برو که دیگر تا ابد این زن بر تو حلال نیست. گفت پس آن مالی که من به او داده ام چه می‌شود؟ حضرت فرمودند اگر تو در این نسبت که به او دادی دروغگو باشی که آن مال از خود این زن نیز از تو دورتر شده است و اگر راست گفته باشی، آن مال مهربه این زن، و عوض کامی است که از او گرفته‌ای و رحم او را برای خود حلال کرده‌ای (سپس رسول خدا فرمود: اگر او فرزندی بیاورد که نازک رو، چشم‌گشاد، موییجیده و سخت مجعدمو باشد پس او محصول امر ناگوار و زشت است و اگر همسر تو فرزند چشم‌شهلا و موباریک باشد پس از آن پدرش می‌باشد. گفته شده است او فرزندی از طراز و مشخصات نخستین را آورد پس آن زن هرگز به شوهرش حلال نمی‌گردد و اگر فرزندی بیاورد پدرش از او ارت نمی‌برد و میراث او از آن مادرش می‌باشد و اگر مادرش فوت کرده باشد پس ارت او از آن دایی‌ها می‌گردد و اگر کسی ... [او] را قذف و نسبت زنا دهد حدّ فرد قاذف به او زده می‌شود».^{۱۶۶}

۱۶۶- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۲ البته عبارات پایانی ترجمه که داخل (...). قرار دادم را از ترجمهٔ تفسیر شریف صافی ج ۴ ص ۵۹۰ افزودم / متن اصلی: واما قوله (والذين يرمون ازواجهم -إلى قوله - إن كان من الصادقين) فإنه نزلت في اللعan، وكان سبب ذلك أنه لما رجع رسول الله ص من غزوة تبوك جاء إليه عويمرين ساعدة العجلاني و كان من الأنصار، فقال يا رسول الله ان أمرأتي ذنى بها شريك بن السمحا وهى منه حامل ، فأعرض عنه رسول الله ص فأعاد عليه القول، فأعرض عنه حتى فعل ذلك أربع مرات، فدخل رسول الله ص منزله فنزلت عليه آية اللعan، فخرج رسول الله ص وصلى بالناس العصر وقال لعويمر: إنتي بأهلك فقد انزل الله فيكما قرأتنا، فجاء إليها، فقال لها رسول الله ص يدعوك وكانت في شرف من قومها، فجاء معها جماعة فلما دخلت المسجد قال رسول الله ص لعويمر تقدما إلى المنبر والمعنا، قال فكيف أصنع؟ فقال تقدم وقل: أشهد بالله أن إذا لمن الصادقين فيما رميتهما به، قال فتقدمنا وقل لها فقال رسول الله ص أعدتها فأعادها ثم قال أعدها حتى فعل ذلك أربع مرات، فقال له في الخامسة عليك لعنة الله إن كنت من الكاذبين فيما رميتهما به فقال (والخامسة إن لعنة الله عليه إن كان من الكاذبين) فيما رماها به ثم قال رسول الله ص إن اللعنة لموجبة إن كنت كاذبا ثم قال له تتح فتنتح عنـه، ثم قال لزوجته تشهـدين كما شـهد وإلا أقـمت علىـك حد الله، فنظرت في وجـوه قومـها فـقالـت لاـسودـهـ الـوجـوهـ فيـهـ الشـيـهـ، فـتـقـدـمـتـ إـلـىـ الـمـنـبـرـ وـقـالـتـ: أـشـهـدـ بالـلـهـ أـنـ عـوـيـمـرـ بـنـ سـاعـدـ مـنـ الـكـاذـبـينـ فـيـمـاـ رـمـيـتـهـ أـعـادـهـنـاـ فـأـعـادـهـنـاـ حتـىـ أـعـادـهـنـاـ إـلـىـ الـمـنـبـرـ مـرـاتـ أـرـبعـ مـرـاتـ فـقـالـتـ لـهـ فـنـظـرـتـ فـيـ الـعـنـيـ نـفـسـكـ فـيـ الـخـامـسـةـ إـنـ كـانـ مـنـ الصـادـقـينـ فـيـمـاـ رـمـاـهـ بـهـ فـقـالـتـ فـيـ (الـخـامـسـةـ إـنـ غـضـبـ اللهـ عـلـيـهـ إـنـ كـانـ

چنان‌که می‌دانید قائلین به سنگسار، این حکم را ناشی از سنت و حدیث می‌دانند و نه از کتاب خدا؛ و چنین استدلال می‌کنند که مجازات زنای محضنه (و از جمله زن شوهردار) در کتاب خدا نیامده و طبیعتاً برای بدست آوردنش باید سراغ سنت رفت و سنت در این باب، ناطق به کیفر سنگسار است. اما رسول‌خدا^(ص)، که صاحب سنت است، در حدیث شفاف بالا از اعمال حد خدا در باره زن شوهردار سخن می‌گوید و به عبارت دیگر بر وجود مجازات زنای محضنه در کتاب خدا اشاره می‌کند (نم قال لزوجته تشهیدن كما شهد وإن أقمت عليك حد الله). این حد قرآنی که از سوی رسول‌خدا در مورد زن شوهردار به آن استناد شد عبارت از جلد است زیرا حدیث نبوی فوق، مربوط به آیات ۶ تا ۹ سوره نور است که خود، ادامه آیه ۲ است که صریحاً به مجازات جلد پرداخته است. همچنین با این‌که پس از زایمان زن، معلوم شد که وی مرتكب زنا شده و مولود، نتیجه زنا بوده ولی این مسئله هیچ تأثیری در قضاوت اسلامی نداشت؛ از همین‌جا می‌توان پی به بی‌اعتباری سخن عمرین خطاب بُرد آن‌جا که در سخنرانی معروفش هم رجم را تأسیس کرد و هم بارداری را طریقی برای اثبات زنای محضنه دانست!

در روایت بعدی می‌بینیم مردی که زنای همسرش را دیده و به آن اطمینان پیدا کرده با این‌همه، یا می‌تواند درخواست لعان کند و یا سکوت پیشه کند و پی‌گیری نکند؛ اما هرگز حقِ کشتن وی را ندارد:

* «عبدالله بن مسعود روایت کرد که مردی نزد پیامبر^(ص) آمد و گفت: ای رسول‌خدا! اگر مردی ببیند با همسرش مردی را [که مشغول جماع‌اند] در این صورت، اگر به سخن درآید حد جلدش می‌زیند [زیرا شاهدی به غیر از خودش نیست] اگر بکشد

من الصادقين) فيما رمانی به فقال لها رسول الله ص ويلك ويلك إنها موجبة إن كنت كاذبة ثم قال رسول الله ص لزوجها اذهب فلا تحل لك أبدا قال يا رسول الله فمالى الذي أعطيتها؟ قال إن كنت كاذبا فهو أبعد لك منه وإن كنت صادقا فهو لها بما استحللت من فرجها. ثم قال رسول الله ص: إن جاءت بالولد اخمش الساقين واخفش العينين جعد قطط فهو للامر السئ وإن جاءت بهأشهل أصحاب فهو لأبيه فيقال إنها جاءت به على الامر السئ، فهذه لا تحل لزوجها وإن جاءت بولد لا يرثه أبوه وميراثه لامه وإن لم يكن له أم فلأخواله وإن قدفه أحد جلد حد القاذف (تفسير قمی ج ۲ ص ۹۸-۹۹ تفسیر صافی ج ۳ ص ۴۲۰-۴۲۱ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۸۵-۸۶ جامع احادیث الشیعه ج ۲۲ ص ۳۶۲-۳۶۱).

[آن‌ها را]، وی را می‌کشید و اگر بخواهد سکوت کند که سکوت توأم با غیظ است. پس پیامبر^(ص) گفت: بار الها! راه را بازکن. در همینجا بود که آیه^{۱۶۷} لعان نازل شد و معلوم شد که یا می‌تواند به [روش ملاعنه] به سخن درآید و یا سکوت پیشه کند [و حق قتل هیچ‌یک را چه پیش از ملاعنه و چه پس از آن ندارد].

دستهٔ نهم - رد افسانه‌های سنگسار:

آیا پیامبر^(ص) کسی از مسلمانان را رجم کرد؟ آیا وی^(ص) کسی از آحاد بشر را به نام اسلام سنگسار کرد؟ به این گزارش که مغایر با ذهنیت مشهور است دقت کنید:
 * «از ابن‌آبی او فی پرسیدم آیا رسول خدا [کسی را] رجم کرد؟ گفت: آری! یک مرد و یک زن یهودی را. پرسیدم پس از نزول سوره نور بود یا پیش از آن؟ گفت: نمی‌دانم». ^{۱۶۸}

از سیاق کلام، انحصار رجم به مورد مذکور به دست می‌آید که آن‌هم در مورد یهودیان بوده و نه مسلمین، و تازه معلوم نیست پس از نزول سوره نور (آیه جلد) بوده و یا پیش از آن؛ و از همه مهم‌تر این است که رجم این زن و مرد یهودی، ناشی از قضاوتی بوده که رسول خدا^(ص) بر مبنای کتاب خودشان انجام داده و نه هرگز بر اساس حکم اسلام! این روایت بخوبی گواه ساختگی بودن رجم ماعزین‌مالک، غامدیه و... است.

گفتنی است حتی وقوع همین رجم نیز مورد اختلاف واقع شده است بطوری که سید جعفر مرتضی در مقاله‌ای با عنوان "رجم اليهوديين حقيقة أم خيال" ^{۱۶۹} آن را خیالی پیش نمی‌داند. ضعف شدید متن، چاره‌ای جز افسانه دانستن آن باقی

۱۶۷- روی عبدالله بن مسعود: أن رجلاً أتى النبي^(ص) فقال: يا رسول الله إن وجد رجل مع امرأته رجلاً فتكلّم جلّدته أو قَلَّ قتلتنه أو سكت على غيظ. فقال النبي^ص: اللهم افتح. فنزلت آية اللعان فظاهر أنه يتكلّم أو يسكت، ولم ينكر عليه النبي^(ص) (جواهر العقود، منهاجي الأسيوطى ج ۲ ص ۱۴۰).

۱۶۸- قال الشيباني أخبرني قال قلت لابن أبي أوفى رجم رسول الله^(ص) قال نعم یهودیاً ویهودیة قال قلت بعد نزول النور أو قبلها قال لا أدرى (مسند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۳۵۵).

۱۶۹- رجم سنگسار ص ۱۷۵ (مقالاتی با همان عنوان).

نمی‌گذارد. اگر کسی می‌خواهد تلفیق رفتارهای بچه‌گانه و افسانه‌پردازی را یک‌جا در روایتی بخواند می‌تواند به همین روایاتی که جاعلان با موضوع سنگسار زن و مردی یهودی در اثر قضاوت پیامبر ساخته‌اند مراجعه کند: چه "آن‌جا که عالم یهود دست خود را بر روی عبارتی از تورات گذاشت تا پیامبر که مشغول پیدا کردن همان بود آن را نبیند!" و چه "آن‌جا که مرد محکوم (در برابر دیدگان پیامبر و اولیاء دین!) از جان گذشتگی می‌کرد و خود را حائل می‌ساخت تا سنگ‌ها در جریان رجم به وی بخورد و به معشوقه‌اش اصابت نکند!" و چه ...

دسته‌های همسر دائم‌الزنا:

با خواندن حدیث زیر، زیاد تعجب نکنید نمونه‌های دیگری از همین دست را بعداً نیز می‌آورم که همگی حاکی از رواج زنا در آن جامعه‌بی خیال است:
 * «امام صادق گفت: مردی نزد پیامبر^(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا! همسر دستِ رد به سینهٔ هیچ مردی که وی را لمس کند نمی‌زند. حضرت پاسخ داد: طلاقش بده. مرد گفت: آخه دوستش دارم. رسول خدا^(ص) فرمود: خُب، نگهش دار». ^{۱۷۰}
 عبارت "لاتدفع/لاترد ید لامس" در متن حدیث، کنایه از تن‌دادن به زنا است ^{۱۷۱} که ضمناً دلالت بر دوام و استمرار این عمل از سوی زن دارد.

۱۷۰- عن زراره عن أبي عبدالله^(ع) قال: جاء رجل إلى النبي^(ص) فقال: يا رسول الله إن امرأة لاتدفع يد لامس قال: فطلّقها فقال: يا رسول الله اني أحبها قال: فامسكتها (تهذيب ح ۱۰ ص ۵۹ ح ۹).

۱۷۱- «أن رجلا قال "يا رسول الله إن امرأة لاترد يد لامس" تعرضا منه بزنها. فقال النبي^(ص) طلقها. فقال إني أحبها. فقال أمسكتها» (الجمعون نموي ج ۱۷ ص ۳۸۷)

« جاء رجل إلى النبي^(ص) فقال له: إن امرأة لاترد يد لامس أى تزني وتفجر ، ولا ترد عن نفسها كل من أراد مراودتها عن نفسها. فأمره بطلاقها» (تاج العروس ج ۸ ص ۴۶۴)

«لاترد يد لامس منزلة العموم، ولا رب أن العرب تكفي بممثل هذه العبارة عن عدم الغفة عن الزنا. وأيضاً حديث عمرو بن الأحوص من أعظم الأدلة على جواز إمساك الزانية لقول فيه: إلا أن يأتين بفاحشة مبينة فإن فعلن فاهجروهن الخ» (نيل الأوطار شوكاني ج ۶ ص ۲۸۴)

این حدیث (چه با فرض طلاق که پیامبر پیشنهاد کرد و چه تداوم ازدواج که حضرت مانع در آن ندید) در هر صورت بر تداوم حیات زن شوهرداری که مرتبًا زنا می‌کند دلالت دارد و نه معصوم شدنش با سنگسار.

دستهٔ یازدهم - نفی و لد از شوهر:

در گزارشات زیر ببینید زنان شوهردار با چه آرامش خاطری، زبان به نفی فرزند خود از شوهر می‌گشایند و اطلاعیهٔ ارتکاب زنا صادر می‌کنند:

* «ابن جریح به عطا گفت: کنیز فرزنددارشدهٔ میسره می‌گوید فرزندش مال میسره نیست [و محصول زنانست]. عطا گفت: نه، فرزند (قانوناً) مال میسره است و مرد زانی نصیبی ندارد. ابن عبید ابن عمیر گفت: آیا نیازی به آوردن قیافه‌شناس نیست؟ عطا گفت: طبق قانون، فرزند مال شوهر به حساب می‌آید [ولو که نطفه‌اش در اثر زنا از دیگری باشد] و زانی چیزی گیرش نمی‌آید. ابن جریح، خود نیز ادامه داد: [همچنین] اگر زنی آزاد، چنان ادعایی کند [و فرزندش را از شوهر نداند] او نیز ادعاییش پذیرفته نمی‌شود و مورد ضرب و جلد قرار می‌گیرد».^{۱۷۲}

«به زهری گفته شد: اگر زنی مرتکب زنا، ادعا کند که فرزندش از شوهرش نیست ولی شوهر بگوید فرزند خودم است، در این باره چه نظری داری؟ پاسخ داد: فرزند مال شوهر است اگر اعتراف می‌کند».^{۱۷۳}.

۱۷۲- أخبرنا عبد الرزاق قال: أخبرنا ابن جرير قال: قلت لعطاء: أمولد ميسرة - مولى ابن زياد - . . . تزعم أن ولدها ليس من ميسرة، قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، فقال له ابن عبید ابن عمیر: أفلأ يدعي له القافة، قال: الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال ابن جرير: وأقول أنا: إذا قالته الحرة كذبت وضررت (المصنف عبد الرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۱ / [ج ۷ ص ۱۳۴-۵ ح ۱۲۵۲۹: أخبرنا عبد الرزاق قال: أخبرنا ابن جرير قال: قيل لعطاء: أمولد ميسرة - مولى ابن زياد - تزعم أن ابنها ليس من ميسرة، قال: لاتصدق، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وسألته ابن عبید ابن عمیر عن شأن ميسرة وقال: لاتدعن له القافة؟ قال: لا، الولد للفراش وللعاهر الحجر، قال: وأقول أنا: إذا قالته الحرة لو ولدها من الرجل، كذبت وضررت].

۱۷۳- عبد الرزاق عن عمر قال: قلت للزهرى: أرأيت لو أن امرأة زنت فقالت: إن ولدها من غير زوجها، وقال الزوج: بل هو لى، قال: هو له إن اعترف به (المصنف عبد الرزاق ج ۷ ص ۱۰۲ ح ۱۲۳۸۰).

مطابق رأى اين دو تابعى، زن آزاد و محننهای که رأساً و در روز روشن، اعتراض به زنا و نفى فرزند بدنيآمده از شوهر میکند را حداکثر میتوان مورد ضرب (جلد) قرار داد و نه رجم و سنگسار! طبیعی است وقتی با آن آسودگی خاطر، زنايش را افشا میکند از تداوم حیات پس از اعتراض مطمئن است و إلا اگر قتل آن هم از طریق سنگسار در انتظارش بود چنین آسوده راز نمیگشود.

دستهٔ دوازدهم - در وقت عِدَه و ماقبل جدایی:

ابتدا باید دانست: «به فتوای فقهای شیعه، زن مطلقه در ایام عِدَه رجعی، محننه شمرده میشود و به تعییری طلاق رجعی تا پیش از پایان عِدَه، مانع احسان نیست. پس اگر چنین زنی مرتكب زنا شود از این حیث همانند زن شوهردار است و هر حکمی او داشته باشد این نیز دارد»^{۱۷۴}. حال به نوع کیفر این زنان محننه میبردازیم:

* «از امام صادق در باره آیه [از خدایی که پروردگار شماست بترسیم، زنان را [در ایام عِدَه‌شان] از خانه‌های شان بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این که مرتكب فاحشة مبینه‌ای شوند) سؤال شد که امام پاسخ داد: یعنی اگر زن [در ایام عِدَه] مرتكب زنا شد در این صورت [برخلاف منع خروج کلی اش در ایام عِدَه که در آغاز آیه آمده بود] باید برای اجرای حد از خانه خارج شود [و پس از آن دوباره به خانه زوج برگردد]»^{۱۷۵}.

«ابن مسعود در شرح آیه [زن را [در ایام عِدَه طلاق] از خانه بیرون نکنید و خودشان نیز از خانه خارج نشوند مگر این که مرتكب فاحشة مبینه‌ای شوند) گفت:

۱۷۴- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی (جواد فخارطوسی) ص ۸۵ : ر.ک: شرائع الاسلام ج ۴ ص ۹۳۴ ، قواعد الاحکام ج ۳ ص ۵۲۹ ، اللعنة الدمشقية ص ۲۳۵ ، مسالك الافهام ج ۱۴ ص ۲۳۸ ، مجمع الفائدة والبرهان ج ۱۳ ص ۱۲ ، کشف اللثام ج ۲ ص ۴۰۱ ، رياض المسائل ج ۲ ص ۴۶۱ ، جواهر الكلام ج ۴۱ ص ۲۷۷ ، مبانی تكملاه المنهاج ج ۱ ص ۲۹۸.

۱۷۵- سلسل الصادق^(۴) عن قول الله عز وجل: "وَاقْتُلُو أَنْتَ زَوْجَهُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بيوتِهِنَّ وَلَا يُخْرِجُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتُنَّ بِفَاحشَةٍ مُبَيِّنَةٍ" قال: إِلَّا أَنْ تَرْزَنِي فَتَخْرُجُوهُنَّ مِنْ بيوتِهِنَّ [۴- ۳] - يعني لا تخرج الا لإقامة الحد عليها فترد بعد الحد إلى بيت الزوج [من لا يحضره الفقيه ج ۴۷۵۹].

یعنی اگر زنا کرد، برای اجرای حد خارج شود و پس از اجرای حد، به خانه بازگردد».^{۱۷۶}

«به گفته علی بن ابراهیم، معصوم^(ع) آیه (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة وتلك حدود الله) را این گونه شرح داد: بر شوهر روا نیست که همسر مطلقه قابل رجوعش را از خانه بیرون کند و همچنین بر خود زن نیز روا نیست که از خانه برود مگر این که زن مرتكب فاحشة ثابت شده گردد. معنای فاحشة عبارت از ارتکاب زنا ... و حتی بذیبانی است که اگر مرتكب هر کدام از این‌ها شود بر مرد رواست که او را از خانه بیرون کند».^{۱۷۷}

چنان‌که ملاحظه شد اگر زن در حال عدّه زنا کند در این صورت یا شوهر می‌تواند وی را برای همیشه از خانه اخراج کند (و به همسری‌شان پایان دهد) و یا می‌توان وی را برای اجرای حد جلد از خانه خارج ساخت و پس از آن دوباره بازگردازید. در هر صورت جزای این زن محسنه رجم و سنگسار نیست بلکه یا اخراج و جدایی قطعی است یا جلد.

بهتر است وضعیت این زن محسنه‌ای که مرتكب زنا می‌شود را از امام‌زمان پرسیم؛ آیا باید سنگسار گردد و کشته شود و یا فقط حد جلد در موردش اجرا شود؟ آیا داستان زندگی‌اش با خطایی که کرده به پایان می‌رسد و یا آن، پایان خط نیست و همچنان می‌تواند زندگی کند؟ امام در پاسخ می‌گوید او پس از زنا حتی می‌تواند (بعد از آن‌که از شوهر قبلی جدا شد و حدش را هم خورد) با مرد دیگری ازدواج

۱۷۶- لاتخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة... وروی ابن مسعود ان معناه: أن تزني فتخرج و تحد ثم ترد إلى موضعها (عواالى اللئالى ج ۳ ص ۳۹۰-۳۹۱).

۱۷۷- علی بن ابراهیم فی تفسیره: فی قوله تعالی: (واتقوا الله ربکم لا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن إلا أن یأتین بفاحشة مبینة وتلك حدود الله) قال عليه السلام: "لا يحل لرجل أن يخرج امرأته إذا طلقها و كان له عليها رجعة من بيته، وهي أيضا لا يحل لها أن تخرج من بيته إلا أن تأتي بفاحشة مبینة، ومعنى الفاحشة أن تزني أو لشرف على الرجال، ومن الفاحشة أيضا السلطة على زوجها فإن فعلت شيئا من ذلك حل له أن يخرجها" (مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۵۸ ح ۱۸۴۹۵ باب جواز اخراج ذات العدة الرجعية إذا اتت بفاحشة مبینة ، وتفسیره).

کند و زندگی را از سر گیرد و مردی هم که خواهان وی است نباید به خاطر حدّی که بر او جاری شده پا روی علاقه گذارد و از ازدواج با او منصرف شود!»

* «راوی از امام زمان در بارهٔ مصدق فاحشةٌ مبینه‌ای که اگر زن در ایام عدهٔ مرتكب آن شود بر شوهر جایز می‌شود که وی را از خانه بیرون کند سوال کرد و امام در پاسخ گفت: منظور از فاحشةٌ مبینه، مساحقه است نه زنا زیرا اگر مرتكب زنا شود و مجازات حد بر او جاری شود کسی که آن زن را می‌خواهد نباید (تتها) به این دلیل که حد بر او جاری شده، از ازدواج با او خودداری نماید ... »^{۱۷۸}.

جواد فخار طوسی در مورد این حدیث می‌گوید: «مجازات زنای زن شوهردار، مرگ نیست زیرا فرض سوال در بارهٔ زن محصنه است و امام فرموده است که اگر مرتكب زنا شود، پس از اجرای مجازات، امکان ازدواج مجدد نیز برای او فراهم است»^{۱۷۹}.

چنان‌که توضیح دادم این حدیث گویای تداوم زندگی زانیهٔ محصنه و حتی حق ازدواج مجدد وی است که طبیعتاً نافی قتل و سنگسار می‌باشد.

دستهٔ سیزدهم - اخذ توان:

اگر مردی بفهمد زنش مرتكب زنا شده در این صورت چه اقدامی علیهٔ وی باید انجام دهد: بکشیدن سنگسارش کند رجمش کند معدومش کند ...؟ پاسخ را در حدیث زیر جستجو کنید:

* «از امام باقر روایت شده که کلمهٔ فاحشه [در آیهٔ یا ایها الَّذِينَ آمْنَوْا لَا يَحْلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْثُوا النِّسَاءَ كَرَهًا وَ لَا تَعْضُلوْهُنَّ لَتَذَهَّبُوا بِعْضُ ما آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحشَةٍ الرجم والرجم خرى ومنْ أَمْرَ اللَّهِ بِرِجْمِهِ فَقَدْ أَخْرَاهُ وَمَنْ أَخْرَاهُ فَقَدْ أَبْعَدَهُ وَمَنْ أَبْعَدَهُ فَلِيُسْ لَأَحَدٍ أَنْ يَقْرِبَهُ»

۱۷۸- عن سعد بن عبد الله عن صاحب الزمان^(ع) في حدیث انه سأله عن الفاحشة المبینة التي إذا أتت المرأة بها في أيام عدتها جاز للزوج أن يخرجها من بيته فقال^(ع): الفاحشة المبینة هي السحق دون الزنا فإن المرأة إذا زنت وأقيمت عليها الحد ليس لمن أرادها أن يمتنع بعد ذلك من التزویج بها لأجل الحد وإذا سحقت وجب عليها الرجم والرجم خرى ومن أمر الله برجمه فقد أخراه ومن أخراه فقد أبعده ومن أبعده فليس لأحد أن يقربه (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۳۴ ح ۲۶۰۲۲ [آكمال الدین]).

۱۷۹- احتمالی جدید پیرامون یک حکم فقهی ص ۸۵

مبینه^{۱۸۰}] به معنای زنا است، و مسأله چنین است که اگر مردی مطلع شد که همسرش مرتكب زنا شده، می‌تواند از او فديه [تاوان ، در اينجا يعني بخشی از مهرهه پرداختی را پس] بگيرد»^{۱۸۱}.

مالحظه کردید که اصلاً فضا فضای دیگری بود و هیچ نشانی در آن از سنگسار و قتل و اعدام (حتی در فرسنگ‌ها دورترش) دیده نمی‌شد و به راحتی گویای تداوم حیات زانیه محسنه بود.

دستهٔ چهاردهم - اعتراض آزادمردان صحابه به عمر:

وقتی رجم، قانون عمر شد برخی از صحابه زیر بار نرفتند و نسبت به آن، بدليل تعارضش با قرآن، اعتراض کردند؛ اينان حکم زنای محسنه را جلد می‌دانستند: «عبدالرحمن بن عوف گفت: عمر بن خطاب برای مردم سخنرانی کرد پس شنیدم که می‌گفت: هان! برخی می‌گويند: "چرا رجم؟ حال آن که در كتاب خدا جلد آمده است" ...»^{۱۸۲}.

عبدالکريم نيري بروجردي معتقد است کسانی که به حکم رجم اعتراض کردند گروهی از طرفداران امام على بودند: «آري کسانی که در باره قانون رجم به

۱۸۰- آية ۱۹ سوره نساء: ... شما حق نداريد که زنان خود را در فشار و تنكبا بگذاريid تا قسمتي از کاينين تقدیم شده را پس بگيرید و سپس رهای شان سازيد مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه ای بزند که بيان گر نقض ييمان زناشوبي باشد که در آن صورت شما حق داريد -طوعاً و كرها- قسمتي از کاينين او را واپس بگيرید و طلاق دهيد (معاني القرآن ترجمه و تفسير قرآن، محمد باقر بهبودي).

۱۸۱- قال الشيباني الفاحشة يعني الزنا وذلك إذا اطلع الرجل منها على فاحشة منها فلم أخذ الفدية قال وهو المروى عن أبي جعفر^ع (البرهان في تفسير القرآن بحراني ج ۱ ص ۳۵۵ + تفسير الميزان ج ۴ ص ۲۵۹).

۱۸۲- وأخرج أحمد والنسائي عن عبد الرحمن بن عوف أن عمر بن الخطاب خطب الناس فسمعته يقول إلا وإن ناسا يقولون ما بال الرجم وفي كتاب الله الجلد وقد رجم النبي صلى الله عليه وسلم ورجمنا بعده ولو لا أن يقول قائلون وينكلم متكلمون ان عمر زاد في كتاب الله ما ليس منه لأنثيتها كما نزلت (الدر المثور ج ۵ ص ۱۸۰).

«أن ناسا يقولون ما بال الرجم وإنما في كتاب الله الجلد ألا قد رجم رسول الله صلى الله عليه وسلم وفيه إشارة إلى أن عمر استحضر ناسا قالوا ذلك فرد عليهم» (تحفة الأحوذى المباركفورى ج ۴ ص ۵۸۳).

اعتراض نشستند، می‌بایست یاران همان کس (عمّار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علیٰ بعد از عمر زده‌اند»^{۱۸۳}.

در این باره در انتهای بخش حاضر توضیح بیشتری می‌آورم.

دستهٔ پانزدهم - روایات مطلق:

در روایات زیر که اطلاق دارند و قطعاً شامل افراد متأهل می‌شود نیز از رجم و سنگسار خبری نیست:

* «عن زیدبن أسلم ان رجلاً اعترف على نفسه بالزنا فدعا له رسول الله^(ص) بسوط فأتى بسوط مكسور فقال فوق هذا فأتى بسوط جديد لم تقطع ثمرته فقال بين هذين فأتى بسوط قد ركب به فلان فأمر به فجلد ثم قال أيها الناس قد آن لكم ان تنتهوا عن محارم الله فمن أصاب منكم من هذه القاذورة شيئاً فليستتر بستر الله فإنه من يبد لنا صفحته نقم عليه كتاب الله عز وجل»^{۱۸۴} (ترجمه: مردی بر علیه خودش به ارتکاب زنا اعتراف کرد پس رسول خدا درخواست سوط [تازیانه!] کرد؛ سوطی شکسته و وارفته آوردند حضرت گفت: بهتر از این باشد پس سوطی تازه و نو که گره آن قطع نشده بود آوردند پس گفت: [نه به این محکمی]، چیزی مایین آن دو بیاورید؛ پس ترکیبی مایین آن دو آوردند آن گاه دستور جلد را صادر کرد و سپس گفت: ای مردم! وقتی رسیده که از محارم الهی دست بردارید با این حال اگر کسی از شما مرتکب هر یک از این کارهای زشت شد پس آن را پوشیده نگه دارد [و افشا نکند] چون خدا می‌خواهد پوشیده بماند ولی اگر کسی [مرتكب شد و مخفی نداشت و] خود را برای اجرای حکم معزی کرد پس حکم مکتوب خدا را در موردش اقامه می‌کنیم).

آیا کلامی صریح‌تر از حدیث فوق در نفی سنگسار سراغ دارید؟ نقطهٔ بارز در "اطلاق کیفر جلد" و در نتیجه شمول آن بر افراد متأهل، آنجاست که حضرت^(ص) خطاب به "عموم مردم" (أيها الناس) اعلام می‌کند که "هر کس" (من أصاب منكم)

۱۸۳ - قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانی ص ۳۷، رجم سنگسار (مقالهٔ نیری بروجردی) ص ۱۳۳

۱۸۴ - السنن الکبریٰ بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶

مرتكب زنا شود "دستور خدا در قرآن" (نقم عليه كتاب الله) يعني "جلد" (فأمر به فجلد / فأنت بسط) را در مورد وی به اجرا می‌گذارم.

* «مردی نزد پیغمبر (ص) آمد و اقرار کرد با زنی که نامش را به حضرت گفت زنا کرده است پس رسول خدا (ص) به سراغ زن فرستاد تا در این باره پرس و جو کند اما زن زیر بار نرفت و زنا را انکار کرد. در نتیجه، حضرت (ص) وی را رها ساخت ولی مرد را حدِ جلد زد».^{۱۸۵}

* «امام صادق گفت: شخص اگر مرتكب زنا شود حُکم جَلَد در موردش اجرا می‌شود. علاوه بر آن، امام اختیار دارد که وی را به مدّت یکسال از آن شهر به دیاری دیگر تبعید کند».^{۱۸۶}

در دو حدیث فوق ملاحظه کردید که مجازات همه افراد مرتكب زنا جلد است و نه رجم و سنگسار؛

و تازه همین مجازات در صورت بیماری محاکوم، به شکل تشریفاتی و ملایم برگزار می‌شود:

* «شيخ صدوق می‌گوید: مردی که مبتلا به مرض آب آورده‌گی شکم بود را به دلیل ارتکاب زنا نزد رسول خدا آوردند آن‌گاه شاخه‌ای دارای صد ساقه را به حضرت دادند و وی (ص) ضربه‌ای واحد بر مرد نواخت تا [جایگزین] حدش باشد. رسول خدا (ص) [این کار تشریفاتی را انجام داد زیرا] دوست نداشت که حدی از حدود الهی تعطیل شود».^{۱۸۷}

و نیز اگر عین آمیزش به رویت بینه نرسد در این صورت به تتبیه کمتر از صد ضربه محاکوم می‌شود:

۱۸۵- عن سهل بن سعد عن النبي (ص) أن رجلاً أتاه فاقر عنده أنه زنى بأمرأة سماها له، فبعث رسول الله (ص) إلى المرأة فسألها عن ذلك فأنكرت أن تكون زنت، فجلده الحد و تركها (سنن أبي داود ج ۲ ص ۳۴۸ ح ۴۴۳۷).

۱۸۶- عن سماعة عن أبي عبدالله (ع) قال: إذا زنى الرجل يجلد، وينبغى للإمام أن ينفيه من الأرض التي جلد بها إلى غيرها سنة (وسائل النجف) ج ۱۸ ح ۳۴۳۵ [تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۱۶ ح ۹۷].

۱۸۷- أتى رسول الله (ص) برجل كبير البطن عليل قد زنى، فأنتي رسول الله (ص) بعرجون فيه مائة شمارخ، ضربة واحدة فكان الحد، وكره أن يطيل حدا من حدود الله (المقتنع شيخ صدق ص ۴۳۳).

* «امام صادق گفت: اگر مرد و زنی، در زیر لحافی واحد یافت شوند پس به هر یک از آن دو، یک ضربه کمتر از صد تا زده می‌شود».^{۱۸۸}

* «امام صادق گفت: علی^(ع) مردی را با زنی، زیر یک لحاف پیدا کرد پس به هر یک از آن دو ۹۹ ضربه زد».^{۱۸۹}

همان طور که اشاره کردم می‌توان علت کاهش حد از صد به نود و نه را ناشی از عدم اطمینان به وقوع عین آمیزش جنسی دانست؛ در این راستا می‌توان به حدیث زیر اشاره کرد که عدم وجود بینه (که فقط در صورت روئیت عین آمیزش می‌توانند حاضر شوند) را دلیل این کاهش می‌داند:

* «امام صادق گفت: امیر المؤمنین به مردی که با زنی در اتاقی یافته شد ۹۹ یا ۹۸ ضربه زد. راوی از امام صادق پرسید: بدون بینه [یعنی بدون شهادت چهار نفر] چنین کرد؟ امام گفت: مگر نمی‌دانی که امیر المؤمنین قائل به درء حد [یعنی حتی الامکان راه حد نزدن را پیدا کردن] بود [بنابراین] اگر با بینه بود در این صورت حد را کامل [یعنی صد ضربه] اجرا می‌کرد».^{۱۹۰}

بر این اساس، مجازات همه مرتکبین زنا، اگر بینه وجود داشته باشد، جلد کامل (یعنی صد ضربه) است و نه قتل و سنگسار و معدوم ساختن!

دسته شانزدهم - الولد للفراش و للعاهر الحجر:

* «عایشه گفت: عتبه بن أبي وقار به برادرش سعد بن أبي وقار گفت: "پسر کنیز زمعه مال من است پس او را از وی بگیر" [زیرا عتبه معتقد بود که بچه در اثر زنای او با کنیز به دنیا آمد]. پس وقتی که سال فتح مکه شد سعد فرزند را مال خود کرد

۱۸۸- دعائی الاسلام: عن أبي عبدالله أنه قال في حديث: إِنْ وَجَدَا يَعْنِي الرَّجُلِ وَالْمَرْأَةِ فِي لِحَافٍ وَاحِدٍ جَلَدَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مائةً سوطًا غَيْرَ سوطٍ وَاحِدٍ (مستدرک الوسائل ج ۱۴ ص ۳۳۹ ح ۱۶۸۹۳).

۱۸۹- عن أبي عبدالله^(ع) أن علية^(ع) وجد رجلاً مع امرأة في لحاف واحد فضرب كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مائةً سوطًا غَيْرَ سوطًا لايحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۳ ح ۴۹۸۹.

۱۹۰- عن أبي عبدالله^(ع) قال: إن أمير المؤمنين صلوات الله عليه ضرب رجلاً وجد مع امرأة في بيت واحد مائة إلا سوطاً أو سوطين قلت: بلا بینة؟ قال: ألا ترى أنه قال: "ادرأوا" لو كانت البينة لأتمه (بحار الانوار ج ۷۶ ص ۹۳).

و گفت: پسر برادرم است که در باره‌اش به من سفارش کرده؛ در این هنگام عبدين زمعه گفت: نخیر برادر من و پسر کنیز پدرم است که در خانه او بدین آمده. هر دو به سمت پیامبر به راه افتادند؛ ابتدا سعد گفت: ای رسول خدا وی، پسر برادر من است که برادرم سفارشش را به من کرده، آن‌گاه عبدين زمعه گفت: این، برادر من و پسر کنیز پدرم است که در خانه و جایگاه پدرم بدین آمده، پس رسول خدا^(ص) گفت: ای عبدين زمعه! او مال شماست، حضرت سپس ادامه داد: فرزند مال صاحب رختخواب است و زانی، نصیبی جز حرمان ندارد؛ با این حال پیامبر^(ص) بدليل شباht پسر به عتبة بن أبي وقاص [که نشان می‌داد بچه واقعاً (و نه قانوناً) مال اوست]، به همسر خود سوده بنت زمعه گفت خود را از او بپوشاند. به همین خاطر او تا مرگ، سوده را ندید».^{۱۹۱}

چنان‌که ملاحظه شد عتبة ابن أبي وقاص، نه تنها مجازات رجم و سنگسار، بالای سرش نبود بلکه با قامتی افراشته خواهان پس گرفتن فرزند متولدشده نیز بود.

رسول خدا^(ص) با بیان جمله "الولد للفراش و للعاهر الحجر" می‌فهماند که اگر مردی ولو متأهل با زنی شوهردار (یا کنیزی صاحب‌دار) مرتکب زنا شود و از آن تماس نامشروع بچه‌ای پا به دنیا گذارد آن بچه شرعاً و قانوناً مال شوهر رسمی است و نه مرد زانی. نتیجه مهمی که از ضمن این عبارت نبوی به دست می‌آید این است که

۱۹۱- عن عروة بن الزبیر عن عائشة قالت كان عتبة بن أبي وقاص عهد إلى أخيه سعد ابن أبي وقاص ان ابن وليدة زمعة مني فاقضه قالت فلما كان عام الفتح أخذه سعد بن أبي وقاص وقال ابن أخي قد عهد إلى فيه فقام عبد بن زمعة فقال أخي وابن وليدة أبي ولد على فراشه فتساوقا إلى النبي^(ص) فقال سعد يا رسول الله ابن أخي كان قد عهد إلى فيه فقال عبد بن زمعة أخي وابن وليدة أبي ولد على فراشه فقال رسول الله^(ص) هو لك يا عبد بن زمعة ثم قال النبي^(ص) الولد للفراش وللعاهر الحجر ثم قال لسودة بنت زمعة زوج النبي احتجبى منه يا سودة لما رأى من شبهه بعتبة فما رآها حتى لقى الله (صحیح بخاری ج ۳ ص ۴-۵).

نقلي ديگر: عن عروة عن عائشة انها قالت اختصم عبدين أبي وقاص و عبدين زمعة إلى رسول الله^(ص) فقال سعد يا رسول الله ابن أخي عتبة بن أبي وقاص عهد إلى أنه ابنته انظر إلى شبهه و قال عبدين زمعة هذا أخي يا رسول الله ولد على فراش أبي فنظر رسول الله^(ص) إلى شبهه فرأى شبيها بينما بعتبة فقال هو لك يا عبدين زمعة الولد للفراش وللعاهر الحجر واحتاجبى منه يا سودة ابنة زمعة قالت فلم ير سودة قط (مسند احمدبن حنبل ج ۶ ص ۱۲۹ + ر.ک: قاموس الرجال شوشتري ج ۱۲ ص ۲۸۳).

هیچ یک از طرفین زنا، نه زن شوهردار نه مرد زن دار، سنگساز نمی‌شوند و بنا به شرع به حیات‌شان ادامه می‌دهند.

گفتنی است برخی تصور می‌کنند که بند دوم جملهٔ مورد بحث (للعاهر الحجر) اشاره به حکم سنگساز دارد زیرا ایشان عبارت را چنین ترجمه می‌کنند: بچه برای شوهر است و سنگ برای زانی است اما محققان چنین استنباط اشتباہی از عبارت ندارند زیرا به درستی معتقدند که للعاهر الحجر، یک اصطلاح است و مراد از آن، این است که بچه به زانی نمی‌رسد و نفعی به وی نخواهد رسید و نصیبیش حرمان و حسرت (و پوج) است. در این باره، توضیح سیدّرضی، ابن‌اثیر، نووی و ... را در پاورقی بخوانید.^{۱۹۲} به این ترتیب از این حدیث نبوی نه تنها هرگز نمی‌توان در راستای

۱۹۲ - توضیح برخی محققان در بارهٔ للعاهر الحجر از این قرار است:

سیدّرضی: «ومن ذلك قوله عليه الصلاة والسلام: "الولد للفراش وللعاهر الحجر". وهذا مجاز على أحد التأويلين. وهو أن يكون المراد أن العاهر لا شيء له في الولد فغير عن ذلك بالحجر: أي له من ذلك مala حظ فيه ولا انتفاع به، كما لا ينتفع بالحجر في أكثر الأحوال كأنه يريد أن له من دعوه الخيبة والحرمان، كما يقول القائل لغيره إذا أراد هذا المعنى: ليس لك من هذا الامر إلا الحجر والجلمد والتراب والكشك، أي ليس لك منه إلا مala محصول له ولا منفعة فيه. ومما يؤكد هذا التأويل ما رواه عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن النبي عليه الصلاة والسلام قال: "الولد للفراش وللعاهر الأنثى" والأثني: التراب المختلط بالحجارة. وهذا الخبر يتحقق أن المراد بالحجر هاهنا ما لا ينتفع به كما قلنا أولاً، وما يصدق ذلك قول الشاعر: كلانا يا معاذ يحب ليلي * بفيك من ليلي التراب شرتكنک فی هوی من کان حظی * وحظک من تذکرها العذاب أراد ليس لنا منها إلا ما لا نفع به ولا حظ فيه كالتراب الذي هذه صفتته» (المجازات النبوية ص ۱۲۹).

نووی: «قوله صلى الله عليه وسلم (الولد للفراش وللعاهر الحجر) قال العلماء العاهر الزانی وعهر زنی وعهرت زنت والعهر الزنا ومعنى له الحجر أي له الخيبة ولا حق له في الولد وعادة العرب أن تقول له الحجر وبهه الأنثى وهو التراب ونحو ذلك يريدون ليس له إلا الخيبة وقيل المراد بالحجر هنا أنه يترجم بالحجارة وهذا ضعيف لأنه ... لا يلزم من رجمه نفي الولد عنه والحديث إنما ورد في نفي الولد عنه» (شرح صحيح مسلم، نووی ج ۱۰ ص ۳۷).

ابن‌اثیر: «الولد للفراش وللعاهر الحجر) أي الخيبة، يعني أن الولد لصاحب الفراش من الزوج أو السيد، وللزانی الخيبة والحرمان، كقولك: مالك عندی شئ غير التراب، وما بيده غير الحجر. وقد سبق هذا في حرف النساء، وذهب قوم إلى أنه كنى بالحجر عن الرجم، وليس كذلك لأنه ليس كل زان يرجم» (النهاية ابن‌اثیر ج ۱ ص ۳۴۳).

العینی: «باب للعاهر الحجر) أي: هذا باب يذكر فيه للعاهر أي: للزانی الحجر أي: الخيبة والحرمان، وقيل: الرجم. حدثنا أبوالولید حدثنا الليث عن ابن‌شهاب عن عروة عن عائشة قالت: اختصم سعد و ابن‌زمعہ فقال

سنگسار استفاده کرد بلکه برعکس به روشنی می‌توان از آن در نفی شرعیت
سنگسار استفاده کرد!

دسته هفدهم - روایات بسیار دور از سنگسار:

وقتی پیامبر^(ص) و یارانش از کارزار برمی‌گشتند و در منزلگاه ماقبل مدینه اُطراق می‌کردند، حضرت از ایشان می‌خواست همانجا بخوابند و در تاریکی شب به خانه نزوند! علت این رهنمود چیست؟ روایات زیرا را بخوانید تا هم علت را دریابیم و هم پی به استبعاد سنگسار در شریعت اسلامی ببریم:

* «پس از این‌که رسول خدا^(ص) از جنگ خیر و وادی القری با غنائم بدست آمده فارغ شد، رو به مدینه نهاد و در منزلگاه جرف به یارانش چنین سفارش کرد: پس از نماز عشاء وارد خانه‌هاتان مشوید. اما مردی از میان حاضران در منزلگاه شبانه به خانه رفت و چیزی را که نباید، دید. او در پی این ماجرا زن را آزاد گذاشت که برود ولی قطع رابطه نکرد. او از وی دارای فرزند بود و خودش را هم دوست می‌داشت به همین خاطر دلش نیامد که از او جدا شود و وی را طلاق دهد. آری مرد از دستور رسول خدا^(ص) سرپیچی کرد و به بلای رویت آن صحنه زشت گرفتار آمد».^{۱۹۳}

* «هنگامی که رسول خدا^(ص) از سفری بازگشت و در مُعرّس اطراف کرد به همراهانش گفت: شبانه وارد خانه‌هاتان نشوید اما دو نفر از همان کسانی که سخن

النبي^(ص): (هو لك يا عبدين زمعة، الولد للغراش، واحتجبى منه يا سودة) زاد لنا قتبية عن الليث: وللعاهر الحجر. مطابقته للترجمة ظاهرة. // قوله: وللعاهر أى: الزانى. قوله: الحجر أى: الخيبة كما يقال بقىء الحجر، وقيل: يراد به الحجر الذى يرجم به المحصن، وليس بظاهر» (عمدة القارى ج ۲۳ ص ۲۹۳ // عمدة القارى ج ۲۴ ص ۲۵۸).

۱۹۳ - ثم انصرف رسول الله^(ص) راجعا إلى المدينة بعد أن فرغ من خير و وادی القری و غنمته الله عزوجل ... عن أمصاره قال: سمعت رسول الله^(ص) بالجرف وهو يقول: "لاظرقوا النساء بعد صلاة العشاء" قال: فذهب رجل من الحي فطرق أهلة فوجد ما يكره، فخلع سبيلاه ولم يهجر، وضن بزوجته أن يفارقهها و كان له منها أولاد و كان يحبها، فعصى رسول الله^(ص) فرأى ما يكره (البداية والنهاية، ابن كثير ج ۴ ص ۲۴۸-۹).

حضرت را شنیده بودند، در همان تاریکی شب راه افتادند و بر خانواده وارد شدند که بنگاه هر یک از آن دو، مردی را همبستر زنش دید».^{۱۹۴} در نقل مشابه زیر، پیامبر^(ص) خود اشاره می‌کند که علت نهیش عدم مواجهه شوهر با صحنهٔ خیانت همسر است:

* «وقتی رسول خدا^(ص) در معرس فرود آمد به منادی دستور داد که با فریاد بگوید شب‌هنگام بر همسران تان وارد نشوید! اماً دو نفر از ایشان عجله کردند [یعنی در اردوگاه نماندند و شبانه روانهٔ خانه‌هاشان شدند] و هر دو زن‌شان را با مردی یافتند. آن دو موضوع را به رسول خدا گزارش دادند و حضرت گفت: مگر اعلام نکردم که در تاریکی شب به خانه نروید».^{۱۹۵}

ملاحظه کردید زنان فوق چه بی‌خیال! در غیاب شوهران رزم‌منده‌شان، بی‌هیچ نگرانی از کیفری سخت، تن به زنا می‌دادند! زنا در میان زنان شوهردار چنان ساده اتفاق می‌افتد که حتی در ازای تقدیم کاسه‌ای شیر، راضی به آن می‌شدن و لو در آن حال، شوهرشان در رکاب رسول خدا مشغول پیکار بر علیه دشمنان بود:

* «رسول خدا^(ص): هرگاه برای پیکار در راه خدا از شهر کوچ می‌کنیم فردی، همچو بُز نری تهییج شده، به سروقت همسران مان می‌رود و با دادن مقداری شیر، با آن‌ها همبستر می‌شود. مگر این‌گونه افراد بدستم نیفتند و گرنَه سخت مجازات‌شان می‌کنم».^{۱۹۶}

۱۹۴- عن ابن عباس عن النبي^(ص) قال لاتطرقوا النساء ليلا قال واقبل رسول^(ص) قافلا فانساق رجالن إلى أهلهمَا وكلاهُمَا وجد مع امرأته رجالا * عن سعيد بن المسيب قال كان رسول الله^(ص) إذا قدم من سفر نزل المعرس ثم قال لاتطرقوا النساء ليلا فخرج رجالن ممن سمع مقالته فطرقوا أهلهمَا فوجد كل واحد منها مع امرأته رجالا (سنن دارمي ج ۱ ص ۱۱۸) // + وسائل الشيعة ح ۱۵۲۲۹ الحسن بن محمد الطوسي في المجالس ... عن ابن عمر قال : نهى رسول الله^ص أن تطرق النساء ليلا . قال: فطرق رجالن وكلاهُمَا رأى مع امرأته ما يكره.

۱۹۵- عن ابن المسيب قال: لما نزل رسول الله^(ص) بالمعرس أمر مناديا ينادي لاتطرقوا النساء فتعجل رجالن فكلاهُمَا وجد مع امرأته رجالا ذكر ذلك لرسول الله^(ص) فقال: قد نهيتكم أن تطرقوا النساء (كتن العمال ۶ ص ۷۳ ح ۱۷۶۰۷).

۱۹۶- عن سماک قال سمعت جابر بن سمرة يقول أتى رسول الله^(ص) بمعاذ بن مالک رجل قصير في إزار ما عليه رداء فكلمه وما أدرى ما يكلمه وأنا بعيد منه ويبني ويبني القوم فقال اذهبوا به ثم قال ردوه فكلمه وأنا

این گونه روابط نامشروع، چنان واقعی بود که قرآن، از زنان خواست فرزندانی را که از غیر شوهر عمل می‌آورند به شوهر نسبت ندهند! ضمناً در روایت اخیر ملاحظه کردید که مجازات خیانت، مرد زانی را تهدید می‌کرد و نه زنان شوهردار را! هر چند می‌دانیم ایشان بدلیل غایب بودن شوهرشان، محسنه محسوب نمی‌شدند که سزاوار عقوبت باشند.

* «عبدالله ابن سنان از امام صادق پرسید: اگر مردی از زنش ارتکاب زنا ببیند در این صورت آیا شایسته هست که وی را نگهدارد [و طلاق ندهد]? امام پاسخ داد: اگر بخواهد بله»^{۱۹۷}.

* «امام صادق گفت: ایراد ندارد شوهری که همسرش را در حال زنا دیده! وی را طلاق ندهد و حدّ بر او اقامه نکند. چیزی از گناه زن متوجه شوهر نیست»^{۱۹۸}.

راستی روایات فوق چقدر با قتل زانی آنهم از طریق سنگسار فاصله دارد! قتل و سنگسار کجا شرع اسلام کجا؛ اخلاق نبوی کجا ما کجا:

* «ابو امامه گفت: در حالی که رسول خدا^(ص) در مسجد بود و ما نیز در کنار او نشسته بودیم، مردی وارد شد و گفت: ای رسول خدا دچار حدّ شدم پس حد را بر من اقامه کن پس رسول خدا^(ص) سکوت اختیار کرد. آن مرد دوباره تکرار کرد و گفت: ای رسول خدا من مستحق حد هستم پس آن را بر من اجرا کن پس حضرت دوباره سکوت پیشه کرد و نماز را برپا کرد. زمانی که رسول خدا بر می‌گشت مرد به

أَسْعَى غَيْرَ أَنْ يَبْيَنِ وَبِيَنَهُ الْقَوْمُ ثُمَّ قَالَ اذْهِبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ^(ص) فَخَطَبَ وَأَنَا أَسْعَهُ فَقَالَ كُلُّمَا نَفَرَنَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَلْفَ أَحَدِهِمْ لَهُ نَبِيبٌ كَنِيبُ التَّيِّسِ يَمْنَحُ إِحْدَاهُنَّ الْكَبِيهَ مِنَ الْلَّيْنَ وَاللَّهُ لَا أَقْدَمُ [أَقْدَرُ] عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا نَكَلَتْ بِهِ (المعجم الكبير طبراني ج ۲ ص ۲۲). «أَمَا بَعْدَ مَا بَالَ أَقْوَمَ إِذَا غَزَوْنَا تَخَلَّفَ أَحَدُهُمْ فِي عِيَالَنَا لَهُ نَبِيبٌ كَنِيبُ التَّيِّسِ أَمَا إِنِّي عَلَى أَنْ لَا أَوْتَيَ بِأَحَدٍ فَعْلَ ذَلِكَ إِلَّا نَكَلَتْ بِهِ» (كتنز العمال ج ۵ ص ۲۲۳). سایر روایات مشابه در انتهای بخش اول آمد.

۱۹۷- عن عبدالله ابن سنان قال: سأله أبا عبد الله^(ع) عن رجل رأى امرأته تزنى أ يصلح له امساكها؟ قال: نعم ان شاء (تهذیب ج ۱۰ ص ۶۰ ح ۱۰).

۱۹۸- وروى عبادين صهيب عن الصادق^(ع) قال: لا بأس أن يمسك الرجل امرأته إذا رأها تزنى ولم يقم عليه الحد، فليس عليه من إنتمها شيء (عوايى الثنالى ج ۳ ص ۳۳۰). // تهذیب ج ۷ ص ۳۳۱ ح ۲۰: عن عبادين صهيب عن جعفر بن محمد^(ع) قال: لا بأس ان يمسك الرجل امرأته ان رأها تزنى إذا كانت تزنى وان لم يقم عليها الحد فليس عليه من إنتمها شيء

دبالش راه افتاد و من نیز حضرت را تعقیب می‌کردم تا بینم چه پاسخی به او می‌دهد پس او به رسول خدا رسید و گفت: ای رسول خدا من دچار حد شده‌ام پس آن را بمن اقامه کن پس رسول خدا به وی گفت: خبر بد به من، وقتی می‌خواستی از خانه [به سمت مسجد] بیرون بیایی آیا به خوبی وضو گرفتی؟ پاسخ داد: بله ای رسول خدا. حضرت گفت: آیا سپس همراه‌مان نماز خواندی؟ پاسخ گفت: بله ای رسول خدا. آن‌گاه حضرت به وی گفت: خدا گناهت را بخشیده و نیازی به حد نیست».^{۱۹۹}.

دسته‌هجم - احادیث نهی از زجرکشی:

بنا به دستور شریعت، زجرکش کردن حتی در مورد حیوانات ممنوع است چه رسد به انسان!

* «بیغمبر^ص مردم را از قتل صبر حیوانات و جنبندگان نهی کرد. قتل صبر یعنی حبس و بستن موجود و سپس مورد هدف قراردادن وی با سنگ، تا این‌که کشته شود».^{۲۰۰}

* «جابر بن عبد الله گفت: رسول خدا^(ص) مردم را از این‌که جنبدهای را زجرکش کنند نهی کرد».^{۲۰۱}

۱۹۹ - حدثنا عكرمة بن عمار حدثنا شداد حدثنا أبو امامه قال بينما رسول الله^(ص) في المسجد ونحن قعود معه إذ جاء رجل فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقم على فسكت عنه رسول الله^(ص) ثم أعاد فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقم على فسكت عنه وأقيمت الصلاة فلما انصرف النبي^(ص) قال أبو امامه فاتبع الرجل رسول الله^(ص) حين انصرف واتبعه رسول الله^(ص) انظر ما يرد على الرجل فلاحق الرجل رسول الله^(ص) فقال يا رسول الله اني أصبت حدا فأقم على قال أبو امامه فقال له رسول الله^(ص) أرأيت حين خرجت من بيتك أليس قد توضأت فأحسنت الوضوء قال بلى يا رسول الله قال ثم شهدت الصلاة معنا فقال نعم يا رسول الله فقال له رسول الله^(ص) فان الله قد غفر لك أو قال ذنبي (صحیح مسلم ج ۸ ص ۱۰۳ + مستند احمد بن حنبل ج ۴ ص ۲۶۲-۳).

۲۰۰ - وفي الحديث نهي عن قتل الدواب صبرا وهو أن تعبس ثم ترمي حتى تقتل (بحار الانوار ج ۸۳ ص ۹۳ / نيز مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۱۶۰: مجموعۃ الشهید رحمه الله: فی مناهی النبی، أنه نهی عن ... وأن يقتل شئ من الدواب صبرا، برویه جابر بن عبد الله، ومعناه أن تعبس الحیوان فیرمى إلیه حتى یموت والصبر الحبس)

* «امام علی گفت: رسول خدا^(ص) بر قومی گذر کرد که مرغی زنده را هدف قرار داده با پیکان آن را می‌زدند، پس گفت: اینان کیانند که خدای لعنت‌شان کناد»^{۲۰۲}. آیا پیغمبر^(ص) و اولیائی که این‌گونه از سنگسار حیوانات آزرده می‌شوند و از آن نهی می‌کنند، در مورد انسان آن را تجویز و خود به آن اقدام می‌کنند؟ گفتنی است نه تنها پرتاب سنگ به قصد "قتل و کشتن" مورد نهی شدید شرع قرار گرفته بلکه این پرتاب حتی اگر به قصد "آزار و دردرسانی" باشد هم مورد نهی شرع واقع گردیده و آن را از "اخلاق قوم لوط!" به شمار آورده است. بر این اساس، نه تنها کیفر فاحشه عبارت از رجم و رمى نیست بلکه بنا به روایاتی که در پی می‌آید اساساً این، خود رجم (پرتاب سنگ به انسان‌ها) است که مصدق منکر بوده و جزو اخلاق قوم لوط است:

بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد از قطع سبیل [در آیه آئنکم لتأتون الرجال وقطعون السبيل وتأتون فی نادیکم المنکر ...]، بستن راه‌هایی است که به شهر و دیار ایشان منتهی می‌شد چون، قوم لوط از شهر بیرون می‌شدند و سر راه را بر مسافرینی که می‌خواستند به شهر آنان درآیند می‌گرفتند و آن‌گاه هر یک سنگی به طرف آن‌ها پرتاب می‌کردند، سنگ‌هر کس به هرکس می‌خورد او را می‌گرفتند و اموالش را غارت می‌کردند و با او عمل لواط انجام می‌دادند و تازه سه درهم نیز غرامت می‌ستاندند، و در شهر قاضی داشتند که او هم همین‌طور قضاوت می‌کرد و حق را به اهل شهر می‌داد»^{۲۰۳}.

۲۰۱ - ... انه سمع جابر بن عبد الله يقول نهى رسول الله^(ص) ان يقتل شيء من الدواب صبرا (صحیح مسلم ج ۶ ص ۷۳).

۲۰۲ - قال على^(ع): مر رسول الله^(ص) على قوم نصبوا دجاجة حية وهم يرمونها بالليل فقال^(ص): من هؤلاء ؟ ! لعنهم الله (نواذر راوندی ص ۱۷۱ ، بحار الانوار ج ۶۱ ص ۲۶۸).

۲۰۳ - ترجمة تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۸۳ / متن اصلی: قوله تعالى: "أئنکم لتأتون الرجال وقطعون السبيل وتأتون فی نادیکم المنکر" إلى آخر الآية ... وقيل: المراد بقطع السبیل قطع سبیل المارة بدیارهم فإنهم كانوا يفلون هذا الفعل بالمجتازین من دیارهم وكانتوا يرمون ابن السبیل بالحجارة بالخلف فأیهم أصابه كان أولی به فیأخذون ماله وینکحونه ویغرمه ثلثة دراهم وکان لهم قاض یقضی بذلك (تفسیر المیزان ج ۱۶ ص ۱۲۳ + مجمع البیان ج ۸ ص ۲۲ [سوره عنکبوت آیه ۲۸]).

«از طریق امامان روایت است که پیامبر^(ص) مردی را در مسجد دید که مشغول پرتاب سنگریزه است پس حضرت^(ص) گفت: مادام که سنگ پرتاب می‌کنی مورد لعن هستی. سپس گفت: پرتاب سنگریزه در جمع مردم جزو اخلاق قوم لوط است حضرت سپس آیه^(ع) (وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَر) را خواند و گفت منظور از این منکر، همین پرتاب سنگ است».^{۲۰۴}

«اصبغ گفت از علی^(ع) شنیدم که می‌گوید: شش چیز از اخلاق قوم لوط است:
پرتاب سنگریزه ...».^{۲۰۵}

گفتنی است بار منفی واژه رجم را، در قرآن نیز می‌توان رصد کرد آنجا که منکران انبیاء، دعوت صادقانه ایشان را با رجم ابلهانه پاسخ می‌گفتد! نیز همین کار را بنا به روایات تاریخی در مورد شخص نازنین پیغمبر اسلام هم انجام دادند که هر دو (چه آن آیات و چه این روایات) را در بخش اول آوردم.

نتیجه (**وجود تعارض روایی در کیفر زنای محسنه *ترجیح روایات معارضِ رجم و سنگسار بدلیل توافق با قرآن):

چنان‌که در این بیست دسته روایت ملاحظه شد ما احادیث و اخبار فراوانی داریم که مطابق آن‌ها کیفر زنای محسنه عبارت از رجم و سنگسار نیست بلکه قهر و تنبیه یا جلد یا ... است!

با روایات فراوانی که آوردم به این دستاورد بسیار مهم رسیدیم که در این خصوص، با تعارض روایی مواجهیم و این‌طور نیست که روایات مطلقاً مؤید رجم و سنگسار باشند!

۲۰۴- عنه عن آبائه عليهم السلام ان النبي^(ص): أبصر رجالاً يخذف بحصاة في المسجد فقال: ما زالت تلعن حتى وقعت ثم قال: الخذف في النادي من أخلاق قوم لوط ثم تلا عليه السلام: "وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَر" قال: هو الخذف (تهذيب ج ۳ ص ۳۶۲-۳).

۲۰۵- عن الأصبغ قال: سمعت علياً^(ع) يقول: ستة من أخلاق قوم لوط: الجلاهق وهو البندق، والخذف ومضغ العلك و إرخاء الإزار خيلاء والصفير و حل الأزرار (وسائل الشيعة ج ۳ ص ۵۸۶).

برای حلّ تعارض (و یافتن این‌که روایات رجم و سنگسار صحیح است و یا روایات جلد و تنبیه) بهترین چاره، عرضه آن دو به قرآن است که قرآن نیز با صدای بلند روایات جلد و تنبیه را تأیید و روایات سنگسار را رد می‌کند.

مقایسه خطبه‌های پیغمبر(ص) و عمر در آخرین حج شان:

اینک می‌خواهم سخنرانی‌های پیغمبر^(ص) و عمر بن خطاب (که در آخرین حج هر یک ایراد شد) را بیاورم تا رأی رسول‌خدا در واپسین هفته‌های عمرش در بارهٔ چگونگی برخورد با زنان شوهردار مرتکب زنا را بیاورم و آن را با حکم حکومتی عمر مقایسه کنیم تا دریابیم کیفر رجم و سنگسار از کجا نشأت می‌گیرد از رسول‌خدا^(ص) یا از حکم عمر بن خطاب؟:

الف- سخن رسول‌خدا در حجۃ‌الوداع: «عمر و بن احوص همراه با رسول‌خدا^(ص) در حجۃ‌الوداع حاضر بود [او نقل کرد] رسول‌خدا حمد و ثنای خدای بجا آورد و مردم را مورد تذکر و موعظه قرار داد و در ضمن سخنرانی، داستانی نقل کرد و آن‌گاه گفت: آگاه باشید! نیکی به زنان را آویزه‌گوش قرار دهید. آن‌ها در زندگی به شما خدمت می‌کنند و شما حقی غیر از آن بر علیه‌شان ندارید مگر این‌که مرتکب فاحشة ثابت شده [با بینه] گردند پس اگر چنین کردند [و مرتکب زنا شدند] بستری‌شان را ترک کنید و تنبیه‌شان کنید البته تنبیه‌ی که اثرش نماند پس اگر رام شدند [و از فحشا دست کشیدند] دنبال چیز دیگری بر علیه‌شان نگردید [و سخت‌گیری را کنار گذارید و به زندگی عادی بازگردید]. آگاه باشید! شما بر عهده زنان حقوقی دارید و زنان بر عهده شما حقوقی دارند اما حقوق شما بر عهده زنان این است که از او خوش‌تان نمی‌آید اذن ورود به خانه ندهند و بر جایگاه‌تان ننشانند. آگاه باشید! حقوق زنان بر عهده شما این است که خوراک و پوشک‌شان را به نحو احسن تأمین کنید».^{۲۰۶}

۲۰۶- حدثنا الحسن بن علي الغزال أخبرنا الحسين بن علي الجعفي عن زائدة عن شبيب بن غرقدة عن سليمان بن عمرو بن الأحوص قال: حدثني أبي: أنه شهد حجة الوداع مع رسول الله^(ص) فحمد الله وأثنى عليه ذكر و وعظ فذكر في الحديث قصة فقال: (ألا واستوصوا بالنساء خيرا، فإنما هن عوان عندكم ليس تملكون

ب- سخن عمر بلا فاصله پس از آخرین حجّش: «ابن عباس گفت: در جریان آخرین حجّی که عمر انجام داد در خیمه عبد الرحمن بن عوف مشغول تعلیم قرآن به برخی از مهاجرین بودم که عبد الرحمن از نزد عمر آمد و به من گفت: کاش می‌دیدی مردی را که امروز نزد امیر المؤمنین [عمر] آمد و گفت: ای امیر المؤمنین! آیا می‌خواهی بدانی که فلانی [umar ياسر] گفت: "اگر عمر بمیرد با فلانی [علی بن ایطالب^{۲۰۷}] بیعت می‌کنم به خدا سوگند بیعت با ابوبکر اقدامی عجولانه (و در لحظه) بود که به وقوع پیوست" پس عمر خشمگین شد و گفت: "انشاء الله شامگاه در میان مردم به سخن می‌ایستم و بر حذر می‌دارم این کسانی که می‌خواهند امور مردم را در اختیار خود بگیرند". من [عبدالرحمن] به او گفتم: ای امیر المؤمنین این کار را نکن زیرا این موسمی که در آن هستیم مردم عوام و افراد اهل غوغای را در بردارد اینان در وقت سخترانی می‌آیند نزدیکت قرار می‌گیرند و می‌ترسم چیزی بگویی و ایشان آن سخن را به هر سو پراکنند و سخت را درک نکنند و آن را در جایگاه خود قرار ندهند، پس سخت را تا وقتی به مدینه برگردی به تأخیر بیانداز زیرا آنجا دارالهجرة و پایگاه سنت است و حرف مورد نظرت را با قدرت به اهل فقه و بزرگان خواهی زد و اهل علم حرفت را به خوبی دریافت می‌کنند و آن را در جایگاهش قرار می‌دهند، سپس عمر گفت: به امید خدا در اولین جایگاهی که در مدینه قرار گیرم به این کار اقدام می‌کنم. ابن عباس گفت: در پایان ذی حجه به مدینه رسیدیم پس وقتی روز جمعه فرا رسید همین که نیمروز شد شتافتیم برای نماز، تا

منهن شيئاً غير ذلك، إلا أن يأتين بفاحشة مبينة فإن فعلن فاهجرون في المضاجع وأضربوهن ضرباً غير مبرح، فإن أطعنكم فلا تبقو عليهم سبيلاً إلا إن لكم على نسائكم حقاً ولنسائكم عليكم حقاً فاما حقت على نسائكم فلا يوطئن فرشكم من تكرهون ولا يأذن في بيوتكم لمن تكرهون إلا وحقهن عليكم أن تحسنوا إليهن في كسوتهن وطعامهن. هذا حديث حسن صحيح (سنن ترمذی ج ۲ ص ۳۱۵ ح ۱۷۳، سنن ابن ماجه ح ۱۸۵۱ + السنن الکبری نسائی ح ۹۱۶۹ + ر.ک: تحف العقول ص ۳۳-۳۲، وسائل الشیعه ح ۲۷۷۳۲، السیرۃ النبویة ابن هشام خطبة رسول الله فی حجۃ الوداع ج ۴ ص ۱۰۲۳ ، تاریخ طبری ج ۲ ص ۴۰۳).
 ۲-۰۷ - بر طبق تقلی که از «شرح المعتزلی» در این بابت شده، گوینده سخن «umar ياسر» و شخص مورد نظرش «علی بن ایطالب» بوده است. قاموس الرجال ج ۷ ص ۱۱۵ (اسلام‌شناسی جانبی، عبدالکریم نیری بروجردی ص ۳۶).

یافتم سعیدبن زید را که گوشه منبر نشسته بود پس زانو به زانوی او نشستم و هنوز سرِ حرف را باز نکرده بودم که عمر آمد پس وقتی دیدم دارد می آید به سعید گفتم: عمر امشب چیزی را خواهد گفت که از ابتدای خلافتش نگفته است ... سپس عمر بر منبر نشست و زمانی که مؤذن‌ها سکوت کردند به سخن ایستاد و حمد و شای خدا را چنان که باید، بجا آورد سپس گفت: اما بعد، اینک سخنی را به شما می‌گوییم که مقرر شده آن را بگوییم. نمی‌دانم شاید به همین زودی‌ها خواهم مُرد پس هر کس سخنم را شنید و درک کرد پس باید آن را تا آن‌جا که ممکن است پخش کند و هر کس می‌ترسد که آن را نفهمد پس روا نمی‌دارم بر احدي که بر من دروغ بیندد [و چیزی کم و زیاد کند]. خدا محمد^(ص) را به حق مبعوث کرد و بر وی کتاب را فرو فرستاد پس، از جمله آیاتی که بر او نازل کرد آیهٔ رجم بود! که آن را [در قرآن] خواندیم، [معنی اش را] درک کردیم و در خاطرمان سپردیم. رسول خدا رجم کرد و ما پس از وی رجم کردیم اما می‌ترسم فاصله زمانی زیاد شود و کسی در آن زمان بگویید: "قسم به خدا ما آیهٔ رجم را در کتاب خدا نمی‌بینیم"، و با ترکِ این فریضه‌ای که خدا نازل کرده گمراه شوند حال آن‌که رجم و سنگسار در کتاب خدا حق است بر علیهِ مردان و زنان متأهله‌ی که زنا کنند به شرطی که بینه بر علیه‌شان اقامه شود و یا از راه بارداری معلوم شود و یا خود فرد اعتراف کند. از جمله چیزهایی که در کتاب خدا می‌خواندیم این بود که از پدران تان برائت مجویید زیرا این کار باعث کفر می‌شود. آگاه بشید رسول خدا گفت: در بارهٔ من غلوّ نکنید چنان‌که در بارهٔ عیسیٰ بن مریم غلوّ شد در حالی که باید بگویید بندهٔ خدا و فرستاده خدا است. به من گزارش شده که فردی از شما می‌گوید اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت می‌کنم پس بی تجربگی نکند کسی و بگویید: بیعت ابوبکر[در لحظه اتفاق افتاد و] اقدام شتابزده‌ای بود که به وقوع پیوست. هان! بله [بیعت با ابوبکر] همان‌گونه بود ولی خدا مانع پدیدار شدن شرّ از آن شد [البته] در میان شما کسی [از حیث اعتبار] مانند ابوبکر نیست که سرها به طرف او برگردد. هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ‌یک از طرفین، حق چنین کاری ندارد زیرا این کار باعث قتل هر دوی‌شان می‌شود! (عمر در ادامه به شرح داستان سقیفه و

چگونگی بیعت ابوبکر می‌پردازد و در پایان دویاره به بحث اول برمی‌گردد و می‌گوید: هر کس بخواهد با مردی بدون مشورت مسلمین بیعت کند پس هیچ‌یک از طرفین، حق چنین کاری ندارد زیرا این کار به قتل هر دویشان می‌انجامد».^{۲۰۸}.

-٢٠٨- عن ابن عباس قال كنت اقرئ رجالا من المهاجرين منهم عبد الرحمن بن عوف فيبينما أنا في منزله يعني وهو عند عمر بن الخطاب في آخر حجة حجها إذ رجع إلى عبد الرحمن فقال لو رأيت رجالا أتى أمير المؤمنين اليوم فقال يا أمير المؤمنين هل لك في فلان يقول لو قد مات عمر لقد باغتت فلانا فوالله ما كانت بيعة أبي بكر إلا فلتة ففضض عمر ثم قال إن شاء الله لقائم العشية في الناس فمحذرهم هؤلاء الذي يريدون ان يغصبوه أمرهم قال عبد الرحمن فقلت يا أمير المؤمنين لا تفعل فلان الموسى يجمع رعاع الناس وغوغاءهم فإنهم هم الذين يغلبون على قربك حين تقوم في الناس وانا أخشى ان تقوم فتفقول مقالة يطيرها عنك كل مطير وان لا يعواها وان لا يضعوها على مواضعها فأمهل حتى تقدم المدينة فإنها دار الهجرة والستة فتخليص باهل الفقه وشرف الناس فتفقول ما قلت متمكنا فيي أهل العلم مقاتلك ويضعونها على مواضعها فقال عمر اما والله إن شاء الله للأقومن بذلك أول مقام أقومه بالمدينة قال ابن عباس فقدمنا المدينة في عقب ذى الحجة فلما كان يوم الجمعة عجلنا الرواح حين زاغت الشمس حتى أجد سعيد بن زيد بن عمرو بن نفيل جالسا إلى ركن المنبر فجلست حوله تمس ركبته فلم أنتشب ان خرج عمر بن الخطاب فلما رأيته مقللا قلت لسعيد بن زيد بن عمرو ابن نفيل ليقولون العشية مقابلة لم يقلها منذ استخلف فأنكر على وقال ما عسيت أن يقول ما يقل قبله فجلس عمر على المنبر فلما سكت المؤذنون قام فأثنى على الله بما هو أهله ثم قال اما بعد فاني قائل لكم مقلة قد قدر لي ان أقولها لا أدرى لعلها بين يدي أجيلى فمن عقلها ووعاها فليحدث بها حيث انتهت به راحلته ومن خشي أن لا يعقلها فلا أحد ان يكذب على ان الله بعث محمدا^(ص) بالحق ونزل عليه الكتاب فكان مما انزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها ووعيناها فلذا رجم رسول الله^(ص) وترجمنا بعده فأخشى ان طال بالناس زمان أن يقول قائل والله ما نجد آية الرجم في كتاب الله فيفضلوا بترك فريضة انزلها الله والرجم في كتاب الله حق على من زنى إذا أحصن من الرجال والنساء إذا قامت البيبة أو كان الحبل أو الاعتراف ثم انا كما نقرأ فيما تقرأ من كتاب الله أن لا ترغبوا عن آبائكم كفر بكم ان ترغبوا عن آبائكم أو ان كفرا بكم ان ترغبوا عن آبائكم الا ثم إن رسول الله^(ص) قال لا نظروني كما أطري عيسى بن مريم وقولوا عبدالله ورسوله ثم إنه بالمعنى ان قاتلا منكم يقول والله لو مات عمر باغت فلانا فلا يغترن امرؤ أن يقول إنما كانت بيعة أبي بكر فلتة وتمت الا وانها قد كانت كذلك ولكن الله وفق شرعاها وليس منكم من تقطع الأعناق إليه مثل أبي بكر من باب رجلا عن غير مشورة من المسلمين فلا بيايع هو ولا الذي بايده نقرة ان يقتلا وانه قد كان من خبرنا حين توفى الله نبيه^(ص) ان الأنصار خالفونا واجتمعوا بأسرهم في سقيفةبني ساعدة وخالفونا على والذير ومن معهما واجتمع المهاجرين إلى أبي بكر فقلت لأبي بكر يا أبي بكر انطلق بنا إلى إخواننا هؤلاء من الأنصار فانطلقنا فلما دعونا منهم لقينا رجلان منهم صالحان فذرا ما تمالى عليه القوم فقللا أين تزيدون يا معشر المهاجرين فقلنا نريد إخواننا هؤلاء من الأنصار فقللا لا عليكم أن لا تقربوه اقضوا أمركم فقتلوا والله لنأتيهم فانطلقنا حتى اتبناهم في سقيفةبني ساعدة فإذا رجل مزمل بين ظهرانهم فقتل من هذا قالوا هذا سعد بن عبادة فقتل ماله قالوا يوعك فلما جلسنا قليلاً تشهد خطيبهم فأثنى على الله لما هو أهله ثم قال اما بعد فنحن أنصار

چنان‌که ملاحظه شد رسول‌خدا^(ص) زنان شوهرداری را [که در جوّ الوده سهل الفحشای آن روزگار] به لغش فاحشه و زنا تن می‌دادند، بر اساس آیه قرآن به "ترک بستر از سوی شوهر و تبیهی نه البته سخت" مؤاخذه می‌کند ولی جناب عمر ایشان را بر اساس آیه‌ای که همان لحظه خودش ساخت مستحق "رجم و سنگسار" دانست! و نیز اقرار و بارداری را در کنار بینه گنجانید.

کس چه می‌داند شاید این بدعت، نه صرفاً برای تعیین کیفر زنای محسنه [که البته وی نسبت به این امور شدیداً حساسیت داشت] بوده، بل خطّ و نشانی سیاسی با هدف مهار شعله‌ای علوی بوده که اگر خطابهای سنگسارانه ایراد نمی‌کرد چه بسا به آتش‌فشنایی بر علیه رژیم خلافت مبدّل می‌شد. بر اساس این احتمال، مجازات رجم را عمر به در (یعنی مرتكبین زنا) گفت تا دیوار (یعنی معترضان سیاسی) بشوند!

عبدالکریم نیری بروجردی پس از نقل خطبه عمر می‌نویسد: «ملاحظه کردید چگونه عمر بن الخطاب در پایان عمر خود، مسأله "رجم" را قرین مسأله "خلافت" ساخت، و در حضور همه سرشناسان مسلمان، بین آن دو پیوند برقرار کرد. تا دیگر نه کسی بتواند بعد از او داد "ما بال الرّجم و فی کتاب الله الجلد" سر دهد و نه توان

الله وکیله الاسلام و ائمّت عشر المهاجرین رهط وقد دفت دافه من قومکم فإذا هم پریدون ان يختزلونا من أصلنا وان يغضبونا من الامر فلما سكت أردت أن أتكلّم وكتت زورت مقالة أعتبرتني أريد ان أقدمها بين يدي أبي بكر وكتت إداري منه بعض الحد فلما أردت أن أتكلّم قال أبو بكر على رسنک فكرهت ان أغضبه فتكلّم أبو بكر فكان هو أحلّ مني وأوقر والله ما ترک من كلمة أعتبرتني في تزویري الا قال في بيته مثلها أو أفضل حتى سكت فقال ما ذكرتني فيك من خير فأنت له أهل ولم يعرف هذا الامر الا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب نسبا ودارا وقد رضيت لكم أحد هذين الرجلين فباعوا أيهما شئتم فأخذ بيدي وبيدي أبي عبيدة بن الجراح وهو جالس بیننا فلم اکره مما قال غيرها كان والله ان اقدم فتضرب عنقی لا يقربني ذلك من اثم أحاب إلى من أن أتأمر على قوم فيهما أبو بكر اللهم الا ان تسول إلى نفسی عند الموت شيئا لا أجده الآخران فقال قائل الأنصار انا جذيلها المحکک وعدیقها المرجب منا أمیر ومنکم أمیر يا عشر قریش فکثرا لفظ وارتتفعت الأصوات حتى فرقـت من الاختلاف فقلـت ابـسط يـدك يا أبا بـكر فـبـسط يـدـه فـبـيعـته وبـاـعـهـ المـهـاجـرـونـ ثمـ بـاـعـهـهـ الأـنصـارـ وـنـزـونـاـ عـلـىـ سـعـدـيـنـ عـبـادـةـ فـقـالـ مـنـهـمـ قـتـلـتـمـ سـعـدـيـنـ عـبـادـةـ فـقـلـتـ قـلـ اللـهـ سـعـدـيـنـ عـبـادـةـ قـالـ عـمـرـ وـاـنـاـ واللهـ ماـ وـجـدـنـاـ فـيـمـاـ حـضـرـنـاـ مـنـ اـمـرـ أـقـوىـ مـنـ مـبـاـعـةـ أـبـيـ بـكـرـ خـشـيـنـاـ انـ فـارـقـنـاـ الـقـوـمـ وـلـمـ تـكـنـ بـيـعـةـ اـنـ بـيـعـوـ رـجـلـاـ مـنـهـمـ فـلـاـ يـتـابـعـ هـوـ وـلـاـ الـذـىـ بـاـعـهـ نـفـرـةـ اـنـ يـقـتـلـاـ (صـحـيـحـ بـخـارـىـ جـ ۸ـ صـ ۲۵ـ ۲۸ـ بـاـبـ رـجـمـ الجـبـلـیـ مـنـ الزـنـاـ إـذـاـ أـحـصـنـتـ).

بیعت کردن با شخص دلخواه خودش را داشته باشد! آری کسانی که در باره "قانون رجم" به اعتراض نشستند، می‌باشد یاران همان کس (عمار یاسر) و یا کسان باشند، که دم از بیعت کردن با علی^۱ بعد از عمر زده‌اند؛ که بر طبق نقل‌های معهود عمر غضیناً شد، و در اوّلین جمعه^۲ ورودهش به مدینه خطبه^۳ مزبور را در حضور مسلمانان ایجاد کرد، و خط^۴ مشی آینده را برای شان مشخص نمود! به هر حال در این‌که قانون رجم را، که یک قانون اهل کتاب است، عمر بن الخطاب رسمیت داده، و برای تثبیتش آیه‌ای به نام "آیه الرّجم" جعل نموده، و با شهادت خود و یارانش آن را چهار میخه کرده، شگّی نیست^۵.

حال بر این اساس می‌توان گفت طرفداران امام علی، هم به انتخاب ابویکر اعتراض نشستند و به جبرانش می‌خواستند امام علی را پس از مرگ عمر روی کار بیاورند و هم به قانون رجم اعتراض نشستند و آن را شرعی نمی‌دانستند که در نتیجه عمر در سخنانی اش یکجا به هر دو اعتراض علوی، واکنش تند و مرگبار نشان داد: رجم را آیه کردا و بیعت مورد نظر عمار با علی^۶ را موجب قتل دانست.

در قبال این آیه ادعایی، گرچه بدليل ترس از حاکمیت نمی‌توانستند صریح و قاطع اعلام نظر و انتقاد کنند اما به خاطر دروغین بودنش و از آن‌جا که هیچ‌کس توان هماوردی با خدا را ندارد و هیچ باطلی در کتابش راه ندارد پس، از یکسو به مرور رنگ باخت و هیئت ظاهرش دست‌کم ۲۷ شکل متفاوت پیدا کرد^۷! و از سوی دیگر به زودی سبب عقب‌نشینی توجیه گران حاکمیت شد و آن را از مرتبه آیه به آیه منسخ التلاوة تنزل دادند.

سید محمد موسوی بجنوردی در باره منشاً تشریع رجم می‌گوید: «اصلًا ببینیم واقعاً رجم تشریع شده است در اسلام یا تشریع نشده؟ همان‌طوری که بعضی‌ها می‌آیند

۲۰۹- قسمت‌هایی از اسلام‌شناسی جانبی (قسمت اول فصل دوم) ص ۳۷ ، رجم سنگسار (مقاله نیری بروجردی) ص ۱۳۳.

۲۱۰- احمد قابل، ۲۷ صورت مختلف برای این آیه جعلی جمع‌آوری کرده و آن را نمایشگاه نامیده! او پس از نقل این صور، به نقد آن پرداخته که می‌توان در رجم سنگسار (مقاله احمد قابل) ص ۲۱۲ و ۲۲۴ به توضیح مفصل‌واری دست یافت.

نقل می‌کنند و می‌گویند که این از تشریعات "عمر" هست. این را در صحیح مسلم یا بخاری دارد که بعد از پیغمبر اکرم^(ص)، ابوبکر دستور داد به زیدبن ثابت که برو قرآن را جمع‌آوری و تدوین کن، اگر دو نفر شاهد شهادت می‌دادند، زیدبن ثابت می‌پذیرفت، عمر به تنهایی آمد و گفت که آیه رجم هم نازل شده ولی چون پیغمبر اکرم^(ص) مریض بود وارد قرآن نشد ولی زیدبن ثابت قبول نکرد و آن را وارد قرآن نکرد. طبق این خبر، ریشه رجم مقدار زیادی به خلیفه دوم، عمر بر می‌گردد. خلفاً و حکام نیز برای سرکوب مخالفان خود همیشه از آن سوءاستفاده می‌کرده‌اند. بنی عباس وقتی می‌خواستند دشمنان خودشان را بکشند همین مسئله رجم را مطرح می‌کردند و می‌کشتند. یعنی این که یک وسیله‌ای شده بود برای آن‌ها که دشمنانشان را به این کیفیت می‌کشند به اعتقاد من ابزار سیاسی‌شان بود واقعاً...»^{۲۱۱}.

حال که بحث منشأ رجم پیش آمد گفتنی است فقیه فقید غروی در مطلبی با عنوان نقش یهود در دسیسه کردن اخبار رجم می‌گوید: «دور نیست که اخبار رجم از جمله روایاتی باشد که یهود در برخی کتب اسلام دسیسه کرده‌اند. زیرا در توراه حکم به رجم، در موارد عدیده، آمده که برخی از آنها را ما در کتب دیگر خود نقل نموده‌ایم. و چون حکم رجم امری بود مورد تتفّر و اشمئاز جمیع ارباب عقول، و به سبب همین حکم هم توراه مورد احتمال وضع و جعل قرار داشت، از عهد معاویه، یهود اخبار رجم را وضع نمودند تا بتوانند بگویند اسلام هم، در زنای مُحَصَّن، حکم به رجم کرده است. بلکه ادعاء نمایند که اسلام بسیاری از احکامش را از توراه گرفته است. ولی ما، به نص قرآن، قطع داریم که توراه تحریف شده و مشتمل بر مجموعات و موضوعات و خرافات است، و حکم رجم در چند موضع از این مجموعات آمده است»^{۲۱۲}.

فقیه حاضر محمد ابراهیم جناتی، انگشت اتهام را متوجه جاعلانی چون أبوهریره با دوستان سابقًا یهودی‌اش چون کعب‌الاحبار می‌کند: «حکم رجم در تورات به نقلی وجود داشته و مواردی بر آن حکم شده است. بعضی بر این اعتقادند که برخی از

۲۱۱- رجم سنگسار (مقاله موسوی‌جنوردی ص ۳۳).

۲۱۲- رجم سنگسار (مقاله سید محمد جواد موسوی‌غروی) ص ۹۹

مغضان و دشمنان اسلام، اخبار رجم را جعل کردند و در منابع حدیثی مسلمانان داخل کرده‌اند. بجاست در اینجا به مطلبی که قبل‌آنیز اشاره کردم، تأکید کنم و آن این‌که ابوهریره و کعب‌الاحبار ارتباط بسیاری با یکدیگر داشتند. کعب‌الاحبار یهودی بود و به ظاهر اسلام آورده بود و ابوهریره در سال هفتم هجری بعد از فتح خبر اسلام آورد. وی حدود سه سال پیامبر^(ص) را درک نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. زهری می‌گوید: "قاسم بن محمد وی را خبر داد که ابوهریره و کعب‌الاحبار (چه بعد و چه قبل از اسلام) با هم بودند؛ ابوهریره برای او از رسول خدا^(ص) حدیث نقل می‌کرد، و کعب‌الاحبار برای او از کتب تورات". بعید به نظر نمی‌رسد که اخبار رجم، از جمله روایاتی باشد که توسط پیروان یهود در مجتمع حدیثی مسلمین قرار داده شده است. ما بر این اعتقادیم که تورات تحریف شده و مسائل غیرواقعی و مجموعلات و ساختگی در آن پدید آمده است و ممکن است اخبار رجم، در چند موردی که آمده است، از آن مجموعلات باشد».^{۲۱۳}

تحلیل صدیق و سمعی در این باره چنین است: «به نظر می‌رسد افرادی پس از پیامر کوشیدند مجازات رجم را اجرا کنند و با مخالفت مردم رو به رو شدند. در باره

۲-۲۱۳- رجم سنگسار (مقاله جناتی) ص ۱۲۱، نشریه فقه ش ۶۵ پاییز ۱۳۸۹. وی در جای دیگری از همین مقاله با تقلیل برخی روایات از ابوهریره در مورد رجم چنین توضیح می‌دهد: «راوی آن ابوهریره است و او در جعل و ساختن حدیث تظیر نداشت. او جعلیات خود را برای کعب‌الاحجار یهودی که ظاهراً مسلمان شده بود، نقل می‌کرد و او هم برای ابوهریره از تورات نقل می‌کرد. هردو اهل یمن بودند و پیش از اسلام آوردن هم با هم ارتباط داشتند. احادیث او اصلاً مورد اعتبار نبوده و در آن زمان همگان حتی خلفاً و برخی از پیشوایان مذاهب اهل سنت از آن آگاهی داشتند. او بعد از جنگ خیر اسلام آورد و حدود سه سال پیامبر (ص) را در کنونت نمود و در سال ۵۷ وفات کرد. وی در این مدت هزارها حدیث از رسول خدا^(ص) برای مردم نقل کرد بدون این که شاهدی بر آن باشد. این امر سبب شد تا خلفاً او را از نقل حدیث منع کنند. سائب می‌گوید ابوهریره و کعب‌الاحجار را تهدید کرد که اگر نقل حدیث را از رسول خدا ترک نکنند، ابوهریره را به سرزمین دیس، و از بزرگان اهل سنت در نقل حدیث از ابوهریره، ۷۳۷۴ حدیث از او در مجتمع حدیثی اهل سنت نقل شده است و بیشتر آنها پس از کشته شدن عثمان و پیدایش حکومت معاویه‌بن ابی‌سفیان و آنانی که به معاویه گرویده بودند به جعل حدیث پرداختند و طرفداران معاویه آنها را در جامعه پخش می‌کردند» (ص ۱۱۶).

این‌که چه کسی کوشیده مجازات رجم را وارد اسلام کند و آن را توجیه نماید، سند قطعی در دست نیست. منابع تاریخی نشان می‌دهد که عمر بن خطاب بر این امر اصرار داشته است. اگر رجم در زمان پیامبر اجرا شده بود قطعاً همه مردم روستای کوچک مدینه از آن آگاه می‌شدند و دیگر نیازی به توجیه آن و اصرار بر اجرای آن وجود نداشت. شواهد نشان می‌دهد که رجم در زمان پیامبر اجرا نشده است، از همین‌رو پس از پیامبر مردم نسبت به اجرای آن اعتراض کردند ... مدافعان این شیوه مجازات کوشیده‌اند آن را به اسلام نسبت دهند. مناقشات تا بدان حد سخت بوده که حتی مجبور به طرح این ادعا شده‌اند که رجم در قرآن وجود داشته است. به احتمال قوی این ادعا برای مجاب کردن مردم و مخالفان رجم مطرح شده است. قرائی موجود در روایتی که از وسائل الشیعه نقل شد نیز گویای همین نکته است. آن روایت نیز بیانگر آن است که مردم مجازاتی دیگر جز تازیانه را برای زنا نمی‌شناختند. هنگامی که قرائی مختلف را کنار یکدیگر می‌گذاریم به این نتیجه می‌رسیم که رجم وارد زندگی مسلمانان شده است. مدافعان آن کوشیده‌اند ادعای وجود رجم در قرآن را، هم به بزرگان اهل سنت نسبت دهند و هم به بزرگان شیعه. پس از پیامبر بویژه پس از گسترش اسلام، امور مردم به دست والیان متعدد افتاد که بسیاری از آنها مردمانی بیابانی، بی‌سود و مأنوس با آداب و سنن جاهلی بودند. کتب تاریخی روایتگر حوادث بسیاری در این رابطه است. اعراب بیابان‌نشین حجاز مسلماً در طول ده سال حیات پیامبر در مدینه دست از همه آداب و سنن و افکار جاهلی برنداشتند، بویژه آن‌که بسیاری از آنها در اوآخر دوره حیات پیامبر به اسلام گرویدند. پیش از این بارها اشاره کردیم که زنا در میان اعراب حجاز بسیار رایج بود ... قرائی نشان می‌دهد که پس از اسلام نیز زنا رواج داشته است. شاید عمر بن خطاب برای بازداشت مردم از ارتکاب زنا مجازات سخت رجم را وضع کرده باشد. یهودیان نیز که در کنار مسلمانان می‌زیستند قائل به چنین مجازاتی برای زنکار بودند».^{۲۱۴}

بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام:

- دليل ۱- نفس تفاوت حکم قرآن با قتل و سنگسار تورات (دلالت تفاوت بر نسخ تورات) ✓
 دليل ۲- اشاره قرآن به تفاوت کیفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غیره (من نسائكم / منکم) ✓
 دليل ۳- تعارض سنگسار با سمت و سوی آیه تاسیخ و منسوخ (نأت بخیر منها أو مثلاها) ✓
 دليل ۴- تعارض سنگسار "حبس خانگی" (فأمسكوهن في البيوت) ✓
 دليل ۵- مغایرت سنگسار با وعده یهودی (يجعل الله لهم سبيلا) ✓
 دليل ۶- تعارض سنگسار با "ایذاء صرف" (فاذوهما) ✓
 دليل ۷- تعارض سنگسار با "تداوی حیات و اکتفاء به نبرداختن مهریه" (لا تعذلوهں لذہبوا بعض ما آئیتموہن إلا أن یاًتین بفاحشة مبینة) ✓
 دليل ۸- نصف ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیهں نصف ما علی المحسنات) ✓
 دليل ۹- تعارض سنگسار با بسته "موعظه، قهر و تنبیه" (واللاتی تخافون نشوzen فظوھن واهجروھن فی المضاجع واپریوھن) ✓
 دليل ۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاقی جلد" (فاجلدوا كل واحد منها مائة جلدة) ✓
 دليل ۱۱- تعارض سنگسار با تداوم حیات مطلق زناکاران (الرَّانِي لَا ينكح إلَى زانِيَة) ✓
 دليل ۱۲- انهام به محسنات، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون المحسنات) ✓
 دليل ۱۳- آیات ملاعنه و اتهام شوهر به زن، در ذیل آیه جلد! (والذین یرمون ازواجهم) ✓
 دليل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدرُوا عنها العذاب) ✓
 دليل ۱۵- تقلیل از "جلد اصلی" به "نک ضرب ملایم" (خذ بید ضغناً فاضرب به) ✓
 دليل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (یضاعف لها العذاب ضعفين) ✓
 دليل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایام عدہ" (لاتُخْرُجُوهُنَّ مِن بيوتهنَّ و لا يخرجون إلا أن یاًتین بفاحشة مبینة) ✓
 دليل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لا یزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل صالحًا) ✓
 دليل ۱۹- استبعاد نبرداختن به کیفر متأنّل‌ها با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجردّها ✓
 دليل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوزهای قتل" ✓
 دليل ۲۱- تحذیر نسبت به إعمال أحكام غير قرآني (من لم يحكم بما انزل الله) ✓

بخش ۳- نسخ سنگسار توسط اسلام

ابتدا معنای نظریه‌ام را بیان می‌کنم آن‌گاه به توضیح نسبت سنت به قرآن پرداخته و سپس بحث اصلی یعنی دلایل نسخ سنگسار توسط اسلام را یک به یک شرح می‌دهم.
بیان نظریه:

سنگسار یعنی زن شوهردار یا مرد زن‌دار مرتكب زنا را درون گودال مهار کنند و آن قدر سنگ بر وی بکوبند تا در اثر ضربات وارد و خون‌ریزی ناشی از آن کشته شود. نسخ یعنی لغو حکم و انقضاء اعتبارش. با این توضیح، "نسخ سنگسار توسط اسلام" یعنی این‌که اسلام پس از ظهورش سنگسار را که در آیین‌های پیشین وجود داشت مورد نسخ قرار داد و آن را نامعتبر شمرد.

بنابراین، اسلام [ضمن تقبیح شدید خیانت جنسی؛ در تعیین کیفرش] نه تنها قتل و سنگسار را تشريع نکرد و آن را مورد امضا قرار نداد و حتی بی‌اعتنای از کنار آن گذر نکرد، بلکه این حکم موجود در نزد پیشینیان و اهل‌كتاب را نسخ کرد و در آیین‌خود بی‌اعتبار دانست!

نسبت سنت با قرآن:

توضیح نسبت را در قالب بندهای زیر بی می‌گیریم:

- الف- قرآن در فقه اسلامی اوّلین و مهم‌ترین منبع استنباط حکم الهی است.
- ب- علاوه بر قرآن همچنین سنت پیامبر (و نیز ائمه در نزد ما شیعیان) به عنوان دومین منبع استنباط حکم الهی است.
- ج- بنابراین، سنت در فقه اسلامی (هرچند با رتبه‌ای پایین‌تر، اما با این حال) در عرض قرآن قرار دارد.

د- اگر تکلیف موضوعی در قرآن مشخص شده باشد در این صورت سنت در طول کتاب قرار داشته و نقش تبیینی، توضیحی و تخصیصی را نسبت به قرآن دارد؛ ولی اگر موضوعی در قرآن مسکوت باشد در این صورت سنت، به دلیل این‌که در عرض قرآن است، نقش جایگزین را برای کتاب ایفا می‌کند و در نتیجه رأساً حکم موضوع را انشا می‌کند.

ه- پس سنت با این‌که در موارد ناگفته‌درقرآن، در عرض کتاب بوده و به عنوان جایگزین آن وارد بحث می‌شود ولی هرگز در موارد معلوم‌درقرآن، نقش استقلالی نداشته و معارض قرآن قرار نمی‌گیرد.

و- در مواردی که حکم مسئله‌ای در قرآن آمده باشد ولی در سنت و حدیث، حکم مغایری در آن باره وجود داشته باشد در این صورت به حکم اصلی‌تر بودن قرآن (که کلام آفریدگار است و نیز به فرموده‌ی خود حضرات مقصومین) سنت و حدیث را باید به دلیل عدم توافق با قرآن کنار نهاد. (گفتنی است فقه ما وجود این تعارض را واقعی نمی‌داند و در نتیجه اگر حدیثی از پیامبر^(ص) یا ائمه^(ع) در تعارض با قرآن در کتب حدیثی یافت شود در این صورت آن حدیث را ساختگی یا ناشی از تقیه یا مربوط به ماقبل نزول آیه مربوطه یا ... می‌دانند).

ز- بنابراین اگر ثابت شود کیفر زنای محسنه در قرآن، مذکور بوده و آن، متفاوت از سنگسار و قتل است در این صورت به دلیل این‌که سنت نمی‌تواند معارض قرآن باشد پس روایات قتل و سنگسار زانی محسن را باید کنار گذارد.

نتیجه- اینک دلیل‌هایی از قرآن می‌خوانیم که طی آن‌ها ثابت می‌شود حکم قرآن، مغایر با قتل و سنگسار بوده و در نتیجه نیازی به مراجعت به سنت (به عنوان منبع دوم و جایگزین) مگر برای تبیین و توضیح حکم قرآنی مخالف قتل و سنگسار نیست. نمونه‌های متعددی از این تبیین و توضیح‌ها را در بخش دوم در قالب روایات خلاف‌رجم و سنگسار مطالعه کردیم.

نیز از آنجا که کیفر یادشده، حکم رسمی اهل کتاب بود بنابراین هر یک از این دلایل در مقام نسخ آن کیفر و بی‌اعتبار بودنش در میان پیروان آیین جدید یعنی اسلام عزیز بود:

دلیل ۱- نفسِ تفاوت حکم قرآن با قتل و سنگسارِ تورات (دلالتِ تفاوت بر نسخ تورات):

می‌دانیم در تورات، کیفر زنا مطلقاً عبارت از قتل و سنگسار است:

«و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایهٔ خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند»^{۲۱۵} و «اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.»^{۲۱۶} اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود،^{۲۱۷} پس هر دو ایشان را نزد دروازهٔ شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگ‌ها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چون که در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چون که زن همسایهٔ خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای»^{۲۱۸}.

نیز می‌دانیم اگر قرآن حکمی مغایر و مخالف با حکم تورات فرو فرستد، این به منزلهٔ نسخ حکم تورات بوده و نشان از پایان اعتبار آن دارد. در همین راستا حکم قرآن، در اوّلین آیاتی که در همان باره نازل شد کاملاً متفاوت از حکم تورات بوده و هیچ خبری از قتل و سنگسار در آن نمی‌باشد؛ که این خود به تنهایی ناظر بر نسخ حکم تورات است. بنابراین قتل و سنگسارِ توراتی به وسیلهٔ حکم متفاوتِ قرآنی نسخ گردید!

شکفت و آسف آن که کثیری از مفسران و فقهاء از روی غفلت ادعایی کنند که بعدها همان حکم متفاوتِ قرآنی، توسط رسول خدا با سنگسار و قتل نسخ گردید؛ که معنای آن بازگشت دوباره به حکم نسخ شدهٔ تورات است!! نامعقول بودن چنین سیری (که فقط از کارخانهٔ تولیدی جاعلان و مغربان نشأت می‌گیرد و خواهناخواه باورهای مُتقن مسلمانان در بارهٔ قرآن خداوندی را نشانه می‌گیرد) از پیش معلوم

۲۱۵- سفر لاویان فصل ۲۰ شماره ۱۰

۲۱۶- سفر تثنیه باب ۲۲ شماره ۲۲-۲۴

بوده و بطلانش مشخص است. نتیجه غفلت یادشده، تن دادن به این حرف سخيف است که: رسول خدا مجازاتی که از سوی قرآن نسخ شده بود را دوباره احیا کرد!

دلیل ۲- اشاره قرآن به تفاوت کیفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غیره (من نسائكم / منکم):

قرآن، که بر قانون قتل و سنگسار زناکاران در تورات آگاهی داشت هنگام بحث در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء، با آوردن عبارات "من نسائكم" و "منکم"، به تمایز حکم جامعه اسلامی نسبت به جامعه اهل کتاب اشاره کرد و بدین وسیله به قابل استناد نبودن کیفر تورات در میان پیروان آیین جدید یعنی مسلمانان پرداخت.

نیز شاید این تصریح قرآن، ناشی از آن باشد که مطابق شأن نزول ها! قبلًا در آیات ۴۱ تا ۴۳ سوره مائدہ (که بنا به محاسبه مهندس بازرگان^{۲۱۷} در سال دوم هجری نازل شده بود) به وجود قتل و سنگسار در کتاب تورات اشاره کرده، و حتی آن حکم را در داوری پیامبر در میان اهل کتاب، قابل استناد می دانست: «... يقولون إن اوتیتم هذا فخذوه وإن لم تؤته فاحذروا ... فإن جاءوك فاحکم بينهم أو أعرض عنهم ... وكيف يحکمونك و عندهم التورية فيها حکم الله ...» از همین رو بعداً قرآن در هنگام انشاء حکم مستقل خودش در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره نساء (که بنا به محاسبه مهندس بازرگان در سال هشتم هجری نازل گردید) از عبارات من نسائكم و منکم استفاده کرد تا حوزه مسلمانان را از حوزه اهل کتاب در خصوص کیفر زنا جدا سازد: «واللاتی يأتيهن الفاحشة من نسائكم ... والذان يأتيانها منکم ...».

۲۱۷- سیر تحوّل قرآن (مهدی بازرگان، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۷) چاپ پنجم جدول شماره ۱۵ ص

دلیل ۳- تعارض سنگسار با سمت و سوی آیه ناسخ و منسوخ (نأت بخیر منها أو مثلاها):

قرآن می گوید: «ما ننسخ من آیه او نُسّها نأت بخیر منها أو مثلها أ لم تعلم أنَ الله على كلِّ شئٍ قدير» (هر آیه‌ای را که منسوخ یا متربک کنیم، بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم؛ مگر نمی‌دانی که خداوند بر همه چیز قادر است)^{۲۱۸}. مفسران از این آیه و آیه ۱۰۱ سوره نحل^{۲۱۹} برای اثبات امکان نسخ آیه‌ای از قرآن به وسیله آیه‌ای دیگر استفاده می‌کنند. اما برخی علاوه بر آن، همچنین قائل به دیدگاه خطروناکی مبنی بر جواز نسخ آیه قرآن به وسیله سنت و روایات شدند^{۲۲۰}. این در حالی است که اساساً اراده‌ای در سنت بر نسخ آیات قرآن وجود ندارد! و طرح این مبحث ناشی از عدم شناخت هر دو، چه قرآن و چه سنت، است. البته بحث تخصیص یا تقيید حکم خدا به وسیله سنت، امری پذیرفته شده و جدای از نسخ اصطلاحی است. همچنین باید توجه داشت که در برخی موارد دچار خلط مبحث مابین تخصیص یا تقيید با نسخ می‌شود.

ملاحظه کردیم که مطابق قانون مذکور در آیه صدر بحث، آیه ناسخ می‌باشد نسبت به آیه منسوخ، حاوی حکمی بهتر یا حداقل همانند آن باشد. جالب آن که مثال این قانون کلی را در یکی از اصلی‌ترین آیات کیفر فحشا می‌توان سراغ گرفت، آن‌جا که در آغاز آیه ۱۵ سوره نساء، سخن از نگهداری مادام‌العمر زنان

۲۱۸- سوره بقره آیه ۱۰۶ ترجمه کاظم پورجوادی

۲۱۹- و إذا بدلنا آیة مکان آیة والله أعلم بما ينزل قالوا إنما أنت مفتر، بل اکثرُهم لا يعلمنون : و چون حکمی را به جای حکم دیگر بیاوریم -و خدا به آنچه به تدریج نازل می‌کند داناتر است- می‌گویند: جز این نیست که تو دروغ‌بافی. [نه]، بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند (ترجمه محمد‌مهدی فولادوند)

۲۲۰- گویا به خاطر همین خطروناکی ، غیر قابل هضم بودن، و عدم ظرفیت سنت و روایت به نسخ کلام خدای تبارک و تعالی بود، که جاعلان حدیث در صدر اول را به این نتیجه رسانید که با کلام خدا به جنگ حکم خدا بروند، و در این راستا چون آیه مطابق امیال‌شان در قرآن وجود نداشت، آیه مجعلول رجم را ساختند (الشيخ و الشیخه إذا زینا فارجموهما) و خلاً وجودی این آیه ادعایی در قرآن‌ها را با این توجیه که دوران تلاوتش به پایان رسیده است حل کردند! غافل از آن که محتوای این مجعلوله با وعده موجود در آیه ناسخ و منسوخ نمی‌سازد. گفتنی است تمام اخبار رجم، به مرور در سایه آیه مجعلول رجم ساخته شده‌اند!!

خطاکار در خانه دارد و سپس در انتهای همین آیه، وعده بھبود وضعیت آنان را در قالب عبارت "أو يجعل الله لهن سبيلاً" (که معادل "نأت بخیر منها" است) بیان می‌کند!

پس حتی اگر قائل به جواز نسخ قرآن به وسیلهٔ سنت (اخبار متواتر، و از آن بدتر اخبار آحاد!) شویم، باز هم به دلالت آیه ناسخ و منسوخ باید ناسخ، چیزی بهتر از منسوخ یا دست‌کم معادل آن باشد (نأت بخیر منها أو مثلها) و چون قتل (آن هم از طریق کوباندن قلوه‌سنگ بر سر و صورتِ اندام انسان خطاکار) به گواه عقل خدادادی همه انسان‌ها بهتر یا معادل هیچیک از مجازات‌های قرآنی (حبس خانگی، قهر و تنبیه، جلد) نیست، بنابراین اخبار منسوب به پیامبر و ائمه مبنی بر تأیید و اجرای سنگسار، تمامًا ساختگی یا غیر قابل استناد است. خلاصه، از آنجا که قتل و سنگسار زانی، مخالف سمت و سوی وعده شده در آیه ناسخ و منسوخ است پس نمی‌توان آن را پذیرفت.

دلیل ۴- تعارض سنگسار با "حبس خانگی" (فأمِسکوهن فی الْبَيْت):
در آیه ۱۵ سوره نساء به وضوح می‌توان تغایر حکم قرآن با سنگسار را ملاحظه کرد: «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِن نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوَا عَلَيْهِنَ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهَدُوَا فَأَمْسِكُوهُنَ فِي الْبَيْتِ حَتَّى يَتَوَفَّيْهِنَ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَ سَبِيلًا» [و از زنان شما، کسانی که مرتكب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود (مسلمانان) بر آنان گواه گیرید؛ پس اگر شهادت دادند، آنان (=زنان) را در خانه‌ها نگاه دارید تا مرگ شان فرا رسد یا خدا راهی برای آنان قرار دهد].^{۲۲۱}

در رابطه با واژه‌ها؛

اوّلاً تعبیر فاحشه، یا مستقیماً بر زنا منطبق است و یا دست‌کم بنا به اطلاق فاحشه، زنا به عنوان بارزترین مصداق متبادر به ذهن قطعاً مراد آیه است.^{۲۲۲}

۲۲۱- ترجمه محمد‌مهدی فولادوند

۲۲۲- سیدمصطفی محقق داماد می‌گوید: مراد از فاحشه در این آیه به اعتقاد بیشتر مفسران، زنا است و حتی عده‌ای در این باره ادعای اجماع کرده‌اند (رجم سنگسار مقاله محقق داماد ص ۱۷).

ثانیاً آیه بی تردید و دست کم زنان شوهردار را در برمی گیرد زیرا یا به اعتبار نسائِ کم و تفسیری که از آن می شود صرفاً بر ایشان منطبق است و یا اگر مِن نسائِ کم برای خارج ساختن زنان نامسلمان و کنیزها باشد باز آنچه باقی می ماند زنان آزاد مسلمان است که طبیعتاً شوهرداران شان بیشتر متبدار به ذهن بوده و در نتیجه مراد آیه‌اند. مفسران نیز معمولاً آیه را ناظر به زنان شوهردار می دانند. پس آیه مبین کیفر زنای محضنه و سزای خیانت جنسی است.

چنان‌که پیداست آیه در تعیین کیفر زنای محضنه، به صرف محدودسازی زنان خطاکار (یعنی نگهداری‌شان در خانه) اکتفا کرده و به چیزی بیش از آن اشاره ندارد. در این کیفر، حتی از تعبیر زندان و حبس هم استفاده نشده بلکه عبارت امساك فی الْبَيْوْتِ (نگهداری در خانه) را بکار برد؛ و از آن گذشته بدلیل فقدان سرویس‌های بهداشتی در خانه‌های آن زمان، این امساك و محدودیت شامل تردد ضروری نمی‌شود.

اینک در مورد این آیه که یکی از فنّی‌ترین، جامع‌ترین و کارشناسانه‌ترین آیات است به ذکر سه نکته می‌پردازم:

نکته ۱- رد نسخ آیه به قتل و سنگسار: در این رابطه به توضیحات مذکور در دلیل ۳ و دلیل ۱ مراجعه شود.

نکته ۲- رد وابستگی اداء شهادت به روئیت عین دخول و خروج: برای گواهی شهود، برخلاف ذهنیت مشهور، روئیت عین دخول و خروج شرط نیست زیرا در آن صورت با محدودرات مسلم فقهی به شرح زیر روبرو می‌شویم:
 الف- تحریم نظر دوختن، خیره شدن و نگاه تعمدی به عین عوره دیگران (به ویژه در چنان وضعیتی). اگر برخی، آن را در مقام اداء شهادت، منهی ندانند (که البته قبول نیست) در این صورت به بند بعدی توجه کنند.

ب- شاهد از کجا می‌فهمد زن و مردی که مشغول تماس جنسی‌اند حال لیکدیگر نیستند! مگر این تشخیص از طریق وارسی بدست نمی‌آید؛ در این صورت آیا وارسی هویت زن و مردی که در تماس جنسی‌اند جایز است؟ اگر پس از وارسی

معلوم شد که حلال یکدیگرند که گناه‌اندرگناه رخ داده؛ ولی در هر صورت به دلیل تردید در هویت، جواز وارسی منهی است.

ج- از این‌ها گذشته، رؤیت "دخول آلت تناسلی در زهدان" علماً به دلیل چسبیدگی دو فرد به یکدیگر، غیر واقعی می‌نماید. گویا ایراد از آن‌جا ناشی می‌شود که تعییر دخول و خروج را ملاک می‌گیرند و آن را به آلت تناسلی برمی‌گردانند در صورتی که در لسان روایات اساساً از این تعییر استفاده نشده بلکه به جای آن، تعییر ادخال و اخراج آمده که آن به خود فرد برمی‌گردد و نه به آلت تناسلی اش! بر این اساس همین‌که شهود، مردی را در حال بخش ناگفتنی آمیزش جنسی (یعنی در موقع ادخال و اخراج) بیینند برای اقامه شهادت کفايت می‌کند و چه بسا همین‌که اجمالاً هم آغوشی‌ای زن‌شوهرانه (و به اصطلاح روایات: قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته) مورد رؤیت شهود قرار گیرد برای اقامه شهادت کافی است.^{۲۲۳}

گفتنی است قرآن برای پیش نیامدن اشتباهات احتمالی در تشخیص وقوع زنا، تعداد شهود را به چهار نفر ارتقا داد.

نکته ۳- انحصار کیفر به وجود شهود: قرآن با ذکر جمله "فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا" راه استحقاق کیفر فحشا را به عینه محدود در گواهی شهود می‌داند و در واقع با ذکر این طریق، به آن و انحصارش موضوعیت می‌بخشد. گفتنی است متأثر از همین آیه، دست‌کم دوازده حدیث از پیامبر^(ص) و ائمه هدی^(ع) (که در بخش اول آوردم) صادر گردیده که مطابق آن‌ها تنها راه تعلق کیفر زنای محضنه را عبارت از بینه (یعنی گواهی شهود) دانسته‌اند. متأسفانه علیرغم این تحدید قرآنی و

۲۲۳- به همین دلیل است که امام علی در مورد مغیره، شهادت اجمالی شهود را کافی برای اجرای حکم می‌دانست و نیازی به رؤیت "کالمیل فی المکحلا" نمی‌دید: عن زراة عن أبي جعفر^(ع) قال: إذا شهد الشهود على الزاني أنه قد جلس منها مجلس الرجل من امرأته أقيمت عليه الحد، قال: وكان على^(ع) يقول: اللهم إن أمةكنتني من المغيرة لارميته بالحجارة (کافی ج ۷ ص ۱۸۲). گفتنی است رمی بالحجارة در این حدیث چنان‌که پیداست به معنای قتل نیست.

برخلاف آن احادیث صریح، همچنان [با استناد به چند افسانه و حدیثی از عمر بن خطاب] شاهد اعتبار اقرار و حمل در زنای محسنه هستیم.

دلیل ۵- مغایرت سنگسار با "وعده بهبودی" (يجعل الله لهن سبیلاً): عبارت او یجعل الله لهن سبیلاً (یا خدا راهی بر آنها بگشاید) در انتهای آیه‌ی قبلی، اشاره به ایجاد وضعیتی بهتر برای زن خطکاری که دوران مجازاتش را با نگهداشته شدن در خانه می‌گذراند دارد. وضعیت آتی، به قرینه‌ی لام لهن باید به نفع و لئه مجرم باشد و نه علیه‌ی او. طبیعی است وقتی اصل حکم (یعنی بازداشت خانگی) از سنگسار بهتر است تخفیف آن نیز حتماً مغایر با سنگسار بوده و از آن خیلی بهتر می‌باشد.

بنابراین اگر قرار باشد مطابق عبارت مورد بحث، مجرم مشمول تبصره‌ای عقلایی یا حکم جدیدی در آیه‌ای دیگر شود در این صورت می‌باشد سمت وسویش نرمش، تخفیف و یا کاستن از غلظت حکم قبلی باشد و نه تشدید آن. بر این اساس همان‌طور که گفتم حتی اگر نعوذ بالله قائل به نسخ قرآن به سنت باشیم باید راستای نسخ، به گونه‌ی فوق باشد؛ مگر این‌که بگویند سنت می‌تواند حتی همین جهت‌گیری قرآن را نیز نسخ کند که در این صورت دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و از قرآن جز اسمی و خطی باقی نمی‌ماند.

در پایان، یکی از روایات ساختگی که به چگونگی تحقق گشايش وعده شده پرداخته و آن را به حضرت پیامبر^(ص) نسبت داده‌اند را می‌آورم: «از من فرا بگیرید از من فرا بگیرید؛ خداوند برای خانم‌ها[ای] خطکار محبوس در خانه] راه باز کرد: زن و مردِ مجرد صد ضربه و یک سال تبعید، و زن و مردِ متأهل صد ضربه و سنگسار!»^{۲۲۴} جاعل حدیث که با افترا بستن به پیامبر^(ص) مسکن اخروی اش را آتشین کرد هرگز عقلش را در هنگام جعل به کار نینداخت و هرگز به فکر مصالح جامعه نبود زیرا تبعید دختر مجرد مرتكب فحشا به دیار غربت، هم احتمالاً به

۲۲۴- خذوا عنی خذوا عنی؛ قد جعل الله لهن سبیلاً، البکر بالبکر جلد مائة و تغريب عام، والثیب بالثیب جلد مائة والرجم (تفسیر مجمع البيان ج ۳ ص ۴۰ آیه ۱۵ سوره نساء).

تداوم فحشای وی می‌انجامد و هم صادرات فحشا به شهر مقصد را در پی دارد و از آن گذشته هیچ جنبه بازدارندگی و تربیتی‌ای در این کیفر وجود ندارد در حالی که می‌دانیم هدف مجازات‌های اسلامی تحقق اهداف فوق است. همچنین سنگساری که در این حدیث قلابی برای زنانی محضنه مذکور شد نه با وعده گشاویشی که در آیه آمد سازگاری دارد نه عقل و منطق چنین سیری را می‌پذیرد و هم این که حاکی از بازگشت جاهلانه به احکام پیش از اسلام است!

محمدباقر بھبودی در رابطه با عبارت مورد بحث و روایت فوق می‌گوید: «جمله آخر که می‌گوید: "أو يجعل الله لهن سبيلاً" به قرینه لام "لهن" یعنی باید در حبس بمانند تا راه بهتری برای خروج آنان از حبس ابد باز شود. در حدیثی که اهل سنت روایت کردند تا مسئله رجم را، که به وسیلهٔ خلیفه دوم متداول شد، ترویج و تأیید کنند راه خروج آنان به این صورت باز می‌شود که اگر دختر باشد صد تازیانه بخورد و یک سال به غربت تبعید شود و اگر بیوه باشد صد تازیانه بخورد و به وسیله سنگ سنگسار شود تا بمیرد. این روایت، جعل است خصوصاً با توجه به این که تبعید یک دختر بی‌سرپرست به یک شهر غریب، پیش‌تر به فساد او کمک می‌کند تا تنبیه و تربیت او؛ پس این حدیث نمی‌تواند از زبان رسول خدا صادر شده باشد. ضمناً اگر بیوه باشد که هم صد تازیانه بخورد و هم سنگسار و اعدام شود، این که راه بهتر نیست. تردیدی نیست که همهٔ محاکومین، حبس در خانه را بهتر از رسوانی و مرگ می‌دانند آن‌هم با صد ضربه شلاق و اعدام به وسیلهٔ پرتتاب سنگ».^{۲۲۵}

توضیحی پیرامون عبارت حتی یتوفیهن الموت او یجعل الله لهن سبیلا: قرآن با تقدّم "یتوفیهن الموت" بر "یجعل الله لهن سبیلا" اشاره می‌دهد که زنانی که این گونه گستاخانه و بی‌پروا دست به فحشا و خیانت جنسی می‌زنند سزا‌شان محرومیت دائمی از حضور در اجتماع تا دم مرگ است؛ اما با ذکر جمله‌ای او یجعل الله لهن سبیلا در پی جمله‌ی قبلی، به وظیفه آفریدگار در قبال آفریده‌اش می‌بردازد که

گرچه مرتكب فحشا از دید انسان‌ها و تعاملات اجتماعی، مستحق محرومیت کامل اجتماعی تا دم مرگ است اما از دید آفریدگار، نظر به تربیت‌محوری قرآن و موضوعیت حیات، باید راه خلاصی برایش باقی گذارد. این، روش قرآن است که چند گزینهٔ کیفری را به ترتیب از سخت‌تر تا به آسان‌تر مطرح می‌کند و چنین بدست می‌آید که همیشه نظرش بر آخری است پس انسان‌ها نیز اگر می‌خواهند متصف به صفات الهی شوند طبیعتاً باید رو به مراد خدا آورند. ترجمهٔ پیشنهادی برای کل آیه ۱۵ چنین است: زنان مرتكب فحشا را، به شرط وجود چهار شاهد بر علیه‌شان، در خانه محبوس کنید؛ تا این‌که [یا] مرگ سراغ‌شان رود و یا خدا به نفع‌شان راهی ایجاد کند.

دلیل ۶- تعارض سنگسار با "ایذاءِ صرف" (فاذوهما):

آیه ۱۶ سوره نساء در تعیین کیفر مردانی (یا مرد و زنی) که مرتكب فحشا می‌شوند چنین است: «وَاللَّذَانِ يَأْتِيَنَاهُ مِنْكُمْ فَأَذْوَهُمَا فِإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأُعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (و از میان شما، آن دو تن را که مرتكب رشت‌کاری می‌شوند آزارشان دهید؛ پس اگر توبه کردند و درستکار شدند از آنان صرف‌نظر کنید زیرا خداوند توبه‌پذیر مهریان است^{۲۲۶}.

در این آیه نیز کیفر مذکور، دست‌کم شامل مردان زن‌دار می‌شود زیرا اگر آن را (مطابق رأی برخی از مفسران) محدود به مردان مجرد بدانیم در این صورت به این نتیجه‌ی سخیف می‌رسیم که قرآن در مجموع دو آیه‌ی ۱۵ و ۱۶، به ترتیب به کیفر زنان شوهردار (یا زنان مطلقان) و مردان مجرد پرداخته و حکم مردان زن‌دار را مطرح نکرده است! از آن گذشته، چنین استنباطی خلاف اطلاق آیه است.

گفتنی است مفسران در تعیین جنسیتِ اللذان یأْتیانها (دو فرد مرتكب فاحشة) اختلاف دارند: برخی‌شان هر دو را مرد و در نتیجهٔ فحشای‌شان را لواط؛ و برخی دیگرانشان یکی را مرد و دیگری را زن دانسته و طبیعتاً فحشای‌شان را زنا می‌دانند؛

اماً شاید بتوان هر دو را مرد دانست (زیرا تکلیف زنان در آیه قبلی مشخص شد) ولی در عین حال فحشا را ناظر به هر دو مورد زنا و لواط بدانیم! به این صورت که منظور از موصول مثنای اللذان را عبارت از دو مرد: یکی درگیر زنا و یکی درگیر لواط دانسته، و عبارت «واللذان يأتیانها ...» را چنین ترجمه کنیم: «آن دو مرد، چه مرتکب فحشای زنا و چه مرتکب فحشای لواط، را ... / یا روان‌تر: مردانی که زنا یا لواط می‌کنند را ...». هر گزینه‌ی دیگری که تا به حال در شرح تثنیه‌آمدن اللذان دیده‌ام، همیشه یک پرسش بی‌پاسخ را به همراه دارد و آن: علت جمع آمدن موصول زنان در آیه قبلی (اللاتی) و مثنی آمدن موصول در آیه کنونی (اللذان) [چه آیه ۱۵ را در اشاره به مساحقه و آیه ۱۶ را در اشاره به لواط، و چه هر دو را در اشاره به زنا بدانیم] است.

بنابراین، قرآن کیفر زنای مردان زن‌دار و سزای خیانت جنسی آنان را، نه قتل و سنگسار بلکه ایذاء و آزار می‌داند که خود، بدلیل وجود قتل و سنگسار در مکاتب قبلی، ناسخ آن به شمار می‌آید.

چگونگی ایذاء به این تفسیر شده که مرتکب زنا را با لنگه‌کفش تنبیه کنند و مورد سرزنش زبانی قرار دهند: «هو التعبير باللسان و الضرب بالنعال، عن ابن عباس»^{۲۲۷}. گفتنی است رجم عربی، که محکوم را با سنگریزه! تنبیه کردن و مورد تنفس قرار دادن است و چیزی در ردیف "با لنگه‌کفش تنبیه کردن و با زبان ملامت کردن" است نیز چه بسا قابل گنجاندن در ذیل ایذاء باشد.

نیزی بروجردی معتقد است مجازات حبس ابد آیه ۱۵ که سپس با وعده همان آیه مشمول گشایش شد و به مجازات لحظه‌ای جلد (در آیه دوم سوره نور) انجامید هر دو مربوط به افراد زناییش است! وی اماً آیه کنونی یعنی ۱۶ را مربوط به خطاهای موردی دانسته و کیفر آن را برای همیشه همان ایذاء و گوشمالی می‌داند: «از شدت حکمی که در آیه ۱۵ فرمان داده شده، و به عکس در آیه ۱۶ تخفیف قطعی است

به خوبی آشکار می‌شود که آن اختلاف، مربوط به دو مرتبه مختلف از ارتکاب گناه معهود می‌باشد...»^{۲۲۸}.

گفتنی است چه بسا بندهای پایانی هر یک از آیات ۱۵ و ۱۶، برای دیگری نیز معتبر باشد یعنی توبه و اصلاحی که در ذیل آیه ۱۶ به عنوان رافع ایداء آمده، قابل تسری به آیه ۱۵ برای رفع حبس دائم باشد؛ به همین ترتیب گشايش وعده شده نسبت به حبس دائم که در ذیل آیه ۱۵ آمده قابل تسری به آیه ۱۶ برای رفع ایداء باشد و چه بسا اساساً گشايش وعده شده در آیه ۱۵ همان توبه رافع حدی است که در آیه ۱۶ آمده است.

دلیل ۷- تعارض سنگسار با "تداوی حیات و اكتفاء به نپرداختن مهریه"

(لا تعضلوهن لتهبوا بعض ما آتیتمو亨 إلا أن يأتین بفاحشة مبینة):

مطابق آیه ۱۹ سوره نساء، زنان شوهرداری که مرتكب زنا شوند و حتی وقوعش با بیینه (یعنی چهار شاهد که ذکر شد در آیه ۱۵ همین سوره آمد) به اثبات برسد باز هم "حق حیات" شان کماکان محفوظ و مفروض است اگر چه در این صورت شوهر می‌تواند بخشی از مهریه پرداختی را از وی مطالبه نماید:

«يالله الذين آمنوا لا يحل لكم أن ترثوا النساء كرهاً ولا تعضلوهن لتهبوا بعض ما آتیتمو亨 إلا أن يأتین بفاحشة مبینة...» (ای اهل ایمان ... شما حق ندارید که زنان خود را در فشار و تنگنا بگذارید تا قسمتی از کایین تقدیم شده را پس بگیرید و سپس رهای شان سازید مگر در صورتی که خانم دست به ارتکاب فاحشه‌ای بزند که بیان گر نقض پیمان زناشویی باشد که در آن صورت شما حق دارید -طوعاً و کرهاً- قسمتی از کایین او را واپس بگیرید و طلاق دهید).^{۲۲۹}

مبینه در این آیه، اشاره به گواهی چهار شاهد دارد که چهار آیه پیشتر در آیه ۱۵ مشروحاً به آن پرداخته بود (فاستشهدوا علیهِ أربعة منكم فِإِن شَهِدوا) و اینک

۲۲۸- رجم سنگسار (مقاله عبدالکریم تبریزی بروجردی) ص ۱۲۴. آغاز بحث وی از ص ۱۲۳ است.

۲۲۹- معانی القرآن ترجمه و تفسیر قرآن، محمد باقر بهبودی آیه ۱۹ سوره نساء

اختصاراً از آن به صورت "میّنه" (اثبات شده با چهار شاهد) یاد می‌کند که در فقه نیز رایج است. فاحشه نیز طبیعتاً اشاره به زنا^{۲۳۰} دارد.

واژهٔ عضل (در عبارت لاتضلوهن) دارای دو معنای اصلی است:

- (۱) سختگرفتن و در فشار و تنگنا قراردادن (که در ترجمهٔ بالا مورد استفاده قرار گرفت). دستِکم یکی از مصاديق این معنا عدم اجازهٔ خروج از منزل، حبس خانگی و ایجاد محدودیت شدید در تردد است که مطابق آیهٔ ۱۵ و ترجمهٔ کنوی از همین آیه، فقط زمانی روا است که زن، مرتكب فحشای ثابت شده گردد.
- (۲) مانع شدن (مانعثت شوهر از ازدواج زن و طلاق ندادن وی)^{۲۳۱}. بر این اساس ترجمهٔ آیهٔ چنین است: ای مردان مؤمن! [اگر در زندگی زناشویی به آخر خط رسیدید] مانع ازدواج همسرتان، با هدف بازپس‌گیری بخشی از مهریه، نشوید مگر این که آنان مرتكب فحشای میّنه شوند [که در این صورت می‌توانید طلاق را تا بازپس‌گیری بخشی از مهریه به تأخیر اندازید].

محمدباقر بهبودی در بارهٔ این آیه چنین توضیح می‌دهد: «صورت دیگری از نشوی شوهر در وسط آیه مطرح شده است به این معنی که شوهر با همسر خود بدخوئی و بدخلقی می‌کند و او را تحت فشار اقتصادی می‌گذارد تا راضی به طلاق شود و بعد هم طلاق نمی‌دهد تا مبلغی از مهریه او را مصادره کند. این نوع برخورد، اگر هم منجر به طلاق خُلُع شود یعنی همسر مهریه خود را ببخشد و یا مبلغی هم اضافه بر سازمان بدهد، بر شوهر او حال نخواهد بود مگر آنکه خانم مرتكب زنا شده باشد که در آن صورت طلاق او قطعی می‌شود و می‌تواند قسمتی از مهریه او را مصادره کند. البته باید توجه داشت که اگر رجم زنان شوهردار در صورت زنا شرعی بود،

۲۳۰- در تأیید انطباق فاحشه بر زنا همچنین می‌توان به این سخن از امامباقر استناد کرد: «فی تفسیر البرهان عن الشیبانی: الفاحشة يعني الزنا -وذلك إذا اطلع الرجل منها على فاحشة فلم أخذ الفدية- وهو المروى عن أبي جعفر^(ع) (المیزان ج ۴ ص ۲۵۹)». در هر صورت آن‌جهه مسلم می‌نماید این است که زنا بدليل اطلاق فاحشه، دستِکم یکی از بارزترین مصاديقش خواهد بود

۲۳۱- طبرسی به هر دو توضیح مذکور پرداخته: ولاتضلوهن، أی و آن لاتحبسوهن. و قيل: ولاتمعوهن عن النکاح (مجمع البيان ج ۳ ص ۴۷).

طرح این مسائل بی‌مورد بود، زیرا اگر زنای کسی مبین شود اجرای حد قطعی خواهد بود و رضایت شوهر دخلی به سقوط حد نخواهد داشت»^{۲۳۲}.
 چنان‌که ملاحظه شد زنان شوهردار مرتكب زنا می‌توانند به حیات خود ادامه داده و حتی ازدواج جدیدی انجام دهن. دلالت آیه بر تقض «قتل و سنگسار» حتی اگر محسنه و مبینه باشد انکارناپذیر است. راستی چه کس به خود جسارت می‌دهد که این آیه صریح را به هیچ انگاردد؟ رسول گرامی^(ص) خود، گیرنده و شارح این آیه است و نه قد علم کننده در برابر آن!

دلیل ۸- نصف ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیه‌نَّ نصف ما علی المحسنات):
 قرآن در آیه ۲۵ سوره نساء، مجازات کنیزان شوهرکرده را "نصف" مجازات محسنات اعلام می‌کند. گفتنی است محسنات دلالت بر زنان شوهردار می‌کند زیرا این واژه در عبارت "فعلیه‌نَّ نصف ما علی المحسنات من العذاب" یا مستقیماً بر زنان شوهردار منطبق است و یا به زنان آزاد توجه دارد که در صورت دوم نیز دستِ کم زنان شوهردار را در بر می‌گیرد. پس مطابق آیه، مجازات کنیزان شوهرکرده نصف زنان شوهردار است.

همین نصف بودن، به ما می‌گوید که کیفر زنان شوهردار نمی‌تواند قتل و سنگسار باشد
 زیرا مردن قابل نصف شدن نیست:
 «إِذَا أُحْصِنَ فَإِنْ أُتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلِيهِنَّ نَصْفُ مَا عَلَى الْمَحْسِنَاتِ مِنِ الْعَذَابِ» (پس اگر کنیزان شوهر کردند و مرتكب فحشا شدند نصف کیفر زنان آزاد/شوهردار را خواهند داشت)^{۲۳۳}.

۲۳۲- رجم سنگسار (مقاله بیهودی) ص ۴۰

۲۳۳- متن کامل آیه: «وَ مَنْ لَمْ يُسْتَطِعْ مِنْكُمْ طُولًا أَنْ يَنكِحْ الْمَحْسِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكْتُ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْلَمُ إِنْ يَمْكُرُوا بِعِصْمَكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِنَّكُمْ هُنَّ أَهْلَهُنَّ وَ أَتُوْهُنَّ أَجْوَرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مَحْسِنَاتٍ غَيْرِ مَسَافِحَاتٍ وَ لَا مَتَّخِذَاتٍ أَخْدَانٍ إِذَا أُحْصِنَ فَإِنْ أُتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلِيهِنَّ نَصْفُ مَا عَلَى الْمَحْسِنَاتِ مِنِ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَتَنَ الْعَنْتَ مِنْكُمْ وَ أَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (کسانی که توانایی ازدواج با زنان آزاد با ایمان را ندارند با کنیزان با ایمانی که مالک شده‌اید ازدواج کنند که خدا به ایمان‌تان واقف است. همه از جنس یکدیگرید، پس کنیزان را با اجازه صاحبان‌شان به ازدواج خود درآورید و کاین آنان را

گفتنی است انواع مجازاتی که در قرآن برای زنای محسنه آمده، همگی نصف پذیرند ولی قتل و سنگسار چنین قابلیتی ندارد پس این آیه، بر غیر اسلامی بودن قتل و سنگسار دلالت دارد.

دلیل ۹- تعارض سنگسار با بسته "موقعه ، قهر ، تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهنّ عظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ):
در اینجا به توضیح آیه ۳۴ سوره نساء می‌پردازیم؛ ابتدا متن آیه:
«الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتي تخافون نشوزهنّ فعظوهنّ واهجروهنّ فی المضاجع واضربوهنّ فإن أطعنكم فلاتبغوا عليهم سيلًا إن الله كان علياً كبيراً (... پس زنان صالح، ... در غیبت شوهر به نگاهداشت خدا نگاهدارنده‌اند و آن زنانی که از نشوزشان بیم دارید موقعه‌شان کنید ، در خوابگاه ترک‌شان کنید و بزنیدشان ...).

گویا مصدق اصلی "حافظات" للغيب بما حفظ الله، به قرینه «والحافظين فروجهم والحافظات»^{۲۳۴} و «وقل للمؤمنات ... يحفظن فروجهن»^{۲۳۵}، لزوم وفاداری جنسی زنان به شوهران در غیاب آنها و عدم خیانت جنسی است و گویا مراد از نشوز در عبارت "واللاتی تخافون نشوزهنّ"، پی‌گیری همان مسئله پیش یعنی ترس مردان از عبور جنسی همسرشان از آنها و قانع نبودن به روابط جنسی فیما بین می‌باشد^{۲۳۶}

به خودشان بدھید مشروط بر این که پاکدامن باشند نه زناکار و نه آنان که در نهان دوست گیرند؛ و اگر شوهر کردند و مرتکب زنا شدند نصف کیفر زنان آزاد/شوهردار را خواهند داشت. این حکم در باره کسی از شماست که بترسد به گناه درافتند. اگر صبر کنید برای تان بهتر است و خدا آمرزنه مهربان است).

۲۳۴- سوره احزاب آیه ۲۵

۲۳۵- سوره نور آیه ۳۱

۲۳۶- نشوز زن عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از شوهر به دیگری، و نشوز مرد عبارت از ارتفاع تمایلات جنسی از زن به دیگری، و نشوز بطور کلی عور جنسی از همسر است. البته معنای نشوز محدود به این مصدق نیست.

زیرا این آیات در زمانی نازل شد که آلوگی جنسی، پدیده‌ای رایج بود و بسیاری از زنان به همسران خود بسته نمی‌کردند.

بر این اساس، قرآن (برای تغییر این هنجار ناشایست و توجه‌دادن همه به خانواده) در این آیه از مردان مؤمن می‌خواهد در صورتی که متوجه انحراف همسرشان شدند "از در موقعه درآمده، از بسترشان دوری گزیده و تتبیه‌شان کنند" تا دست از خطاهای جنسی بردارند و نیازهای جنسی شان را صرفاً در خانواده یعنی در شوهر جستجو کنند.

توضیحی که داده شد مؤید به فرمایش رسول خدا^(ص) در آخرین! روزهای عمر شریف‌شان (در خطبه حجه‌الوادع) می‌باشد: «أما بعد أيها الناس فإن لكم على نسائكم حقاً ولهم عليكم حقاً، لكم عليهن أن لا يوطئن فرشتم أحداً تكرهونه، و عليهن أن لا يأتين بفاحشة مبينة، فإن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن تهجروهن في المضاجع و تضربوهن ضرباً غير مبرح، فإن انتهنهن فلهن رزقهن وكسوتنهن بالمعروف»^{۲۳۷} (ای مردم! شما را بر زنان تان حقی است و ایشان را بر شما حقی است. حق شما بر آنها آن است که بر گلیم‌تان کسی را که اکراه داشته باشید راه ندهند، و بر آنها است که مرتکب فاحشه قابل اثبات نشوند؛ اما اگر مرتکب شدند در این صورت خدا به شما اجازه داده که ترک بستر کنیدشان و بزنیدشان البته جوری که آسیب نبینند. پس اگر دست برداشتن حق دارند که روزی و رختشان را طبق عرف دریافت دارند).

چنان‌که ملاحظه شد پیامبر^(ص) در مورد مجازات زنا و فحشای زنان شوهردار صحبت می‌کند (عليهن أن لا يأتين بفاحشة مبينة، فإن ...) و شک نیست که حضرت^(ص) مبنای خود برای تعیین این مجازات را همین آیه مورد بحث قرار داده است (إن فعلن فإن الله قد أذن لكم أن ...). بنابراین به خوبی معلوم می‌شود که عبارت قرآنی "حافظات للغيب بما حفظ الله واللاتى تخافون نشوذهن" ، معادل عبارت نبوی "لَا يأتين بفاحشة مبينة" یعنی "عدم ارتکاب زنا و فاحشه" است و

- السيرة النبوية ابن هشام ج ٤ ص ١٠٢٣ (خطبة رسول الله في حجة‌الوادع) + تاریخ طبری ج ٢ ص ٤٠٣

در نتیجه، او^{۲۳۸} آن‌چه موجب ترک بستر و زدن زنان است صرفاً خطاهای جنسی می‌باشد و ثانیاً رسول خدا^(ص) در واپسین روزهای عمرش نهایت کیفر زنای زنان شوهردار را عبارت از قهر و تنبیه (تازه تنبیهی بدون آسیب) اعلام کرده است (بیان حکم اسلام بر مبنای قرآن از زبان رسول خدا؛ پیوند قرآن و سنت^{۲۳۹}).

چنان‌که ملاحظه شد کیفر خطای جنسی برای زنان شوهردار، پس از موقعه عبارت از قهر و ترک بستر و سپس تنبیه است و نه قتل‌سنگسار.

امیرحسین خنجی (البته بدون اشاره به ارتباط آیه مورد بحث و حدیث فوق) می‌گوید: «پیامبر اکرم دو ماه پیش از وفاتش، در خطبهٔ حجۃ‌الوداع -که آخرین سخنرانی عمومی پیامبر است- مجازات زنان شوهرداری که مرتکب عمل منافی عفت شوند را چنین مقرر کرد: ... [نویسنده پس از نقل حدیثی که در بالا آوردم چنین ادامه می‌دهد:] این آخرین حکمی است که پیامبر در بارهٔ زنان شوهرداری که مرتکب زنا شوند صادر کرده است. پس از این سخنرانی، نزول وحی برای همیشه متوقف گردید؛ و در اینجا بود که آخرین آیهٔ قرآن نازل شده تأکید کرد که امروز دین اسلام به پایهٔ کمال رسیده است (الیومِ اکملتُ لَكُمْ دِینَكُمْ). تنها حکمی که برای زن شوهردار مرتکب خطای منافی عفت در این سخنرانی مقرر شده آن است که شوهرش باید به او فشار بیاورد تا دست از خطکاری بردارد».^{۲۴۰}

ای خدای بزرگ! و ای رسول گرامی! دستور و خواست شما کجا و قتل‌سنگسار کجا؛ ما را به قرآن چکار، ما را به سنت چکار، ما پیرو هواهای خودیم و افسانه ماعز و غامدیه و شراحه همدانیه را می‌طلییم و نه شریعت واقعی اسلام را.

گفتنی است دو ستم بزرگ در حق این آیه روا داشته شده: یکی، تنبیه موجود در آیه را از محل خودش (که در مورد خطای جنسی است) خارج نمودند و آن را مجوّزی موسّع برای زدن زنان تلقی کردند؛ و دوم، آیه را هرگز مبنای نوع کیفر قرار ندادند و به جای آن به قتل‌سنگسار روی آوردند!

-۲۳۸- برای ربط این حدیث و آیه، از مقالهٔ صدیقه و سمتی استفاده کردم.

-۲۳۹- رجم سنگسار، (مقالهٔ امیرحسین خنجی) ص ۵۶

دلیل ۱۰- تعارض سنگسار با "اطلاق جلد" (فاجلدوا کل واحده‌ها مائة جلد):

آیه دوم سوره نور، به روشنی کیفر زنان و مردان زناکار را جلد می‌داند: «الزانية والزانی فاجلدوا کل واحده‌ها مائة جلد و لاتأخذکم بهما رأفة فی دین الله إن كتمن تؤمنون بالله واليوم الآخر ولیشهد عذابهما طائفۃ من المؤمنین» (زن زناپیشه و مرد زناپیشه! پس بزندگی به هر یک از آن دو، صد پوسته درخت. در دین خدا نباید نسبت به آن دو رافت بگیرد تان اگر به خدا و فرداروز ایمان می‌ورزید. و باید کیفرشان را برخی مؤمنان گواهی کنند).

این آیه بی‌تردید و بی‌هیچ ابهامی زانی محسن و محسنه را در بر می‌گیرد زیرا: الف- عبارت، مطلق است و به همین خاطر زنان شوهردار و مردان زن‌دار را شامل می‌شود. بدیهی است متأهلان (که بیش از نیمی از جمعیت بالغ جامعه‌اند) را با استفاده از تخصیص و تقيید نمی‌توان از شمول آیه برکنار دانست زیرا استثناء نیمی از جمعیت، با تعریف تخصیص و تقيید (که ناظر به درصد بسیار کمتری است) سازگار نیست.

ب- مثال‌هایی که در ادامه همین آیه آمده عیناً مربوط به زنان شوهردار است! پس با این وصف، این مجرّدّها هستند که شمول حکم آیه بر آن‌ها مورد تردید و ابهام قرار می‌گیرد و نه متأهل‌ها زیرا توجه آیه بر زنان شوهردار (و مردان زن‌دار) بدلیل مثال‌های مورد اشاره، قطعی است.

از آن‌چه در بند الف و ب آمد نتیجه می‌گیریم که این آیه، ناسخ قتل و سنگساری است که تا پیش از آن در میان مردم و اهل کتاب رایج بود. ج- به دلیل همین آیه و قطعیت شمولش است که در روایات متعددی که در بخش دوم آوردم سزای متأهل‌ها را جلد می‌داند!

کیفیّت جَلْدِ:

۱- ابزار جَلد نباید سخت و خشن باشد: این ابزار، اوّلاً از پوسته درخت است! به همین خاطر برای این وسیله در ترجمه آیه از معادل پوسته استفاده کردم و نه شلاق و تازیانه!

ثانیاً همین پوسته درخت باید نه قرص و محکم باشد و نه پوسیده و وارفته.^{۲۴۰}

۲- ضرب نباید شدید باشد^{۲۴۱} در این راستا حتی نباید زیر بغل ضارب نمایان گردد؛ به این ترتیب تقریباً می‌توان گفت که بازوی ضارب نباید بالا و پایین بیاید بلکه فقط از ساعد می‌تواند استفاده کند.^{۲۴۲}

۳- به جاهای حساس (سر، صورت، دامن) زده نشود.^{۲۴۳}

۴- دستان محکوم آزاد باشد تا اگر خواست بتواند با آن‌ها ضربه را مهار کند و از خود دفاع کند!^{۲۴۴}.

۵- تنبیه برای پیران و بیماران، تشریفاتی باشد.^{۲۴۵}

از آن‌چه در کیفیت جَلد آوردم نتیجه می‌گیریم که مراد آیه از رافت روا نداشتن نسبت به خطاکار (لاتأخذکم بهما رأفة في دين الله) ناظر به اصل اجرای حکم است

۲۴۰- ... فدعا له رسول الله (ص) بسوط فاتی بسوط مکسور فقال فوق هذا فاتی بسوط جدید لم تقطع ثمرته فقال بين هذین فاتی بسوط قد ركب به فلان فأمر به فجلد ... (السنن الكبرى بیهقی ج ۸ ص ۳۲۶).

۲۴۱- لقول على^(۴) ضرب بين ضربين وسوط بين سوطين (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۸).

۲۴۲- روى عن على^(۴) و ابن مسعود وغيرهما أنهم قالوا: لا يرفع يده في الضرب حتى يرى بياض أبطه (مبسوط طوسی ج ۸ ص ۶۸-۹).

۲۴۳- وأما جلد المرأة فإنها تجلد جالسة لأنها عورة ويشد عليها ثيابها جيداً لثلا تكشف، ويلى شد الثياب عليها امراً، وتضرب ضرباً رفيفاً لا يجرح ولا ينهر الدم، ويفرق الضرب على بدنها ويتقى الوجه والفرج لقوله عليه السلام: إذا جلد أحدكم فليتقى الوجه والفرج. وعن على^(۴) أنه قال للجلاد: اضرب وأوجع واتق الرأس والفرج (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۴- رويانا عن على^(رض) أنه قال للجلاد: أضربه واعط كل عضو حقه واتق وجهه ومذاكيره. قال ودع يديه يتقى بهما (معرفة السنن والآثار بیهقی ج ۶ ص ۴۶۸) // لا يشد ولا يمد ولا يقيد و يترك يداه يتقى بهما لأن

النبي عليه وآله السلام لم يأمر بذلك (مبسوط شیخ طوسی ج ۸ ص ۶۹).

۲۴۵- احادیش را در بخش دوم آوردم (نیز یکی دو مورد را در ذیل آیه خُذ بیدک ضغناً فاضرب به، تکرار می‌کنم).

و نه شدّت عمل در اجرای آن! گذشته از روایات مفسر، وجود ابهام در تفسیر متن آیه، ذهن را به سوی اصل حکم (که مهم‌تر است) سوق می‌دهد و نه به کیفیت اجرای آن (که فرع است). بنا به روایات، اجرای اصل حکم از چنان اهمیّتی برخوردار می‌باشد که ممکن است حتی به دلایلی (همچو پیری، بیماری و...) به صورت تشریفاتی و غیر جدی برگزار شود ولی هرگز نباید این حدود الهی تعطیل گردد.

*سیدمصطفی محقق داماد (برخلاف مشهور) معتقد است جمله "ولیشهد عذابهم طائفه من المؤمنین" دستور به اجرای علنی مجازات نیست بلکه برعکس، این عبارت در صدد تحدید (و بلکه نفی) حضور مردم است: «قید "من المؤمنین" در آیه، قیدی احترازی بوده و بر این اساس اجرای حد به صورت علنی که طبیعتاً از چشم غیر مسلمین پوشیده نخواهد ماند، جایز نمی‌باشد. نکته دیگری که در بررسی این آیه مد نظر قرار گرفت این که واژه "طائفه" ظهور در جماعت اندکی از مردم داشته و بر این اساس نیز اجرای حدود در ملاع عام وجهی ندارد. این نکته نیز در آراء برخی از مفسرین مد نظر قرار گرفته بود. باید توجه داشت که در ادبیات قرآنی "مؤمن" در مقابل فاسق قرار گرفته است. "افمن کان مومناً کمن کان فاسقاً لایستون". لذا نگارنده بر این باور است که اجرای علنی حدود از این آیه برداشت نمی‌شود. به دلیل این که اگر بنا بود اجرای علنی حد، مایه عترت دیگران شود قید "مؤمنین" لزومی نداشت بلکه بایستی به جای واژه "مؤمنین" از قید "فاسقین" استفاده می‌شد. به نظر می‌رسد آیه در صدد بیان مطلب دیگری است و آن این که برای اجرای چنین حکمی باید چند نفر از مؤمنین جهت ثبت قضایی این واقعه حضور داشته باشند. بنابراین بحث آیه، اجرای حد در ملاع عام و ایجاد حالت ارعاب نیست. بلکه علت حضور جمعی از مؤمنین، یا شهادت به نفع متهم است تا از ادعای عدم اجرای حد بر مجرم جلوگیری شود و یا به جهت آن است که کسانی از مجریان و یا مأموران اجرا با ادعای اجرا و یا با صحنه‌سازی حکم را تضییع نکنند. در تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین آمده است که "در روایتی از ابن عباس نقل شده که اقل طائفه چهار است و جایز نیست کمتر از این تعداد در

وقت اجرای حد حضور داشته باشند به این دلیل که با این عدد حد ثابت می‌شود و همین تعداد نیز بایستی در هنگام اجرای حد بر شخص زانی حضور داشته باشند.^{۲۴۶} به عبارت دیگر در این روایت نیز، این عباس و جوب حضور این تعداد از شاهدین را به سبب یک امر قضایی می‌داند^{۲۴۷}.

*برخی محققان^{۲۴۸} حُکم آیه را مربوط به کسانی می‌دانند که عادت به زنا دارند و آن را پیشهٔ خود ساخته‌اند و نه مربوط به خطاهای موردي. چیزی که به این برداشت دامن می‌زنند: یکی، استفاده از اسم فاعل (الزانیه / الزانی) است که دلالت بر استمرار دارد مرحوم عباس بیزانی در این باره می‌گوید: «از نکات قابل توجه، نحوه بیان قرآن در بارهٔ کیفر زناکار است، می‌فرماید: الزانیه والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلدۀ. دو عنوان الزانیه و الزانی بر کسی تطبیق می‌شود که مدّتی بر این گناه زشت استمرار ورزد. به کسی که یک بار این عمل شنیع را مرتکب شود زانی گفته نمی‌شود. او کسی است که مرتکب زنا شده است اما زانی نیست. تعبیر واللاتی یأتین الفاحشة من نساوكم و نیز تعبیر والذان یأتیانها منکم، با فعل مضارع آمده است که حاکی از استمرار فعل است اما در مورد گناهان بزرگ دیگر چنین لطیفه‌ای را مشاهده نمی‌کنیم مثلاً در بارهٔ آدمکشی، خدا نمی‌فرماید "قاتل" را قصاص کنید بلکه می‌فرماید و من قتل نفساً بغير نفس یا می‌فرماید و من قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم، این تعبیر نشان می‌دهد قاتل با یکبار ارتکاب نیز سزاوار مجازات خواهد شد»^{۲۴۹} و دیگری، آیهٔ بعدی اش (الزانی لاینكح الا زانیه أو مشرکة والزانیه لاینكحها إلا زان أو مشرک) است که عیناً در بارهٔ زناکاران (عادت یافتگان به زنا) و افرادِ دائم‌الزنا می‌باشد و در عنوان بعدی به آن می‌پردازم.

-۲۴۶- سایت بازنگری در متون دینی (مقالهٔ سه گفتار محققاًه از سیدمصطفی محقق‌داماد در بارهٔ کیفر فحشا؛ گفتار سوم: اجرای علنی مجازات‌های اسلامی):
baznegari.persianblog.ir/post/۲۴

-۲۴۷- در این رابطه رجوع شود به: رجم سنگسار (مقالهٔ سیدمصطفی محقق‌داماد) ص ۲۳ و ۲۴؛ همان (مقالهٔ امیرحسین خنجی) ص ۵۷ و نیز مقالهٔ عبدالکریم نیری بروجردی ص ۱۲۶، ۱۲۷ و ۱۲۸ که این یکی را به زودی در ذیل آیهٔ بعدی می‌آورم.

-۲۴۸- رجم سنگسار (مقالهٔ بیزانی) ص ۴۹

تا اینجا با چند نوع مجازات مختلف، در آیات قرآن روپرتو شدیم (که البته هیچ کدامشان قتل و سنگسار نبود و حتی بدلیل وجود سنگسار در میان اهل کتاب و انشاء حکمی متفاوت از سوی اسلام در آن باره، به صراحت می‌توان آیات قرآن را ناسخ آن دانست) صدیقه و سمعقی توضیح جدیدی در باره تنوّع مجازات‌ها و قابل جمع‌بودن آیات مربوطه دارد که با هم می‌خوانیم: «... آیات نیز با یکدیگر قابل جمع‌اند. نیاز نیست آیه جلد را ناسخ آیات دیگر بدانیم ... قرآن در باره زنانی که مرتکب فحشا می‌شوند توصیه می‌کند که در خانه نگهداری شوند تا شاید بدین ترتیب از این رفتار خود دست بردارند. از فحوات آیه ۱۵ نسae چنین فهمیده می‌شود که قرآن این مجازات را نیز سخت می‌داند، از این‌رو و عده می‌دهد که شاید خداوند راه نجاتی قرار دهد. در باره مردانی که مرتکب لواط می‌شوند نیز توصیه می‌کند که آنان را به شیوه متعارف آزار دهند تا از رفتار خود دست بردارند. این‌که قرآن شیوه خاصی از آزار و اذیت را بیان نکرده حاکی از آن است که انتخاب شیوه را به مردم واگذار کرده است. از سوی دیگر آیه جلد (تازیانه) در باره مرد و زن زناکار آمده است. آیت الله خوئی معتقد است که تازیانه زدن نمی‌تواند راه نجاتی باشد که خداوند در آیه ۱۵ سوره نسae و عده داده است. به نظر می‌رسد با توجه به این‌که هدف اصلی از مجازات مرتکبین فحشا بازداشت آنان از ارتکاب عمل زشت است این راه‌های متعدد به مردم پیشنهاد شده تا آنان هر یک به فراخور حال مجرم یا گناهکار، او را از عمل زشت بازدارند. حتی می‌توان آیه ۳۴ نسae را نیز مرتبط با دیگر آیات مورد بحث دانست، در ذیل این آیه آمده است که "زنان صالح و شایسته، زنان پرهیزکاری هستند که در غیبت شوهران خود حفظ می‌کنند آنچه را که خداوند به حفظ آن امر کرده است و اما زنانی که از نافرمانی آنان می‌ترسید باید آنان را نصیحت کنید (اگر از کار خود دست برنداشتند) از آنان در بستر دوری کنید و (باز اگر از کار خود بازنایستادند) آنان را بزنید. اگر اطاعت کردند دیگر نسبت به آنها حق ستم ندارید، همانا خداوند بزرگوار و عظیم الشأن است". در خطبه حجۃ‌الوداع از پیامبر نقل شده که به مردم فرمود "اگر زنان مرتکب فحشا شدند آنان را نصیحت کنید، چنان‌چه اطاعت نکردن در بستر از آنان دوری گزینید و باز اگر

دست از کار خود برنداشتند آنان را بزنید و اگر مطیع شدند هیچ حقی بر آنان ندارید". این روایت قرینه‌ای است برای این معنا که مقصود از زنانی که در غیاب شوهران خود آنچه را که باید حفظ نمی‌کنند، زنانی هستند که مرتكب فحشا می‌شوند و یا احتمال دارد که مرتكب فحشا شوند. چنان‌که می‌بینیم قرآن راه‌های گوناگونی را توصیه می‌کند که شاید با استفاده از این شیوه‌ها زنان و مردان از فحشا دست بردارند. شاید بتوان گفت که مجازات‌های مندرج در آیه ۳۴ سوره نساء مقدم بر مجازات حبس و نگهداری در خانه است. قرآن برای حبس زن در خانه، شهادت چهار شاهد بر ارتکاب فحشا را لازم دانسته است. از فحوای آیات می‌توان چنین فهمید که استفاده از راه‌های گوناگون بازدارنده، ناظر بر شرایط شخص زشتکار است. مجازات صد تازیانه شدیدترین مجازاتی است که می‌توان آن را در باره‌کسی اعمال کرد که سایر مجازات‌ها مانند نصیحت شوهر و دیگر اقدامات او و نیز نگهداری در خانه بازدارنده نبوده است. حتی آیات مربوط به ملاعنه را نیز می‌توان با آیات مذکور مرتبط دانست. آیات ملاعنه حاکی از آن است که اگر مردی، زن خود را متهم به زنا کرد اما شهودی نداشت و یا فرزند خود را نفی نمود در صورت اطمینان نسبت به ادعای خود می‌تواند زن را به ملاعنه دعوت کند. در صورتی که زن به زنا اقرار نکرد و حاضر به ملاعنه شد طرفین طی تشریفاتی یکدیگر را لعن می‌کنند و از هم برای همیشه جدا می‌شوند، فرزند نیز به مادر انتساب می‌یابد. گاه مردانی به پیامبر شکایت می‌کردنده که همسرانشان مرتكب زنا می‌شوند و در باره حکم قتل زنان خود سوال می‌کردنده. روایات حاکی از آن است که حتی مردی که زن خود را با مرد دیگر در بستر بییند، حق کشتن آنان را ندارد، زیرا در صورت قتل، قصاص خواهد شد. در واقع تهدید به قصاص برای بازداشت مردان از قتل همسران خود است، فقهاء نیز همین‌گونه فتوا داده‌اند. این قرائی و شواهد نشان می‌دهد که زنا در میان مسلمانان اولیه از پیش از اسلام و حتی پس از آن رواج

داشته است و اسلام کوشیده مردمان را از این عمل زشت بازدارد. اما جواز قتل و مرگ را صادر نکرده است»^{۲۴۹}.

دلیل ۱۱ - تعارض سنگسار با تداوم حیاتِ مطلق زناکاران (الزَّانی لا ينكح إلا زانية):

قرآن در آیه سوم از سوره نور یعنی بلافصله پس از آیه جلد به بیان حکم یا توضیحی در مورد زناکاران پرداخته که به روشنی، حاکی از تداوم حیات ایشان در جامعه اسلامی، پس از ارتکاب زنا است:

«الزَّانی لا ينكح إلا زانية أو مشركة والزانیة لا ينكحها إلا زان أو مشرك و حُرم ذلك على المؤمنين» [مرد زناکار جز زنِ زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]^{۲۵۰}.

لحن آیه گویای این واقعیت است که زناکاران نیز همانند مشرکان در جامعه آن روز قابل شناسایی بودند و در نتیجه شروط اثبات حکم در مورداشان وجود داشت اماً با این حال کیفرشان چیزی نبود که مانع تداوم حیاتشان در جامعه باشد (ضمناً کیفری که شرع برای اینان لحاظ کرد همان جلدی است که در آیه ماقبلش آورد زیرا ارتباط وثیق بین این دو آیه، چه از این حیث که در پی هماند چه از این جهت که کلمه‌های الزانی و الزانیه در هریک وجود دارد و چه از نظر اطلاق و شمولشان، چاره‌ای جز اعتقاد به کیفر جلد و نه قتل و سنگسار باقی نمی‌گذارد).

این طور پیداست که آیه در مورد مشهورین به زنا (یعنی زناکاران یا همان کسانی که عادت به زنا دارند) می‌باشد این مطلب، هم از خود آیه با توضیحی که در بالا آوردم (و مضاف برآن بخاطر ویژگی اسم فاعل بودن الزانی و الزانیه) قابل استنباط است و هم روایات متعددی گواه این برداشت است:

۲۴۹- رجم سنگسار (مقالهٔ صدیقه وسمقی) ص ۷۷-۷۵، نشریهٔ چشم‌انداز ایران ش ۶۳ شهریور و مهر ۱۳۸۹ مقاله‌آیا سنگسار سنتی اسلامی است؟

۲۵۰- سوره نور آیه^۳ ترجمه محمدمهری فولادوند

«زراره گفت: از امام صادق^ع از معنای آیه "الزانی لا ينكح إلا زانية أو مشركة" سؤال کردم، فرمود: این‌ها زنان و مردانی معروف به زنا بودند که به این عمل شهرت داشتند و مردم به این عنوان آن‌ها را می‌شناختند، مردم امروز هم مانند مردم عصر پیامبر می‌باشند پس هر کس که حد زنا بر او جاری شد و یا متهم به زنا شد سزاوار نیست مردم با او ازدواج کنند تا او را به توبه بشناسند و توبه‌اش شهرت پیدا کند».^{۲۵۱}

«[محمدبن مسلم روایت کرد که امام باقر گفت:] ایشان مردان و زنانی بودند که در عهد رسول خدا مشهور به زنا بودند پس خدای تعالیٰ مردم را از این مردان و زنان نهی فرمود، و مردم امروز هم به مانند مردم آن روز می‌باشند پس کسی که معروف به زنا شده و یا حد بر او جاری شده باشد باید از ازدواج با او خودداری کنند تا وقته که توبه‌اش شناخته و معروف شود».^{۲۵۲}

«حکم بن حکیم از امام صادق^ع روایت کرده که فرمود: این [آیه] تنها مربوط به زناکارهای علنى [مشهورین به زنا] است و اما اگر کسی احياناً زنایی کند و توبه نماید، هر جا بخواهد می‌تواند ازدواج کند».^{۲۵۳}.

۲۵۱- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن زراره قال: سأّلت أبا عبد الله^(ع) عن قول الله عزوجل: (الزانی لا ينكح إلا زانية أو مشركة) قال: هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا شهروا و عرفوا به والناس الیوم بذلك المنزل فمن أقيم عليه حد الزنا أو متهم بالزنا لم يتبغ لأحد أن ينكحه حتى يعرف منه التوبة (كافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۱). نیز حدیث مشابه: عن أبي الصباح الکتانی قال: سأّلت أبا عبد الله^(ع) عن قول الله عزوجل: (الزانی لا ينكح إلا زانية أو مشركة) فقال: كن نسوة مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا قد عرفوا بذلك والناس الیوم بتلك المنزلة فمن أقيم عليه حد الزنا أو شهر به لم يتبغ لأحد أن ينكحه حتى يعرف منه التوبة (كافی ج ۵ ص ۳۵۴ ح ۲).

۲۵۲- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن محمدبن مسلم عن أبي جعفر^(ع) في قوله عزوجل: (الزانی لا ينكح إلا زانية أو مشركة) قال: هم رجال ونساء كانوا على عهد رسول الله^ص مشهورین بالزنا فنهی الله عزوجل عن أولئک الرجال والنساء والناس الیوم على تلك المنزلة من شهر شيئاً من ذلك أو أقيمت عليه الحد فلا تزوجوه حتى تعرف توبته (كافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۳).

۲۵۳- ترجمهٔ تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۱۲۰ / متن اصلی: عن حکم بن حکیم عن أبي عبد الله^(ع) في قوله عزوجل: (والزانیة لا ينكحها إلا زان أو مشرک) قال: إنما ذلك في الجهر ثم قال: لو أن إنساناً زنى ثم تاب تزوج حيث شاء (كافی ج ۵ ص ۳۵۵ ح ۶).

جمع‌بندی تفسیر المیزان نیز مؤید همین مطلب است: «حاصل معنای آیه با کمک روایات واردۀ از طرق اهل‌بیت^(۴) این است که: زناکار وقتی زنای او شهرت پیدا کرد و حد بر او جاری شد ولی خبری از توبه‌کردنش نشد دیگر حرام است که با زن پاک و مسلمان ازدواج کند، باید یا با زن زناکار ازدواج کند و یا با زن مشرک، و همچنین زن زناکار اگر زنایش شهرت یافت و حد هم بر او جاری شد ولی توبه‌اش آشکار نگشت دیگر حرام می‌شود بر او ازدواج با مرد مسلمان و پاک، باید با مردی مشرک یا زناکار ازدواج کند».^{۲۵۴}

از آن‌چه گذشت بدست می‌آوریم که:

مجازات زنا، حتّی اگر فرد در ارتکابش به حد اشتهار (و در نتیجه اثبات قطعی فعل) برسد قتل و سنگسار نیست زیرا حکم‌شان اگر قتل بود در این صورت، بیان هر مطلبی در مورد آتیه ایشان و نحوه تعامل سایر مسلمانان با آن‌ها بی‌مورد می‌نمود. پس این آیه از دو جهت وافی به مقصود و نافی قتل و سنگسار است: یکی دلالت خود آیه بر تداوم زندگی مطلق زانیان، و دیگری تعیین کفر جلد با ارجاع به آیه ماقبل.

تعیین جلد برای ایشان چنان قطعی است که برخی اساساً قائل‌اند که حکم جلد صرفاً برای ایشان (عادت‌یافتگان به زنا) است و نه خطای موردي. توضیح عبدالکریم نیری بروجردی در این باره چنین است: «حكم جلد -با شکل و قیافه خشن مخصوص به خود- در باره زن و مردی است که زناکاری خلق و خویشان شده، و به تعبیر دیگر: ویژه زناکار حرفه‌ای است همان زناکاری که دیدیم در سوره النساء حکمش حبس ابد همراه با تنگی معیشت و ... تا گاه مرگ بود، که اینک با جلد و رها شدن، عذابش تخفیف پیدا کرده است ... وقتی معلوم شد آیه جلد، مخصوص زناکار حرفه‌ای است، که زناکاری برایش خلق و خوی شده و به آن کار اقدام علنی دارد، بطوری که حداقل چهار شاهد می‌توانند ناظر عین عمل انحرافی او باشند پس به خوبی آشکار می‌شود که آیه بعدی یعنی آیه شریفه: الزانی

لاینکحُ الْزَانِيَّةُ أَوْ مُشْرَكَةُ وَ الزَانِيَّةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٌ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ^۳ (سورة النور) به آن بستگی کامل دارد و کلام وحی، ازدواج با زن و مرد زناکار حرفه‌ای معروف و مشهور به آن فحشاء را، بر مؤمنین حرام کرده است ... آری با قطع به این‌که: آیه دوم و سوم سورة النور به یکدیگر مربوط و پیوند ناگستینی دارند، و هر دو آیه پیرامون مقررات جدیدی دور می‌زند که در آن سورة برای زناکار تشریع شده است و نیز با قطع به این‌که: مفاد کلمه الزانی و الزانیه در هر دو آیه یکی است، و مصدق خارجی‌اش هم وحدت دارد، لئنگه دیگر بحث قرآنی گذشته -که انحصر حد جلد به زن و مرد زناکار حرفه‌ای و معروف و مشهور به آن فحشاء باشد- ثابت‌تر می‌گردد و حکم غیر حرفه‌ای و غیر معروف و مشهور به آن فحشاء، همان حکم مذکور در آیه شریفه: وَاللَّذَانِ يَأْتِيَنَاهُ مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَاعْرُضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَابًا رَحِيمًا^{۱۶} (سورة النساء) می‌شود؛ که روی بحث قرآنی گذشته، عدم منسوخیش ثابت و پابرجا است!. در این‌جا تذکر یک نکته ضروری است که بدانیم: هرچند حکم صورت غیر حرفه‌ای گناه نامبرده -که صاحبیش هنوز به آن خلق و خوبی نگرفته- همان حکم مذکور در آیه ۱۶ سورة النساء می‌باشد و حکمی غیر منسخ است، لیکن از آن‌جا که چنان مرتکبینی درجات و مراتب مختلف پیدا می‌کنند، بالطبع ایذاء و تعزیر هر کدام متفاوت می‌شود و به اقتضاء جنبه تربیتی ملحوظ در آن -که موضوع متنبه شدن و تائب گشتن و به صلاح آمدن باشد-، تنبیهات‌شان مراتب برمی‌دارد، ولی هرگز به حد جلد نخواهد رسید زیرا که حد جلد به صورت خشونت‌بار مخصوص به خود، مربوط به زناکار حرفه‌ای است، که به آن عمل خلق و خوبی گرفته، و معروف و مشهور به انجام آن فحشاء می‌باشد!^{۲۵۵}.

۲۵۵- رجم سنگسار (مقاله نیری بروجردی) ص ۱۲۶ ، ۱۲۷ و ۱۲۸. نیز رجوع شود به: رجم سنگسار (مقاله سیدمصطفی محقق داماد) ص ۲۳ و ۲۴؛ همان (مقاله امیرحسین خنجی) ص ۵۷.

تداوم زندگی مرتکبان زنا:

گفتنی است آیات زیر با شدت و ضعف، بر تداوم حیات زانیان دلالت دارد:
 الف- سوره نور آیه^۳: «الزَّانِي لَا ينكح إِلَّا زانِيَةٌ أَوْ مُشْرِكَةٌ وَالْزَّانِيَةُ لَا ينكحُهَا إِلَّا زانِيَةٌ أَوْ مُشْرِكَةٌ وَحُرْمٌ ذلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» [مرد زناکار جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این (امر) حرام گردیده است]. در مورد این آیه که گویای تداوم حیات زانیان، در عین معلوم و بلکه مشهور بودن شان در جامعه است، در بالا توضیح دادم.

ب- سوره نور آیه^{۲۶}: «الخَيَّثَاتُ لِلْخَيَّثِينَ وَالْخَيَّثُونُ لِلْخَيَّثَاتِ وَالظَّيَّبَاتِ وَالظَّيَّبُونُ لِلظَّيَّبَاتِ أَوْلَئِكَ مُبَرِّءُونَ ممَّا يَقُولُونَ لِهِمْ مَغْفِرَةٌ وَرَزْقٌ كَرِيمٌ». صادقین^(ع) در تفسیر آیه می‌گویند: «[این آیه همانند آیه "الزانی لاینكح إلّا زانیَةٌ أَوْ مُشْرِكَةٌ" است که گروهی [از مسلمانان] قصد ازدواج با زانیان را داشتند اما خدا [با نزول این آیه] آنها را از این کار بازداشت و آن را برای مسلمانان ناپسند شمرد»^{۲۵۶}. پس این آیه نیز همچون آیه پیش (البته بنا به روایت فوق) حاکی از مشخص بودن زانیان و در عین حال تداوم حیات شان در جامعه است بطوری که حتی برخی مؤمنان تصمیم به ازدواج با آنان داشتند. در تکمیل سخن صادقین، گزارشی که در شأن نزول آیه^۳ سوره نور آمده (و طی آن به علت تصمیم مؤمنان برای ازدواج با زناکاران نام و نشان دار! می‌پردازد) را می‌آورم: «عکرمه گفت: آیت در زنانی آمد زناکننده که در مکه و مدینه بودند، و بسیار بودند، و از مشاهیر ایشان نه زن بود و صواحب رایات چون علم‌های بیطار تا ایشان را به آن بشناختند... و خانه‌های ایشان را خرابات خواندنی در جاگهیت. و به خانه ایشان الا مشرکی یا زانی نرفتی. و در جاگهیت عادت بودی که مردم فرومایه زن ناپارسا به زنی کردی به طمع کسب ایشان، و آن را طعمه بساختندی. جماعتی درویشان مسلمانان را اندیشه افتاد که

۲۵۶- عن أبي جعفر و أبي عبد الله قالا: هي مثل قوله: "الزانِي لَا ينكح إِلَّا زانِيَةٌ أَوْ مُشْرِكَةٌ" الآية. إن أَنَاسًا همَا آن يترَوْجِوا مِنْهُنَّ، فَنَهَا مَلِكُهُمْ اللَّهُ عَنْ ذلِكَ وَكَرِهَ ذلِكَ لَهُمْ (مجمع البیان ج ۷ ص ۲۳۷).

همچنین کنند، از پیغمبر دستوری خواستند. خدای تعالی این آیت فرستاد و نهی کرد ایشان را از مناکحت ایشان و امثال ایشان».^{۲۵۷}

ج- سوره متحنه آیه ۱۲: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتِ يَبْأَسْعِنُكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يَشْرُكَنَّ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا يُسْرِقْنَ وَ لَا يَزْنِنَّ وَ لَا يَقْتُلْنَ أُولَادَهُنَّ وَ لَا يَأْتِيَنَّ بِهَتَانٍ يَفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبِإِعْنَهِ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» [ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که (با این شرط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشنند و بچه‌های حرامزاده‌ای را که پس اندخته‌اند با بهتان (و حیله) به شوهر نبندند و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه، زیرا خداوند آمرزندۀ مهربان است]^{۲۵۸}. عبارت "لَا يَأْتِيَنَّ بِهَتَانٍ يَفْتَرِيهِنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ" می‌تواند ضمناً دلالت بر تداوم حیات پس از اعتراض داشته باشد زیرا وقتی قرآن اخلاقاً از زنان مرتكب خیانت می‌خواهد که پرده از واقعیت بردارند و فرزند غیر را به شوهرشان نسبت ندهند در این صورت بعید است که فرجامی چون قتل، آن‌هم از طریق سنگسار، برایشان تدارک دیده باشد.

د- سوره مؤمنون آیات ۶ و ۷: «[ق]د أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ... وَالَّذِينَ هُمْ لَفْرُوجُهِمْ حَافِظُونَ] إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مُلْكُتْ أَيْمَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ» ([به راستی که مؤمنان رستگار شدند ... کسانی که پاکدامند] مگر در مورد همسرانشان یا کنیزانی که به دست آورده‌اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست * پس هر که فراتر از این جوید، آنان از حد درگذرندگانند)^{۲۵۹}. از این دو آیه می‌توان کسانی که به همسر و کنیز بسته نمی‌کنند را شایسته نکوهش و از حد درگذرنده دانست. این توصیفات، بیشتر در مذمت

۲۵۷ - تفسیر روض الجنان ج ۱۴ ص ۸۲ و ۸۳ (روایات دیگری از این دست را در کتاب حجاب شرعی در عصر پیامبر ص ۶۱۹-۶۱۸ ببینید).

۲۵۸ - ترجمه محمدمهری فولادوند

۲۵۹ - ترجمه محمدمهری فولادوند

زانیانی است که به حیات و زندگی مشغول‌اند و نه این‌که مورد قتل و سنگسار قرار گرفته و به دیار مردگان رفته باشند.

دلیل ۱۲- اتهام به محصنات، در ذیل آیه جَلَد! (والذین يرمون المحصنات):
قرآن در ادامه آیه جَلَد به ذکر مثال‌ها و توضیحاتی می‌پردازد که همگی در باره زنان شوهردار است.^{۲۶۰} ذهن آدمی با مطالعه توضیحات مورد اشاره، به سادگی به این سمت می‌رَوَد که آن‌ها شاخ و برگ‌ها، فروعات و دنباله "مطلوب اصلی و مطلع بحث" یعنی کیفر جَلَد است، از جمله:

پس از این‌که در آیه دوم، سزای زانیان را کیفر جَلَد دانست، در آیه چهارم برای جلوگیری از "لوث‌شدن مستله و شیوع اتهامات بِي دلیل" اعلام کرد که اگر کسی نتواند اتهامش نسبت به زنان شوهردار را با آوردن چهار شاهد ثابت کند [نه تنها نمی‌توان صد پوسته به این زنان زد بلکه خود مدعی] می‌بایست هشتاد پوسته زده شود:

«والذين يرمون المحصنات ثم لم يأتوا بأربعة شهداء فاجلدوهم ثمانين جَلدة و لاتقبلوا لهم شهادة أبداً و أولئك هم الفاسقون» (و کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می‌دهند سپس چهار گواه نمی‌آورند هشتاد تازیانه به آنان بزنید و هیچ‌گاه شهادتی از آن‌ها نپذیرید، و این‌اند که خود فاسقند).^{۲۶۱}

طبعی است در ذهن کسی که مشغول مطالعه این سوره باشد پرسشی مبنی بر این‌که اگر اتهام و ادعا ثابت شد در این صورت چه کیفری برای زنان مذکور وضع شده است شکل نمی‌گیرد زیرا پیش از این آیه یعنی دو خط بالاتر از آن، به ذکر کیفر پرداخته بود و وی آن را خوانده بود؛ به عبارت دیگر این پرسش فقط در ذهن کسی که منحصراً همین آیه چهارم را بخواند شکل می‌گیرد که او را نیز در پاسخ به آیه دوم ارجاع می‌دهیم اما اگر کسی بگوید پاسخ در این سوره (و اساساً در کل قرآن) نیامده، و کیفری که در آیه دوم آمده مربوط به زنان مجرد است در این

-۲۶۰- این موارد را طی چند شماره جاری و آتی می‌آورم.

-۲۶۱- سوره نور آیه ۴ ترجمه محمد Mehdi فولادوند

صورت به این نتیجهٔ فوق العاده سخیف می‌رسیم که قرآن "کیفر زنان مجرّد" و "کیفر تهمت زنندگان به زنان متّاھل" را معلوم کرده ولی کیفر زنان متّاھل را مسکوت گذارده، که از ساحت قرآن به دور است.

بنابراین چنان‌که ملاحظه شد کیفر زنای ممحصنه، بدلیل ارتباط تنگاتنگ بین آیات ۲ و ۴ سورهٔ نور عبارت از جلد است و نه قتل‌وسنگسار.

دلیل ۱۳ - آیات ملاعنه و اتهام شوهر به زن، در ذیل آیهٔ جلد! (والذین یرمون ازواجهم):

قرآن در ذیل مادهٔ "کیفر جلد با وجود چهار شاهد" به ذکر تبصره‌ای در آیات ۶ تا ۹ همین سوره می‌پردازد: «اگر چهار شاهد نباشد ولی مدّعی، شوهر باشد»:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لِمَنِ الصَّادِقِينَ * وَالخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكاذِبِينَ * وَ يَدْرُؤُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشَهَّدْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لِمَنِ الْكاذِبِينَ * وَالخَامِسَةُ أَنَّ غَضْبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی (دیگر) ندارند در این صورت هر یک از این شوهرها (باید) چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است. و (گواهی در دفعهٔ پنجم این است که (بگوید): لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. و از (زن)، کیفر ساقط می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که (شوهر) او جداً از دروغگویان است. و (گواهی) پنجم آن که خشم خدا بر او باد اگر (شوهرش) از راستگویان باشد].

روشن است که این بحث خاص، تبصره‌ای از مادهٔ لزوم گواهی چهار شاهد برای کیفر جلد است به عبارت دیگر فرض آیهٔ یعنی مقدار کیفر زن در صورت تأیید ادعای شوهر، کاملاً معلوم بوده (زیرا در مطلع بحث به آن، که جلد است پرداخته) و به همین دلیل نیازی به ذکر مجدد آن در کلام نبود.

مسئله را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنم: اگر ملاعنه به سمت محکومیت زن پیش رفت در این صورت وی را چه کیفری می‌کنند؟ آیا چیزی غیر از کیفر جلد در متن

سوره وجود دارد؟ آیا می‌توان پذیرفت که روش بررسی اتهام در این آیات وجود دارد ولی میزان کیفر در صورت اثبات اتهام وجود ندارد؟ آیا قانونگزاران بشری دچار چنین خلاً و اشتباہی می‌شوند که آن را به پروردگار عالم نسبت می‌دهیم. می‌دانیم آیات ۶ تا ۹ (زنان متهم از سوی شوهر) همراه و همزمان با آیه^۲ (جلد) نازل گردیده؛ حال با توجه به این مطلب آیا می‌توان پذیرفت مجازات مورد نظر در آیات ۶ تا ۹، ارجاع به چیز دیگری (مثلًا سنگساروقتل) که در آیات سوره نیامده دارد حال آن‌که در آیات همراه، کیفر جلد وجود دارد و بین این آیات و آیه^۲ جلد هیچ وقعه‌ای در نزول نبوده است! اگر به کیفری غیر از جلد قائل باشیم ناچار باید تن به این خیالبافی دهیم که: فرض کنیم آیات ۱ تا ۹ سوره در عرض ده ثانیه بر پیغمبر^ص نازل شده باشد در این صورت باید معتقد شد که جبرئیل پس از نزول آیه^۲ اوّل و دوم (یعنی کیفر جلد)، وحی را قطع کرده و به حضرت^ص گفته که این آیه مربوط به مجرّدّه است ولی تکلیف متّأهل‌ها را خودت مشخص کن، و سپس وحی را از سر گرفته باشد و سرانجام آیات اتهام شوهر به زنش را با ذکر فروعات نازل کرده باشد و کیفرشان را به همان صحبت^۳ مابین وحی ارجاع داده باشد! تازه باز هم ارجاع ناصحیح است زیرا هنوز پیامبر فرصتی برای تعیین تکلیف متّأهل‌ها نیافته بود. واقعیّت این است که استنباط رجم و سنگسار از آیات ۶ تا ۹، از این خیالبافی هم غیر واقعی تر است.

نیز می‌دانیم آیاتی که در سوره نور به بحث در این خصوص پرداخته، همگی در باره زنای محضنه است؛ حال چگونه ممکن است تنها کیفر موجود در این سوره، خاص مجرّدّهای باشد!^۴

گفتنی است کیفر جلد نه تنها در مطلع بحث یعنی آیه^۲ آمده بلکه طبق دلیل^{۱۴} معلوم خواهد شد که حتی در همین آیات ۶ تا ۹ نیز مورد اشاره واقع شده است.

بنابراین قرآن کیفر زنان شوهرداری که از سوی شوهرشان مورد اتهام واقع می‌شوند (و بارزترین نمونه زنای محضنه است) را، بدلیل آیه دوم سوره که مباحثش تا آیات ۶ تا ۹ امتداد یافته، عبارت از جلد می‌داند و نه قتل و سنگسار.

دلیل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدروأ عنها العذاب):

در خود آیات مربوط به اتهام شوهر به همسر عبارتی وجود دارد که ابهام را می‌زداید و کیفر جلد (و نه هیچ چیز دیگر) را سزای زنان شوهردار می‌داند این عبارت، کلمه "العذاب" در آیه هشتم است:

«و يَدْرُؤُنَّهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشَهِّدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمَنِ الْكَاذِبِينَ» (کیفر مورد بحث، از زن برداشته می‌شود در صورتی که چهار بار به خدا سوگند یاد کند که شوهرش دروغ می‌گوید).

الفولام العذاب، الفولام معهود است یعنی اشاره به این دارد که مراد از عذاب همان عذابی است که قبل از کلام آورده شد و به آن شناخت پیدا کردید! پس باید بینیم این عذاب در کدام آیه قبلی آمده و مقدارش چه بوده است. در این راستا جملات قبلی سوره را مرور می‌کنیم تا به آیه دوم، که در آن به کیفر جلد (به عنوان مرجع عذاب مورد نظر) پرداخته و حتی صریحاً و لفظاً در همانجا از آن به عذاب یاد کرده، می‌رسیم: «الزانية والزاني فاجلدوا كلّ واحدٍ منهما مائة جلدة ولاتأخذكم بهم رأفة في دين الله إن كتم توْمِنون بالله واليوم الآخر ولি�شهد عذابهما طائفه من المؤمنين». از آن گذشته، صرف کلمه عذاب در آیه هشتم، رأساً (و بدون نیاز به الفولامش) تا حدود زیادی بر مرگبار نبودن کیفر دلالت دارد.

محمد باقر بهبودی در این باره می‌گوید: «آن عذابی که با شهادت همسرش ثابت می‌شد و با تکذیب همسرش ساقط می‌شود غیر از همان صد تازیانه چیز دیگری نیست زیرا در آن قسمت که می‌فرماید: "وَ يَدْرَؤُنَّهَا الْعَذَابَ ..." بلاشک کلمه

العذاب با الف و لامی که دارد ناظر به همان صد تازیانه عذابی است که در آیه دوم برای زناکاران مقرر شد و گفت: **وَلِيَشَهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ**^{۲۶۳}. پس در رابطه با آیه مورد بحث به این ترجمه می‌رسیم: «و اگر زن، چهار بار سوکنده یاد کند که شوهرش اتهام دروغ بر وی بسته، عذاب جلد از او برداشته می‌شود».

به این ترتیب، نه فقط ذیل کیفر جلد قرار گرفتن آیات اتهام شوهر به همسر، موجب شاملیت جلد بر زنای محضنه می‌شود بلکه همچنین وجود کلمه تعیین‌کننده العذاب، بویژه با الفولامش، در متن آیات اتهام شوهر به همسر، موجب اطمینان مضاعف به این برداشت می‌شود.

بنابراین قرآن مشخصاً کیفر زنان شوهردار و زنای محضنه را عبارت از جلد می‌داند و نه رجم و سنگسار و قتل؛ و در نتیجه اگر ابهامی در انطباق آیه باشد در مورد افراد مجرد است و نه افراد متأهل که صریحاً مورد مثال قرار گرفته‌اند و به ریزه‌کاری‌هایش پرداخته شده!

۲۶۳ - (معارف قرآنی ص ۲۱۱). وی در جای دیگر نیز می‌گوید: وَيَدْرُوْا عَنْهَا العَذَابَ أَنْ تَشَهَّدْ أَرْبَعْ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّمَا لَكُمُ الْكَاذِبُونَ. الف و لام العذاب، ناظر به همان عذابی است که در اول سوره برای زناکاران مقرر شده بود، یعنی صد تازیانه جرمی. بنابراین آیه کریمه شهادت می‌دهد که برای زنای محضنه، غیر از همان صد تازیانه حکم دیگری مقرر نشده است. اگر حکم رجم مشروع و مقرر باشد باید آیه را بدین صورت آورده باشند: وَيَدْرُوْا عَنْهَا الرَّجْمَ؛ زیرا رجم در حکم قتل است و عنوان عذاب و شکنجه ندارد، خصوصاً با اجرای سنت سر تراشی که از جانب رسول‌خدا مقرر شده است که بعد از اجرای حد تازیانه باید سر زناکاران تراشیده شود. اگر کسی ادعای کند که در آیه اول [یعنی آیه دوم از سوره نور] کلمه عذاب به معنای شکنجه تازیانه است و در این آیه به معنای رجم و قتل است، باید قرینه فاطعی بر آن اقامه کند. احتمال اجمال در آیه نیز کاملاً منتفی است زیرا در صدر سوره گفت: وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ؛ در حالی که احتمال رجم کاملاً تعمیه و مبهم گویی است (تدبری در قرآن ج ۲ ص ۲۵۳).

دلیل ۱۵- تقلیل از "جلد اصلی" به "تک ضربِ ملایم" (خُذ بیدک ضغثاً فاضرِ به):

احادیث وارد، با استناد به آیه «خُذ بیدک ضغثاً فاضرِ به و لاتحنث» [بسته‌ای از ساقه‌های گندم (یا مانند آن) را برگیر، و با آن (همسرت را) بزن و سوگند خود را مشکن]^{۲۶۴} که در رابطه با فرد "متاهیل" است، مجازات پیران و بیماران را از جلد کامل و اصلی به ضربه‌ای ملایم و تشریفاتی، تقلیل یافته دانسته‌اند.

استدلال برخی در استنتاج نفی سنگسار از این آیه چنین است: «آیه "وَ خُذْ بِيَدِكَ ضغثاً فاضرِ به و لاتحنث" نشان از آن دارد که حد زنا، شلاق است نه سنگسار، چه این‌که ایوب^(ع) که به همسر خویش بدگمان شده بود قسم یاد کرد که او را پس از بهبودی شلاق بزند و نامی از سنگسار نبرد و قسم بر رجم او نخورد. همچنین وقتی ایوب به اشتباه خویش پی‌برد، تکلیف خویش را در برابر قسمی که خورد بود، نمی‌دانست. پس خداوند به او وحی کرد که به دست خویش دسته‌چوب نرمی بردار و همسرت را با آن به ملایمت بزن (طبری، ۲۰۰/۲۳). بنابراین آیه شریفه نشان می‌دهد که ایوب^(ع) کیفر زنا، حتی زنای محضنه را، شلاق می‌دانست. و عبارت "خُذْ بِيَدِكَ ضغثاً فاضرِ به" از درستی تصور ایوب^(ع) در مورد حد زناکار حکایت دارد».^{۲۶۵}.

و اینک احادیث مورد استناد که در آغاز اشاره کردم:

۲۶۴- برگزیده تفسیر نونه ج ۴ ص ۱۹۰ (سوره ص آیه ۴۴)

۲۶۵- (محمد پهرامی، مقاله "حقوق کیفری اسلام در ترازوی متقدان سنگسار" نشریه پژوهش‌های قرآنی شماره ۵۳). ضمناً فقیه از دست‌رفته، عباس یزدانی در خصوص نقل رویداد مربوط به حضرت یوسف و همسر عزیز مصر در قرآن، می‌گوید: در قرآن می‌خوانیم وقتی پادشاه مصر، یوسف و همسرش را در آن وضعیت دید و فهمید که زنش به او خیانت کرده و یوسف گناهکار نیست، به یوسف گفت گذشت کن و به همسرش گفت توبه کن که خطاکاری! یوسف اعراض عن هذا و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین. عزیز مصر با آن‌که به خاطر موقعیتش می‌توانست زنش را شدیداً مجازات کند و یا بکشد و لااقل طلاق دهد به تذکر کوچکی اکتفا کرد. نقل واکنش عزیز مصر در این ماجرا به این معناست که باید با این پدیده‌ها این‌گونه برخورد کرد. [رجم سنگسار (مقاله عباس یزدانی) ص ۴۹].

«سفیان ثوری فقیه عراق به من گفت: چند مسئلهٔ فقهی دارم که می‌خواهم از ابوعبدالله صادق بپرسی، چرا که می‌دانم در محضر ابوعبدالله منزلتی داری. از ابوعبدالله بپرس: اگر بیماری زنا کند و بیماری او در حدی باشد که اجرای حد باعث مرگ او شود، چه باید کرد؟ من مسئله را از ابوعبدالله صادق پرسیدم و ابوعبدالله گفت: این سوالات را شخصاً طرح کرده‌ای یا دیگران طرح کرده‌اند و تو را فرستاده‌اند؟ من گفتم: سفیان ثوری درخواست کرد که این سوالات را خدمت شما مطرح کنم. ابوعبدالله گفت: یک پیر بیمار مبتلا که رگ‌های هر دو رانش نمایان بود و شکمش آب آورده بود با زنی بیمار زنا کرده بود و هر دو را به محضر رسول خدا آوردند. رسول خدا که صلوات خدا بر او نازل باد فرمود تا یک خوشة درخت خرما آوردند که صد تراشه نازک بر آن بود و با آن شاخه یک ضربت بر بدن آن پیر مرد بیمار و یک ضربت بر بدن آن زن بیمار نواخت و هر دو را آزاد کرد و سپس این آیه را تلاوت کرد که خداوند عزت به ایوب پیامبر می‌فرماید: یک دسته علف خشک برگیر و با آن همسر خود را تأدیب کن و سوگند خود را مشکن».^{۲۶۶}

«پیرمردی که رگ‌هایش نمایان بود را بدليل این‌که با زنی مرتکب زنا شده بود نزد پیامبر آوردند پس حضرت^(ص) با شاخه‌ای شامل صد ساقه باریک، ضربه‌ای واحد بر او نواخت».^{۲۶۷}

۲۶۶- گزیدهٔ تهذیب ج ۵ ص ۲۸۰ ح ۴۱۳۳ محمدباقر بهبودی / متن مرجع: عن حنان بن سدیر ان عباد المکی قال: قال لی سفیان الثوری: أَرِي لَكَ مَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ^(ع) مَنْزَلَةُ فَاسَالَهُ عَنْ رَجُلٍ زَنِي وَ هُوَ مَرِيضٌ فَانْأَقِيمَ عَلَيْهِ الْحَدُّ خَافُوا إِنْ يَمُوتُ مَا تَقُولُ مَا تَقُولُ فِيهِ؟ قَالَ فَسَأَلَهُ فَقَالَ لِي هَذِهِ الْمَسَأَلَةُ مِنْ تَلَاقِ نَفْسَكَ أَوْ أَمْرَكَ انسانَ إِنْ تَسْأَلَ عَنْهَا؟ قَالَ: قَلْتَ: أَن سَفِيَّانَ الثُّورِيَّ امْرَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهَا قَالَ: فَقَالَ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ^(ص) أَتَى بِرَجُلٍ كَبِيرٍ قَدْ اسْتَسْقَى بِطْنَهُ وَ بَدَتْ عَرُوقُ فَخْذِيهِ وَ قَدْ زَنِي بِامْرَأَةٍ مَرِيَضَةً فَأَمْرَرَ رَسُولَ اللَّهِ^(ص) فَاتَى بِعَرْجُونَ فِيهِ مائَةٌ شَمَرَّاخٌ فَضَرَبَهُ ضَرَبةً وَاحِدَةً وَ ضَرَبَهُمَا ضَرَبةً وَاحِدَةً وَ خَلَى سَبِيلَهُمَا وَذَلِكَ قَوْلُهُ عَزْ وَجْلٌ: وَخَذْ بِيَدِكَ ضَغْنَا فَاضْرَبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ (تهذیب الاحکام ج ۱۰ ص ۲۲ ح ۱۰۸ + کافی ج ۷ ص ۲۴۳ ، من لا يحضره الفقيه ج ۴ ص ۲۸ ح ۵۰۷ ، وسائل الشیعه ح ۳۴۱.۶).

۲۶۷- عن سهل بن سعد ان النبي^(ص) اتى بشيخ قد ظهرت عروقه قد زنى بامرأة فضربه بضفت فيه مائة شمارخ ضربة واحدة (تفسير الدر المتنور ج ۵ ص ۳۱۷ [المجمع الكبير طبراني ج ۶ ص ۱۵۲-۳]).

جالب است بدانیم علیرغم این که مطابق برخی روایات، منشأ سنگسار در زنای محضنه، وجود آیدی!! است که کیفر پیران زناکار را رجم می‌داند^{۲۶۸}؛ اماً مطابق دو حدیث فوق، نه تنها خبری از رجم و سنگسار وجود ندارد بلکه حتی به جلد واقعی نیز تخفیف خورده و مجازات پیران را به جلد ملايم و تشریفاتی تقلیل داده است. و نیز با این که در برخی احادیث، شدیدترین کیفر (یعنی جمع رجم و جلد) برای پیر مرد و پیرزن لحاظ شده^{۲۶۹}، اماً چنان‌که ملاحظه شد باقی، مجازات سبکی برای ایشان مقرر گردیده و در آن هرگز خبری از قتل و سنگسار نیست.

-۲۶۸ «عن أبي بن كعب قال كم تقرؤن سورة الأحزاب قال بضا وسبعين آية قال لقد قرأتها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل البقرة أو أكثر منها وان فيها آية الرجم حدثنا عبد الله ثنا خلف ابن هشام ثنا حماد بن زيد عن عاصم بن بهدة عن زر قال قال لي أبي بن كعب كائن تقرأ سورة الأحزاب أو كائن تعدها قال قلت له ثلاثا وسبعين آية فقال قط لقد رأيتها وانها تعادل سورة البقرة ولقد قرأنا فيها الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجوموها البتة نكالا من الله والله عليم حكيم» (مسند أحمد ج ۵ ص ۱۲۲) و «قال أبوعبد الله عليه السلام الرجم في القرآن قوله تعالى إذا زنى الشيخ والشيخة فارجوموها البتة فإنهمما قضيا الشهوة» (تهذيب ج ۱۰ ص ۳)

-۲۶۹ - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۳۴۸-۹ حدیث ۳۴۱۹۱-۴ : ۹ - و عنه عن ابن أبي عمير عن عبدالرحمن وحماد عن الحلبی عن أبي عبدالله عليه السلام قال: في الشيخ والشيخة جلد مائة والرجم ، والبكر والبكرة جلد مائة ونفي سنة. ۱۰ - ورواه الصدوق بسانده عن حماد مثله وزاد : والنفي من بلد إلى بلد . قال : وقد نفي أمير المؤمنین عليه السلام من الكوفة . ۱۱ - وبسانده عن محمد بن يحيی عن إبراهیم بن صالح بن سعد عن محمد بن حفص عن عبدالله بن طلحه عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إذا زنى الشيخ والعجوز جلدا ثم رجما عقوبة لهما ، وإذا زنى النصف من الرجال رجم ولم يجعل إذا كان قد أحصن ، وإذا زنى الشاب الحدث السن جلد ، ونفي سنة من مصره . وبسانده عن إبراهیم بن هاشم ، عن محمد بن جعفر ، عن عبدالله بن سنان ، عن أبي عبدالله عليه السلام مثله إلا أنه قال: الشيخ والشيخة . ورواه الصدوق بسانده عن إبراهیم بن هاشم عن محمد بن حفص عن عبدالله يعني ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام مثله . ۱۲ - وبسانده عن محمد بن الحسن الصفار ، عن الحسن بن الحسين اللؤلؤ عن صفوان بن يحيی عن عبدالرحمن عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كان على عليه السلام يضرب الشيخ والشيخة مائة ويرجمهما ، ويرجم المحسن والمحضر ، ويجلد البكر والبكرة ، وينفيهما سنة .).

دلیل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (يُضاعف لها العذاب ضعيفين):
 قرآن در آیه ۳۰ سوره احزاب کیفر همسران پیامبر در صورت ارتکاب فاحشة مبینه را دو برابر دیگران قرار داده، که به روشنی با قتل و سنگسار دوبرابر ناشدنی در تعارض است:

«يا نساء النبي من يأت منك بفاحشة مبینة يُضاعف لها العذاب ضعيفين و كان ذلك على الله يسيراً» (ای همسران پیامبر! هر کس از شما مرتكب فاحشة مبینه‌ای شود کیفرش دوچندان است ...).

نکات آیه چنین است:

- عبارت "من يأت منك بفاحشة مبینة" در این آیه، معادل "اللاتي يأتين الفاحشة من نسائكم فاستشهادوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا" است و در نتیجه، هم مراد از مبینه عبارت از گواهی شده توسط چهار شاهد است و هم فاحشة به معنای ارتکاب زنا می‌باشد بنابراین مراد از فاحشة مبینه، زنای اثبات شده است.

- روشن است که بحث بر سر زنای محسنه می‌باشد زیرا به بارزترین نمونه زنان شوهردار یعنی همسران پیامبر پرداخته است.

- قرآن کیفر زنان یادشده را دو برابر سایر زنان شوهردار قرار داده، که به روشنی "نافی قتل و سنگسار" است زیرا اگر حکم اسلام در باره عموم زنان شوهردار عبارت از قتل و سنگسار بود در این صورت این حکم، قابل دوبرابر شدن در باره خصوص زنان پیامبر نمی‌بود چون قتل و مردن را نمی‌توان مضاعف ساخت.

- باید پیش‌تر حکم عموم زنان شوهردار در قرآن آمده باشد تا مبنای این آیه درست درآید و مقایسه‌اش واقعی و صحیح باشد زیرا اگر پیش‌تر حکمی در باره عموم شوهرداران نازل نشده باشد و در این آیه، به آن چیز نازل نشده ارجاع شده باشد همین مطلب، مستلزم ورود باطل در قرآن خواهد شد که از اساس نادرست است زیرا هیچ باطلی در قرآن راه ندارد (لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزيل من حکیم حمید) ^{۷۰}. بنابراین باید پذیرفت که قرآن پیش‌تر در باره عموم زنان

شوهردار سخن گفته و کیفر آن‌ها را مشخص نموده است و این برخلاف رأی کسانی است که به اشتباه معتقدند که اسلام، حکم زنان مجرد را در قرآن و حکم زنان شوهردار را در سنت آورده است. گفتنی است معمولاً کیفر همسران پیامبر را، به اعتبار صد ضربه مذکور در آیه دوم سوره نور، به دویست ضربه تفسیر می‌کنند به ویژه که الفولام العذاب در این آیه می‌تواند الفلام معهود بوده و اشاره به عذاب مذکور در سوره نور داشته باشد.

- این آیه از دو طریق به ما نشانی می‌دهد که قتل و سنگسار، برخلاف اسلام است:
 اول) همسران پیامبر با فرض ارتکاب فحشای مبینه، همچنان می‌توانند به حیات خود ادامه دهند و هیچ نشانی مبنی بر معدوم‌ساختن و قتل و سنگسارشان نیست.
 دوم) همان‌طور که در بالا گفتم قتل و سنگسار نمی‌تواند مضاعف و دوبرابر شود. این در حالی است که آیه، کیفری معادل دوبرابر دیگران برای همسران پیامبر قائل شده است. البته در این باره ممکن است استدلال شود که عذاب و تضاعف آن، که در آیه آمده مربوط به سرای آخرت است و نه کیفر دنیوی. پاسخ این است که ذکر "مبینه" در عبارت "بفاحشة مبینة" به ما می‌فهماند که عذاب و تضاعف مذکور، دست‌کم در مورد دنیا نیز هست زیرا برای سرای اخروی، فاحشه چه مبینه باشد و چه غیر‌مبینه، فرق چندانی ندارد چرا که هر دو در محضر خدا بوده است.

دلیل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات ایام عِدَه" (لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بَيْوَتِهِنَّ وَ لَا يُخْرِجُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحشَةٍ مُبِينَ):

قرآن در آیه یکم سوره طلاق در مورد زنانی که در ایام عِدَه، مرتكب زنای ثابت شده می‌گردند، فقط از جواز اخراج‌شان از خانه (انقضاض زودرس ایام عِدَه) صحبت می‌کند ولی آنان را با وجود احصان، سزاوار مرگ نمی‌داند:

«بِإِيمَانِ النَّبِيِّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلَقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعَدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبِّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بَيْوَتِهِنَّ وَ لَا يُخْرِجُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحشَةٍ مُبِينَ...» (ای پیامبر! هرگاه زنان را طلاق دهید در زمان پاکی‌شان طلاق گویید و حساب عِدَه را نگه دارید و از خدایی که پروردگار شماست بترسید. نه شما آن‌ها را از خانه‌هایشان

بیرون کنید و نه خودشان خانه را ترک کنند مگر این‌که مرتكب فاحشه^{۲۷۱} مبینه‌ای شوند ...).

در این آیه، بحث در باره^{۲۷۲} زنانی است که فرآیند طلاق در مورد ایشان در حال انجام است. در مدت این فرآیند که به ویژه برای پی‌بردن به بارداری زن است او همچنان در خانه^{۲۷۳} شوهر زندگی می‌کند، نفقة‌اش بر عهده^{۲۷۴} وی است و امکان رجوع نیز به اندک بهانه‌ای و بی‌هیچ تشریفاتی وجود دارد؛ حکم زن در ایام عده^{۲۷۵} همانند زنان محضنه است. مطابق آیه، وقتی محرز شد که زن در این ایام مرتكب زنا گردید در این صورت شوهر می‌تواند وی را از خانه بیرون کند و منتظر اقضاء ایام عده^{۲۷۶} نماند ولی زن می‌تواند همچنان به حياتش ادامه دهد و مورد قتل و سنگسار قرار نگیرد.^{۲۷۷}

گفتنی است قرآن برای این‌که شوهر، افتراe بی‌پایه نبندد از واژه^{۲۷۸} مبینه استفاده کرد تا وقوع فاحشه به گواهی چهار شاهد برسد و راه بر بهانه‌های شوهر بسته گردد.

دلیل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لايزنون ... إلا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحًا):

قرآن در آیات ۶۸ تا ۷۱ سوره^{۲۷۹} فرقان، از جمله ویزگی‌های بندگان خدا را عبارت از عدم ارتکاب زنا می‌داند و هر که را زنا کند فقط در صورتی معاف از عذاب اخروی می‌داند که توبه کند، ایمان آورَد و کردارش شایسته شود. از این شروط به خوبی پیداست که مجازات^{۲۸۰} زانی در دنیا نمی‌تواند قتل و سنگسار باشد زیرا در این

-۲۷۱- على بن ابراهيم في تفسيره في قوله تعالى: (واتقوا الله ربكم لاتخرجوهن من بيتهن ولا يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة مبينة وتلك حدود الله) قال (عليه السلام): "الايحل لرجل أن يخرج امرأته إذا طلقها وكان له عليها رجعة من بيته، وهي أيضاً لا يحل لها أن تخرج من بيته، إلا أن تأتني بفاحشة مبينة، و معنى الفاحشة أن تزني أو لشرف على الرجال، ومن الفاحشة أيضاً السلاطة على زوجها، فإن فعلت شيئاً من ذلك حل له أن يخرجها" [مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۵۸ ح ۱۸۴۹۵]. * تعبيري ديگر برای علت اخراج: وسیله الصادق^{۲۸۱} عن قول الله عزوجل: "واتقوا الله ربكم لاتخرجوهن من بيتهن ولا يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة مبينة" قال: إلا أن تزني فتخرج وبقيام عليها الحد^{۲۸۲} [- يعني لاتخرج الا لإقامة الحد عليها فرد بعد الحد إلى بيت الزوج] (من لايحضره القيبة ج ۳ ص ۴۹۹ ح ۴۷۵۹).

صورت، فرصت توبه، ایمان و کردار شایسته (که قرآن آن‌ها را محفوظ دانسته و مقرر کرده) عملاً وجود نخواهد داشت:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَّاهًاٰ أَخْرَ وَلَا يَقْتلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزِنُونَ وَمَنْ يَفْعُلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يَضَعُفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَاجِنًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سِيَّئَاتِهِمْ حَسَنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابَةً» [بندگان خدای رحمان ... کسانی‌اند که با خدا معبدی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا (خونش را) حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزاگش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورده و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندۀ مهربان است. و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد).^{۲۷۲}

بنابراین از آنجا که خواست خدا دائم بر تداوم زندگی زانی، از جمله با هدف اصلاح او، می‌باشد پس سنگسار وی کیفری برخلاف نظام خدایی قلمداد می‌شود. برخی محققان، بحث زنا در این آیات را مربوط به مشرکان (و نه مؤمنان و مسلمانان) می‌دانند و به همین خاطر ایمان مذکور در عبارت «إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحًا» (که شرط معافیت از عذاب اخروی است) را به ایمان در مقابل کفر و شرک تفسیر می‌کنند. ولی چه بسا ایمان در این آیه، به معنای روح ایمان بوده و در نتیجه اشاره به مؤمنان داشته باشد. حدیث "لَا يَزِنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ" به این اشاره دارد که در حال زنا روح ایمان از زانی جدا می‌شود.^{۲۷۳}

-۲۷۲- ترجمه محمدمهدی فولادوند

-۲۷۳- قال رسول الله ص: لا يزنی الزانی وهو مؤمن (قرب الاسناد حمیری ص ۲۵۸ ح ۲۱۰). در همین رابطه: الف- عن ابن بکیر قال: قلت لأبي جعفر في قول رسول الله ص: إذا زنى الرجل فارقه روح الايمان؟ قال: هو قوله: "وَأَيْدِهِمْ بِرُوحِهِ" ذاك الذي يفارقه (كافی ج ۲ ص ۲۸۰).

بدیهی است پیشمانی و بازگشت از راه خطأ و نیز تجدید "ایمان و عمل صالح" برنامه مستمر مؤمنان امیدوار است و نه فقط اندرزی برای کفار و مشرکان. با این حال اگر نتوان فرصت زندگی در آیات فوق را با قاطعیت بر مؤمنان تفسیر کرد ولی بی تردید فرصت توبه از زنا و فحشا در آیات ۱۶، ۱۷ و ۱۸ سوره نساء در باره ایشان است: گفتنی است بارزترین مصدق سوء و سیئه در آیات ۱۷ و ۱۸ به قرینه دو آیه ماقبلش یعنی ۱۵ و ۱۶، همان زنا و فاحشه است: «واللاتی یأتین الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن أربعة منكم فإن شهدوا فأمسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت أو يجعل الله لهن سبيلاً^{۱۵} واللذان یأتیانها منكم فاذوهما فإن تابا وأصلحا فأعرضوا عنهم إن الله كان تواباً رحيمًا^{۱۶} إنما التوبة على الله للذين يعلمون السوء بجهالة ثم يتوبون من قریب فأولئک يتوب الله عليهم وكان الله عليماً حکیماً^{۱۷} ولیست التوبه للذین يعلمون السيئات حتى إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن ولا الذین يموتون لهم كفار أولئک اعتدنا لهم عذاباً أليماً^{۱۸}».

دلیل ۱۹- استبعاد پرداختن به کیفر متاھلان با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجرّدها:

مگر می توان پذیرفت قرآن به کیفر مجرّدها (جلد) و حتی تعداد ضرباتش (۱۰۰ ضربه) پرداخته باشد ولی از کیفر متاھل‌ها، که حادتر و مشتمل بر مفاسد بیشتری است، غفلت کند؟

چطور ممکن است قرآن به فروعات مسئله زنا و فروعات کیفرش پرداخته باشد اما یادی از کیفر متاھل‌ها نکند؟

آیا معقول است قرآن به راه ثبوت زنای محسنه، یعنی بینه و ملاعنه، پرداخته باشد ولی به خود کیفر زنای محسنه (که پایان پرونده است) نپردازد؟

ب- عن معاویة بن عمار عن صباح بن سیاہه قال: كنت عند أبي عبدالله[ؑ] فقال له محمد بن عبد: يزني الزانی وهو مؤمن؟ قال: لا إذا كان على بطنه سلب الایمان منه فإذا قام رد عليه، قلت: فإنه أراد أن يعود؟ قال: ما أكثر ما يهم أن يعود ثم لا يعود (کافی ج ۲ ص ۲۸۱ ح ۱۳).

چطور می‌توان پذیرفت که قرآن مجازات اتهام زندگان به زنان شوهردار، در صورت رفع اتهام، را بیاورد (۸۰ ضربه) اماً مجازات زنان شوهردار مورد اتهام را در صورت اثبات اتهام، مسکوت بگذارد؟

چگونه قبل توجیه است که قرآن در مورد کیفر کنیزان شوهردار سخن گفته باشد اماً در مورد کیفر زنان آزاد شوهردار سخن نگوید؟

آیا قرآن به حکم زنان پیامبر (که مورد خاصی از زنان شوهردار است) پرداخته اماً در مورد عموم زنان شوهردار حکمی ندارد؟

آیا اگر قتل! آن هم از طریق سنگسار (که شدیدترین مجازات‌ها می‌باشد) شرعی بود نمی‌باشد در قرآن (به ویژه با وجودی که مجازات‌های پایین‌تر از آن را در خود دارد) می‌آمد؟

آیا ذکر جلد در قرآن و ارجاع قتل و سنگسار به سنت طبیعی و معقول است؟
به همین دلایل نمی‌توان قرآن را نسبت به کیفر زنای محضنه ساكت دانست. این کیفر بنا به آیات پیش‌گفته عبارت از حبس دائم در خانه با وعده گشایش، جلد، قهر و تنبیه و... است که به خوبی ناقص سنگسار ماقبل بعثت است.

دلیل ۲۰ - تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوّزهای قتل":
«هدف اسلام بازداشتمن مردم از منکرات و اعمال زشت بوده است و نه کشتن آنان به دلیل ارتکاب اعمال منکر. کشتن انسان‌ها به دلیل ارتکاب عمل زشت با اصل هدایت منافات دارد».^{۲۷۴}

زنا در قرآن، در ردیف فحشا و کار زشت است و با جنایات (قتل و افساد فی الارض) تفاوت دارد.

اگر مرتكب عمل زشت را باید کشت در این صورت اصل اساسی هدایت و اصلاح به چه کار می‌آید؟ آیا آن کیفر، اعلام تعطیلی این اصل قرآنی نمی‌باشد؟ آیا معدوم‌ساختن زانی، پاک‌کردن صورت مسئله و ناشی از فقدان برنامه ارشادی و

۲۷۴- صدیقه و سمقی [ترجم سنگسار (مقاله صدیقه و سمقی) ص ۷۵].

اصلاحتی نیست و به تضعیف اصل هدایت (که تلاشی قرآنی برای حل مسائل است) نمی‌انجامد.

نیز اگر این قتل از راه سنگسار باشد موجب تعطیلی اخلاق نیست؟

اگر حکم مرتكب زنا را به آیات "هُدَىٰ لِلنَّاسِ" و "يَزْكِيْهِمْ وَ يَعْلَمُهُمْ" عرضه کنیم

آیا از این نوع آیات می‌توان به اعدام و قتل، آن‌هم به روش سنگسار، رسید؟

اگر حکم زانی را از سنت استفتا کنیم در این صورت آیا با توجه به آیه «فِيمَا رَحْمَةً

مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كَنْتَ فَظْلًا غَلِيظًا القلب لانفضوا من حولك»^{۲۷۵}، که نفی سنگدلی

از حضرت^(ص) و اثبات نرم خوبی وی است، می‌توان به سنگسار سنگدلانه آن‌هم در

قبال پروان خطاکار رسید؟

انتخاب روش سنگسار با کجای آیه لعلی خلق عظیم (بویژه که خود فرمود: بعثت

لأنتم مکارم الاخلاق) همسوی دارد؟

آیا اجرای سنگسار به هدایتِ رجم کننده می‌انجامد یا به قساوت و سنگدلی اش؟ آیا

قساوت از طایفه نور و هدایت است یا از قبیله تباہی و ظلمت؟ تداوم پرتاپ سنگ

به سر و صورت و اندام کسی که ضجه می‌زند و فوارة خون از وی جاری است،

ضامن چه بخش از تربیت و رشدِ رجم کننده می‌باشد؟

قرآن در قبال اعمال زشت (فحشا، منکر و سیئات) دستور به پرهیز از آن می‌دهد و

نه حکم به قتل مرتكب؛ این در حالی است که در مورد جنایات (قتل نفس و

افساد فی الارض) حق مقابله به مثل و در نتیجه نابودی قاتل و مفسد فی الارض را

رد نمی‌کند که این به روشنی، گواه تفاوت نگاه قرآن در مقوله‌های "عمل زشت" و

"جنایت" است: «وَلَا تَقْرِبُوا الرِّزْنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحْشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا» * ولا تقتلوا النفس

التي حرم الله إلا بالحق وَمَنْ قَتَلَ مظلوماً فَقَدْ جَعَلَنَا لَوْلِيهِ سَلَطَانَنا فلا يسرف في القتل

إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» [و به زنا نزدیک مشوید چرا که آن همواره زشت و بدراهی است

* و نفسی را که خداوند حرام کرده است جز به حق مکشید، و هر کس مظلوم

کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم، پس (او) نباید در قتل زیاده‌روی کند

۲۷۵- از پرتو رحمت الهی با آن‌ها نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدن (سوره آل عمران آیه ۱۵۹ ترجمه کاظم پور جوادی)

زیرا او (از طرف شرع) یاری شده است^{۲۷۶} . چنان‌که ملاحظه شد تفاوت نگاه قرآن، به خوبی از مقایسهٔ دو آیهٔ فوق (که یکی در مورد زنا و دیگری در مورد قتل نفس است) بدست می‌آید. در این راستا همچنین می‌توان آیات کیفر زنا (حبس خانگی، ایذاء، قهر و تنبیه، جلد، اقضاء عده) را با آیهٔ ۳۳ سوره مائدہ (جواز قتل محارب و مفسد فی الارض) مقایسه نمود: «إِنَّمَا جَزَاءُ الظَّالِمِينَ يَحْارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يَقْتُلُوا أَوْ يُصْلِبُوا أَوْ تُقْطَعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لِهِمْ خَرْزٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»

اساساً مجوز قتل در فرهنگ قرآن (علاوه بر اوقات جنگ که امری طبیعی است) محدود به همین دو مورد "قتل نفس (قصاص)" و "افساد فی الارض (غارت و راهزنی و کشتار)" می‌شود و در نتیجهٔ جایی برای قتل زانی باقی نمی‌ماند: «من أجل ذلك كتبنا على بني إسرائيل أنه من قتل نفساً بغير نفس أو فساد في الأرض فكأنما قتل الناس جميعاً ومن أحياها فكأنما أحيا الناس جميعاً ولقد جاءتهم رسالنا بالبيانات ثم إن كثيراً منهم بعد ذلك في الأرض لمصرفون»^{۲۷۷}.

چه بسا از آیهٔ اخیر بتوان نتیجهٔ گرفت که خبری از قتل سنگسار زانی، حتی در تورات اصیل نبوده^{۲۷۸} و در این راستا در صورت دلالت متن، می‌توان به آیهٔ "خذ

۲۷۶- سوره اسراء آیات ۳۲ و ۳۳ ترجمهٔ محمدمهدی فولادوند

۲۷۷- سوره مائدہ آیه ۳۲

۲۷۸- توضیح یکی از نویسندها که در بارهٔ نتیجهٔ اخیر، همراه با ترجمهٔ آیه می‌خوانیم: به این جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس کسی را جز به قصاص قتل، یا به جزای فسادگری در روی زمین بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همه مردم را زنده داشته باشد؛ و پیامبران ما معجزاتی برای آنان آورده اند. آن‌گاه بسیاری از آنان پس از آن در سرزمین خویش زیاده‌روی پیشه کردند (سوره مائدہ، آیه ۳۲) چنان‌که مشهود است، خداوند می‌فرماید که حتی آنچه بر موسی و بنی اسرائیل نیز نازل شده تنها شامل دو مورد حد قتل می‌شده است. یکی قصاص قتل و دیگری کسی که مفسد فی الارض باشد. نه هیچ چیز دیگر ... یعنی حتی همان حکم سنگسار نیز توسط موسی نیامده و در تورات و شریعت یهود از جمله مستبردی است که یهودیان متجر و متشرع در گذشته برده‌اند، به همین خاطر در انتهای آیهٔ مذکور می‌فرماید که آنان زیاده‌روی و افراط کرده‌اند و در آیدی‌ای دیگر نیز بدان اشاره می‌کند: «آن‌گاه به سبب پیمان‌شکنی‌شان لعنت‌شان کردیم، و دلهایشان را سخت گردانیدیم (طوری

بیدک ضغطاً فاضرب به" (که در دلیل ۱۵ آوردم و به نحوه مجازات همسر حضرت ایوب تفسیر شد) نیز استناد کرد.

چنان‌که گفتم برنامه قرآن در "پرهیز از فحشا و عدم جواز قتل مرتكب" نشان از آن دارد که این کتاب آسمانی در مقوله منکرات، فحشا و سیئات به هدایت و تغییر انسان و تداوم حیاتش می‌اندیشد و نه جواز حذف وی. به عبارت دیگر قرآن در مواجهه با فحشا و منکر خواهان زدودن فعل (و اصلاح و تغییر فرد) است و نه نابودی فاعل!

بنابراین با قتل و سنگسار مرتكب عمل زشت زنا، به این تعارضات با قرآن می‌رسیم: الف) نادیده گرفتن هدایت و اصلاح ب) سرکوب اخلاق (ج) نادیده گرفتن ظرفیت تغییر و اصلاح در انسان (د) تخریب هدایت در رجم کننده. به همین دلایل نمی‌توان قتل و سنگسار را در راستای قرآن و در نتیجه، کیفر عمل زشت زنا دانست.

دلیل ۲۱- تحذیر نسبت به اعمال احکام غیر قرآنی (من لم يحكم بما انزل الله):
بی‌تردید اگر قرآن در موضوعی، حکمی کند، در آن صورت رجوع به ادله دیگر (ولو سنت؛ مگر برای تفسیر و تبیین و ذکر جزئیات) مقابله ناخواسته با حکم خداست!

از طرفی قتل و سنگسار مطابق دلایل گذشته، کیفری نیست که قرآن برای زنای محسنه ابلاغ کرده باشد و بلکه کیفر ابلاغی، چیزی به شدت متفاوت از آن است؛ بنابراین تن دادن به روایات رجم (مگر با توضیحی که ارائه شد و هدف از آن را ابراز تتفّر، و تنبیه‌ی در ردیف جلد [به عنوان مصداقی از ایداء، یا ناشی از عنصر

که) کلمات (كتاب) را از مواضع خود تحریف می‌کردد و بخشی از آنچه به آن ایشان را پند داده بودند، فراموش کردن؛ و بیوسته به خیانت آنان پی‌میری، مگر عده اندکی از آنان؛ پس آن را بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» سوره مائدہ، آیه ۱۳. می‌بینید که می‌فرماید، به سبب پیمان‌شکنی شان، دل‌هایشان را سخت کردیم که از آن روی کلمات کتاب خدا را تحریف می‌کردد و از اینجا پیداست که احکام سخت و سنگلایه و افراطی‌تر می‌دانند و گزنه از سمت شدن ایمان حرف می‌زد، نه سخت شدن دل‌ها. یعنی حد سنگسار حتی در نزد یهودیان نوعی افراط است (کاوه احمدی علی‌آبادی مقاله "پژوهشی در باره حد رجم در اسلام" ۱۹ مرداد ۱۳۸۹ نشر در وبلاگ نویسنده)

خیانت جنسی] گرفتم تا از سقف کیفری قرآن در قبال ارتکاب فواحش فراتر نزود) درافتادن به شرک و نادیده گرفتن حکم خدا خواهد بود.

راستی مگر می‌توان به خود اجازه داد و هشدارهای قرآن در آیات زیر را نادیده گرفت، و با وجود بیست دلیل قرآنی که در رد قتل و سنگسار آورده شد، همچنان حکم اسلام در زنای محضنه را عبارت از قتل و سنگسار دانست:

«... و آیات ما به بهای ناچیز نفوذشید و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است^(۴۴) ... و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکند ستمگر است^(۴۵) ... اهل انجیل باید به آن‌چه خدا در آن نازل کرده است حکم کنند و آنان که مطابق با احکامی که خدا نازل کرده است حکم نکنند نافرمانند^(۴۶) این قرآن را به حق بر تو نازل کردیم و این در حالی است که کتاب‌های پیشین را که در برای آن قرار دارد تصدیق می‌کند و شاهد و نگاهبان آن‌هاست بنابراین به آن‌چه خدا نازل کرده است در میان آن‌ها حکم کن و از هوی و هوشان پیروی ممکن که از احکام الهی بازمانی^(۴۷) ... میان آن‌ها مطابق با نازل‌کردهای خدا حکم کن و پیرو هوی و هوشان مباش و از آن‌ها دوری گزین که مبادا از پاره‌ای احکام که خدا بر تو نازل کرده است منحرفت کنند و اگر آن‌ها روی بگردانند بدان که خدا می‌خواهد به کیفر پاره‌ای از گناهان مجازات‌شان کند و بسیاری از مردم نافرمانند^(۴۸) آیا حکم جاهلیّت را می‌خواهند؟ برای گروهی که به یقین رسیده‌اند چه کسی بهتر از خدا حکم می‌کند^(۴۹) ». ^{۲۷۹}^(۵۰)

۲۷۹- سوره مائدہ آیات ۴۴ تا ۵۰ (ترجمه کاظم بورجوا) : ... ولا تشرروا بآیاتی شيئاً قليلاً ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون^(۴۲) ... ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسدون^(۴۳) ... وليرحكم أهل الإنجيل بما أنزل الله فيه ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسدون^(۴۷) وأنزلنا إليك الكتاب بالحق مصدق لما بين يديه من الكتاب ومهمتنا عليه فاحكم بينهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم عما جاءك من الحق^(۴۸) ... وأن حکم بينهم بما أنزل الله ولا تتبع أهواءهم واخذرهم أن يفتشوك عن بعض ما أنزل الله إليك فإن تولوا فاعلم أنما يريد الله أن يصيغهم بعض ذنوبهم وإن كثيراً من الناس لفاسدون^(۴۹) فحكم الجahلية يبغون ومن أحسن من الله حکماً لقوم يوقنون^(۵۰).

«ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب) آن‌چه خدا به تو آموخته داوری کنی، و زنهار جانبدارِ خیانتکاران مباش».^{۲۸۰}.

چهاردهم شهریور ۱۳۹۱

تهران ، امیر ترکاشوند

۲۸۰- سوره نساء آیه ۱۰۵ (ترجمه محمد Mehdi فولادوند) : إنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَى اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ حَسِيبًا.

بخش چهارم- گفتار همفکران:

توجه:

در این بخش که جلد دوم کتابیم خواهد شد بنا دارم مقالات آن دسته از فقهاء و محققانی که دیدگاهی همانند یا نزدیک به این کتاب دارند را گردآوری کنم. تا به حال مقالهٔ بیست نفر از ایشان را یکجا در ۲۵۲ صفحه با عنوان "رجم سنگسار" در سایت بازنگری در متون دینی به نشانی زیر منتشر کرده‌ام که می‌توان رایگان دانلود کرد:

Baznegari.persianblog.ir/post/7

این محققان عبارتند از: حاج آقارحیم ارباب، سیدمصطفی محقق داماد، سید محمد موسوی بجنوردی، علی‌اکبر غفاری، محمدباقر بهبودی، ابوالفضل شکوری، عباس یزدانی، عبدالحمید معصومی‌تهرانی، امیرحسین خنجی، صدیقه وسمقی، سید‌محمدجواد موسوی‌غروی، محمد صادقی‌تهرانی، محمدابراهیم جناتی، عبدالکریم نیری‌بروجردی، شیخ محمد أبوزهرة، مصطفی‌محمد، احمد صبحی‌منصور، احمد قابل و...

اما کار هنوز تمام نشده، زیرا: اولاً چند نفر دیگر را هم می‌خواهم به این جمع بیفزایم ثانیاً بنا دارم حال که نقد درون‌فقهی سنگسار وارد مرحلهٔ جدیدی شده، موضوع کتاب را با مراجع و فقهاء بر جسته در میان گذارم و موافقات ایشان با هر بخشی از مطالب کتاب را در همین بخش چهارم منتشر کنم. پس اگر توان و انگیزه‌ام یاری کند چنان خواهم کرد.

گفتنی است هر آن‌چه در پاورقی‌های سه بخش گذشته به کتاب رجم سنگسار ارجاع داده‌ام منظور گردآوری فوق است که توسط اینجانب انجام گرفته است.

فهرست:

۴	پیش‌گفتار.....
۱۱	بخش ۱- بازنگری در روایات رجم.....
۱۱	گام به گام تا پذیرش واقع‌بینانه رجم.....
۱۵	ریشه‌یابی تحریف رجم (پیشینهٔ اصطلاح رجم).....
تلاش‌های متصاد ۱- تلاش ائمّه برای نزدیکسازی کیفر به رجم عربی ۲- تلاش حدیث‌سازان برای نزدیکسازی کیفر به سنگسار یهودی).....	۱۸
۲۲	راه‌های ثبوت رجم (نزد ائمّه).....
۳۰	کیفیّت اجرای رجم (نزد ائمّه).....
۳۰	۱- ریز بودن سنگ‌ها.....
۳۳	۲- نزدن به نقاط حساس (سر ، صورت ، دامن و اساساً جلو).....
۲۵	۳- بسته‌بودنِ محکوم (امکان فرار از صحنهٔ رجم).....
۴۱	غایت و منتهای رجم (نزد ائمّه).....
۴۸	تلاش جاعلان در تغییر ویژگی‌های رجم (تولید افسانه برای تبدیل رجم عربی به سنگسار عربی).....
۴۸	۱ افسانه.....
۵۰	۲ افسانه.....
۵۱	۳ افسانه.....
۵۴	۴ افسانه.....
۵۵	۵ افسانه.....
۵۸	۶ افسانه.....
۶۱	علل رد روایات مرگبار (تولیدات جاعلان).....

۶۱	۱- متن‌های ضعیف، مستهجن و افسانه‌وار
۶۶	۲- بی‌اعتباری اقرار و حمل در ثبوت رجم.
۶۹	۳- عبور از بینه، با وجودِ تنها راه ثبوتِ رجم بودنش در فقه جعفری.
۷۲	۴- تعارض با رافع حد بودنِ توبه، قبل از ثبوت جرم در نزد حاکم.
۷۵	۵- تعارض آشکار با احادیث نهی از زجرکشی
۷۷	۶- بی‌اعتباری در "عرضه به قرآن"
۷۹	۷- ناهمخوانی با شاخصه‌های رجم در کلام معصومین.
۷۹	۸- تعارض با "ترجیح قول خلاف عامه"
۸۵	۹- تعارض با تعریف رجم.
۸۸	گزارشی متفاوت در بارهٔ ماعزین‌مالک
۹۸	بخش-۲- روایات خلاف رجم و سنگسار
۱۰۱	دستهٔ یکم- تبدیل جلد اصلی به جلد ملایم و تشریفاتی در مورد همسر ایوب
۱۰۳	دستهٔ دوم- قهر و تنبیه
۱۰۴	دستهٔ سوم- تبدیل جلد معمولی به جلد تشریفاتی در مورد پیران و بیماران
۱۰۶	دستهٔ چهارم- تبدیل حبس ابد به جلد، در راستای کاستن از خشونت جاهلی
۱۰۹	دستهٔ پنجم- گشايش نسبت به حبس خانگی.
۱۱۲	دستهٔ ششم- سر برزنگاه (دزد حاضر و بُز حاضر).
۱۱۲	دستهٔ هفتم- همسر سعدبن عباده.
۱۱۴	دستهٔ هشتم- نکول از لاعان.
۱۱۹	دستهٔ نهم- رد افسانه‌های سنگسار
۱۲۰	دستهٔ دهم- همسر دائم الزنا.
۱۲۱	دستهٔ یازدهم- نفی و لد از شوهر.
۱۲۲	دستهٔ دوازدهم- در وقت عِدَّه و ماقبل جدایی

دستهٔ سیزدهم - اخذ تاوان.....	۱۲۴
دستهٔ چهاردهم - اعتراض آزاد مردانِ صحابه به عمر.....	۱۲۵
دستهٔ پانزدهم - روایات مطلق.....	۱۲۶
دستهٔ شانزدهم - الولد للفراش و للعاهر الحجر.....	۱۲۸
دستهٔ هفدهم - روایات بسیار دور از سنگسار.....	۱۳۱
دستهٔ هجدهم - احادیث نهی از زجر کشی.....	۱۳۴
نتیجه.....	۱۳۶
مقایسهٔ خطبه‌های پیغمبر(ص) و عمر در آخرین حجّشان.....	۱۳۷
بخش ۳ - نسخ سنگسار توسط اسلام.....	۱۴۷
دلیل ۱ - نفسِ تفاوت حکم قرآن با قتل و سنگسارِ تورات (دلالتِ تفاوت بر نسخ تورات)	۱۴۹
دلیل ۲ - اشارهٔ قرآن به تفاوتِ کیفر "مسلمانان" با اهل کتاب و غیره (من نسائكم / منکم) ..	۱۵۰
دلیل ۳ - تعارض سنگسار با سمت و سوی آیهٔ ناسخ و منسوخ (نأت بخیر منها أَو مثلكاً) ..	۱۵۱
دلیل ۴ - تعارض سنگسار با "حبس خانگی" (فامسکوهن فی البيوت).....	۱۵۲
دلیل ۵ - مغایرت سنگسار با "وعدهٔ بهبودی" (يجعل الله لهن سبیلاً).....	۱۵۵
دلیل ۶ - تعارض سنگسار با "ایذاء صرف" (فاذوهما).....	۱۵۷
دلیل ۷ - تعارض سنگسار با "تداویم حیات و اکتفاء به نبرادختن مهریه" (لاتصلوھن لتدھیوا بعض ما آتیتموھن إلا أَن يأتین بفاحشة مبینة) ..	۱۵۹
دلیل ۸ - نصف ناپذیر بودن قتل و سنگسار (فعلیهن نصف ما علی المحننات).....	۱۶۱
دلیل ۹ - تعارض سنگسار با بستهٔ "موقعه ، قهر ، تنبیه" (واللاتی تخافون نشوزهن فعظوھن واهجروھن فی المضاجع واضریوھن) ..	۱۶۲
دلیل ۱۰ - تعارض سنگسار با "طلاق جلد" (فاجلدوا کل واحدٍ منهما مائة جلد).....	۱۶۵
دلیل ۱۱ - تعارض سنگسار با تداوم حیاتِ مطلق زناکاران (الرَّأْنَى لainكح إلا زانیة).....	۱۷۱
دلیل ۱۲ - اتهام به محننات، در ذیل آیهٔ جلد! (والذین یرمون المحننات).....	۱۷۷
دلیل ۱۳ - آیات ملاعنه و اتهام شوهر به زن، در ذیل آیهٔ جلد! (والذین یرمون ازواجهم) ..	۱۷۸

دلیل ۱۴- اشاره الف و لام العذاب به آیه جلد، در آیات اتهام شوهر به زن (یدروأ عنها العذاب)	۱۸۰
دلیل ۱۵- تقلیل از "جَلْدِ اصْلَى" به "تَكْضِيرِ مَلَائِمٍ" (خُذْ بِيَدِكَ ضَعْفًا فَاضْرِبْ بِهِ)	۱۸۲
دلیل ۱۶- تعارض سنگسار با مضاعف شدن (يُضاعف لها العذاب ضعيفين)	۱۸۵
دلیل ۱۷- تعارض سنگسار با "مجازات أيام عِدَة" (الاتُّخرُ جوْهَنْ من بِيوْتَهُنْ وَ لا يَخْرُجُنَ إِلا أَنْ يَأْتِيَنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ)	۱۸۶
دلیل ۱۸- منافات سنگسار با فرصت توبه و عمل صالح (لَا يَزِنُونَ ... إِلَّا مِنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا)	۱۸۷
دلیل ۱۹- استبعاد نیرداختن به کیفر متاهلان با وجود پرداختن به فروعات مسئله و کیفر مجردها	۱۸۹
دلیل ۲۰- تعارض سنگسار با "اساس هدایت" و "مجوزهای قتل"	۱۹۰
دلیل ۲۱- تحذیر نسبت به إعمال احكام غير قرآنی (من لم يحكم بما انزل الله)	۱۹۳
بخش چهارم- گفتار همفکران	۱۹۶

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library